



فهرست موضوعی مطالب نشریه:

سمینار احیای مارکسیستی

سوسیالیزم و انقلاب

حزب پیشتاز انقلابی

مجلس مؤسسان

گزارش های کارگری

بحث آزاد

۱	توقف ماشین کشتار دولتی، در گرو اقدام جمعی است! .....
۲	یادداشتی به بهانه بحران سرمایه داری در یونان .....
	<b>مباحث نظری</b>
۵	سوسیالیزم علمی، و استراتژی انقلاب در عصر کنونی .....
۲۳	نشست کمیته اجرایی مرکزی سراسری روسیه پیرامون مجلس مؤسسان .....
	<b>سمینار احیای مارکسیستی</b>
۲۵	پیام تشکر به کلیه شرکت کنندگان در سمینار «احیای مارکسیستی» .....
۲۵	مقدمه مراسم افتتاحیه سمینار .....
۲۷	پیام رفقای از ایران به سمینار .....
۳۰	پیام «کمیته حمایت از شاهرخ زمانی» در حمایت از سمینار .....
۳۱	ضرورت همگرایی مارکسیست ها و پروژه احیای مارکسیستی (سخنرانی مازیار رازی) .....
۴۰	پیام «سارا قاضی» (دومین روز سمینار) .....
۴۲	در صورت حمله نظامی، ما کجا می ایستیم؟ (سخنرانی مازیار رازی، دومین روز سمینار) .....
	<b>گزارش های کارگری</b>
۴۴	تهران و کرج: پخش پوستر و دیوارنویسی با شعار «اعدام ها را متوقف کنید!» .....
۴۶	جنبش کارگری ایران را تقویت کنیم: کارگران ایران و ضرورت حمایت های بین المللی .....
۴۸	ترکیه: جمع آوری ۱۰۰ هزار امضا علیه سوانح کار .....
۵۰	بیانیه رضا شهابی و بهنام ابراهیم زاده علیه زندان و اعدام ها .....
۵۱	پیشنهاد کمیته حمایت از «شاهرخ زمانی» به احزاب، سازمان ها و تشکل های کارگری .....
۵۲	بیانیه شاهرخ زمانی به مناسبت ۱۶ آذر .....
	<b>بحث های فیس بوک</b>
۵۵	تناقضات حزب کمونیست کارگری .....





## توقف ماشین کشتار دولتی، در گرو اقدام جمعی است!

موج اعدام های اخیر، به خصوص پس از روی کار آمدن حکومت روحانی و آغاز تلاش ها برای ازسرگیری روابط و معاملات پشت پرده با غرب، در واقع هیچ هدفی جز ارعاب جامعه و نشان دادن ضربه شست به جنبش و جلوگیری از پیشروی آن ندارد. برخلاف قتل عام دهه ۶۰ که تسویه حساب قاطع سرمایه داری جمهوری اسلامی با تمامی جریان های چپ و رادیکال بود، این بار وضعیت داخلی و خارجی رژیم چنان وخیم و حاد است که دیگر حتی جرأت نمی کند برای این اعدام های سیستماتیک خود توجیه «سیاسی» بیاورد، به همین دلیل آن را با اسم رمز «قاچاقچی» و «محارب» انجام می دهد. بنابراین این اعدام های به ظاهر «غیر سیاسی»، یک پیام «سیاسی» اخص دارد و آن اعلام آمادگی برای سرکوب اعتراضات و اعتصابات کارگری و توده ای در فردای توافقات حاصل از معاملات پشت پرده رژیم با غرب است.

وقتی تمامی این اعدام ها با هدف مشخص ارعاب جامعه، حمله به کل طبقه کارگر و افشار محروم جامعه و کاهش اعتماد به نفس صورت می گیرد، کاملاً واضح است که مارکسیست ها باید در مقابل آن بایستند. منتها در غیاب یک نیروی رادیکال و انقلابی، در غیاب یک خطر رهبری کننده، میدان مبارزه به نفع ابتکار عمل و رهبری بورژوازی و جریان هایی همچون «کارزار لغو گام به گام اعدام» با حضور مهره سوخته ای مانند محمد نوری زاد، می افتد. مارکسیست ها مخالف رفرم نیستند، ولی از آن نوع رفرمی دفاع می کنند که حاصل فشار از «پایین» و مبارزات جامعه باشد، نه از «بالا» به شکل نمادین و برای ایجاد توهم.

وقتی ماهیت این اعدام ها و در نتیجه ضرورت مبارزه علیه آن مشخص است، ضرورت «اتحاد عمل ویژه» برجسته می شود. «اتحاد عمل» (نه وحدت یا اتحاد نظر)، به عنوان یک تاکتیک عموماً موقتی، حول «موضوعات مشترک» و مورد توافق جنبش صورت می گیرد، و آن هم دقیقاً در شرایطی که کل تشکل ها و جریان های چپ و کارگری در داخل و خارج در نهایت ضعف و افتراق به سر می برند و بنابراین به تنهایی قادر به انجام این وظیفه نیستند. در شرایط اوج پراکندگی و افتراق نیروهای مختلف طیف چپ، و زمانی که در کل

این طیف به سختی می توان جریانی را یافت که مخالفتی جدی با اعتراض علیه اعدام ها داشته باشد، باید «اتحاد عمل» ویژه را به عنوان یک سنت و سبک کار جا انداخت و به کار برد. در طی این اتحاد عمل ویژه، نیروهای مختلف طیف چپ، با حفظ استقلال و مرزبندی های خود، مشترکاً امکانات و توانایی های شان را روی موضوع مشترک «توقف اعدام ها و کشتارها» متمرکز می کنند. به این ترتیب فعالیت های حمایتی (در قالب آکسیون ها و غیره) برای اعمال فشار و عقب راندن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، می تواند به طور مداوم، در سطح وسیع تر، با هماهنگی و کاربرد ابتکار عمل های بیشتری صورت بگیرد، و متعاقباً تأثیر ملموس تری داشته باشد.

به علاوه یکی از سنت های مبارزاتی نیرومندی که در گذشته مبارزاتی ما (به خصوص در مقطع انقلاب) وجود داشته و امروز نیز باید مجدداً احیا شود، پخش بیانیه، دیوارنویسی و نظایر آن است، آن هم با هدف ایجاد اعتماد به نفس در میان زندانیان سیاسی، فعالین کارگری زندانی و خانواده های آن ها به طور اخص و ایجاد آگاهی عمومی از وضعیت آنان در سطح جامعه به طور اعم. این سنت مبارزاتی نه فقط با سطح آگاهی موجود در جامعه متناسب است و برخلاف انواع و اقسام فراخوان ها و بیانیه های آن چنانی احزاب و سازمان ها از بالای سر مردم جامعه عبور نمی کند، بلکه نشان می دهد که باید اعتراض علیه اعدام را از مرحله «حرف» به مرحله «عمل» محسوس و مادی تبدیل کرد. چنان چه این سنت احیا شود و بتواند پایه های مادی خود را در جامعه پیدا کند، بلافاصله به یک موج نیرومند در متن جامعه تبدیل می شود.

در مقابل موج اعدام ها، باید اقدامی عملی کرد، حتا اگر ریسک اعدام شدن داشته باشد. چنین اقداماتی امکان بسیج توده ای برای متوقف کردن ماشین کشتار دولتی را فراهم می کند.

پیش به سوی اتحاد عمل ویژه، در داخل و خارج

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۱۳ آذر ۱۳۹۲



## یادداشتی به بهانه بحران سرمایه داری در یونان

بهروز رضوانی- آرام نوبخت

اخیراً «سازمان بهداشت جهانی» گزارش مفصلی را منتشر کرده است که در آن مطلبی کوتاه با عنوان «مورد مطالعاتی: تجربیات کشورها از بحران مالی- یونان»<sup>(۱)</sup> به چشم می خورد؛ مطلبی کوتاه، اما بهت آور که به معنی واقعی کلمه اوج ابتدال و گنبدگی نظام سرمایه داری و فلاکتی را که به جامعه تحمیل می کند، به تصویر می کشد. طبق این مطلب، شمار زیادی از افراد مقیم یونان که با فقر و وضعیت وخیم اقتصادی دست و پنجه نرم می کنند، تنها برای دسترسی به مزایای بهداشتی ماهانه به مبلغ ۹۵۰ دلار، به عمد خود را به ویروس ایدز آلوده می کنند. یک چنین تصویر سیاه و زشتی از اوج فلاکت و استیصال یک انسان، به راستی در تخیل هم نمی گنجد. اما هر چه هست، در واقعیت سرمایه داری محقق شده است.

طبق این گزارش، خودکشی در یونان بین سال های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۹ (یعنی آغاز بحران تا «پایان رسمی رکود» در برخی از کشورها)، نزدیک به ۱۷ درصد رشد کرده و طبق آمار غیر رسمی ۲۰۱۰، در این سال به ۲۵ درصد افزایش یافته است. وزیر بهداشت اعلام کرده است که این نرخ در نیمه نخست سال ۲۰۱۱ نسبت به دوره مشابه سال قبل، ۴۰ درصد دیگر افزایش داشته. تلاش برای خودکشی نیز افزایش یافته است، به خصوص در میان افرادی که با مشکلات حاد اقتصادی دست به گریبان هستند. نرخ های قتل و دزدی دو برابر گذشته است. نرخ های ابتلا به HIV و مصرف هروئین نیز به طرز نگران کننده ای بالا رفته اند، و تقریباً نیمی از مبتلایان جدید به ویروس HIV، عمداً خود را آلوده کرده اند تا بلکه بتوانند از مزایای ۷۰۰ یورو در ماه و همچنین پذیرش سریع تر در برنامه های جایگزینی دارو، استفاده کنند. فحشا نیز به دلیل مشقات اقتصادی افزایش یافته است. دسترسی به بهداشت و درمان سقوط کرده، چرا که بودجه های بیمارستانی تقریباً ۴۰ درصد کاسته شده اند؛ حتی تخمین زده می شود که ۲۶ هزار کارگر بخش بهداشت و درمان عمومی (شامل ۹۱۰۰ پزشک) شغل خود را از دست خواهند داد. این درحالی است که بیکاری در حال صعود به مرز ۲۷ درصد است.

با این وجود انتظار می رود که به دنبال مذاکرات اخیر یونان با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، یعنی دو بازوی اصلی اجرایی امپریالیزم جهانی، کاهش های بیشتری در هزینه های عمومی صورت بگیرد. مطالعات «اتحادیه اروپا» از درآمد و شرایط زندگی در یونان، نشان دهنده افزایش ۱۵ درصدی شمار افرادی است که اعلام کرده اند با وجود احساس ضرورت، به ناچار از مراجعه به پزشک یا دندان پزشک خودداری خواهند کرد. این تصویری است که خود نهادها و مراکز وابسته به سرمایه داری، از اوضاع یونان به دست می دهند.

در این جا یک پرسش به وجود می آید، و آن این که وجود یک چنین حجم عظیمی از فلاکت، آن هم در کشوری که جنبش های اجتماعی و چپ آن از سابقه تاریخی قابل توجهی برخوردارند، در کشوری که طی همین سال های گذشته و به دنبال برنامه های ریاضت اقتصادی بارها و بارها شاهد تظاهرات چند میلیونی بوده است، چرا مانند دیگر موارد مشابه جرقه های یک انقلاب اجتماعی روشن نشده است؟

مارکس زمانی به درستی گفته بود: «هیچ نظم اجتماعی تا پیش از آن که کلیه نیروهای مولده مورد نیازش رشد یافته باشند، مضمحل نمی شود، و مناسبات تولیدی برتر نوین هیچ گاه پیش از آن که شرایط مادی وجود آن در چارچوب جامعه قدیم به حد بلوغ نرسیده باشد، جانشین مناسبات تولیدی قدیمی نمی گردد».

این «شرط عینی» انقلاب، مدت هاست که در سطح جهانی محقق شده، اما آن چه به تعویق افتاده، خود «انقلاب» سوسیالیستی است.

مناسبات سرمایه داری، به راستی نه فقط به بزرگ ترین مانع پیش روی توسعه و انکشاف نیروهای مولده تبدیل شده، بلکه با نابودی محیط زیست، با نابودی نیروی کار که دو رکن و پایه اصلی ایجاد تمامی ارزش های مادی هستند، این بار کل بشریت را به عقبگرد و پسرفت واداشته است، و به راستی اکنون معنای عبارت عمیق «یا سوسیالیزم یا بربریت» درک می شود.

وقتی سرمایه داری یک بازار جهانی و یک تقسیم کار جهانی را به وجود آورده و تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات مالکیت سرمایه داری را در سطح جهانی آشکار



خیابان ها می بینیم. منتها پیشرفت در شرایط ذهنی انقلاب، نمی تواند نتیجه و محصول مستقیم و بلاواسطه این طغیان ها و شورش های خودانگیخته در جنبش های توده ای باشد.

دولت سرمایه داری و تمام ارگان های سرکوب و تبلیغات ایدئولوژیک آن، نه فقط با تخریب آگاهی و اراده و کاذب، این آگاهی ضد سرمایه داری را خنثی می سازند، بلکه با سرکوب سازمان یافته و سنگین، هر اعتراضی را در نطفه خفه می کنند و توان مبارزات روزمره و پراکنده کارگران را تحلیل می برند.

آغاز از سطح آگاهی فعلی ضد سرمایه داری و ارتقای آن به آگاهی انقلابی، تبدیل مبارزات خودانگیخته به مبارزات سازمان یافته طبقه کارگر، تنها می تواند محصول فعالیت سازمانی مصمم، جدی و بابرنامه در درون طبقه کارگر و بر پایه بخش پیشتاز این طبقه باشد. این همان ظرفی است که برای انقلاب سوسیالیستی- یعنی نخستین انقلابی در تاریخ بشر که تلاش می کند جامعه را به شکل آگاهانه و مطابق با یک برنامه دگرگون کند- لازم است؛ این دقیقاً همان ظرفی است که غیابش، امضای سند شکست قطعی طبقه کارگر است و انقلاب را به تعویق می اندازد. واقعیات موجود نه فقط غیاب حزب پیشتاز و ضرورت آن را نشان می دهد، بلکه به خوبی اثبات می کند که احزاب موجود، هیچ یک مرتبط با طبقه کارگر نیستند (در مورد یونان هم می توان فهرستی بلندبالا از احزاب چپ را مشاهده کرد: از «حزب انقلابی کارگران» گرفته تا «حزب کمونیست یونان» و انواع «جبهه» های «ائتلافی» و «متحد»، «میان رو» و «رادیکال»).

از سوی دیگر، افزایش اعتراضات و خیزش های انفجاری در سطح جهانی روحیه طبقاتی را در سطح جهانی- چه از نقطه نظر بورژوازی و چه پرولتاریا- دستخوش تغییراتی جدی کرده است. روشن است که این پروسه تاریخی، بورژوازی را از ترس انقلاب کارگری، به سمت واکنش تمام و کمال کشانده و دقیقاً به همین دلیل است که در بسیاری از کشورها به دلیل غیبت یک خط رهبری انقلابی و رادیکال، در قالب حزب پیشتاز انقلابی متجلی می شود، در کمال تأسف فعالیت های فاشیستی، نژادپرستانه و گرایش های ارتجاعی و واپسگرا و به طور خلاصه گردش به راست، رو به گسترش بوده است

کرده، در این صورت اقتصاد جهانی را هم در مجموع برای دگرگونی سوسیالیستی آماده کرده است (هرچند که سرمایه داری جهانی، «رشد ناموزون و مرکب» را به عنوان یک قانون مطلق به کشورهای مختلف تحمیل نموده و در نتیجه کشورهای مختلف، با آهنگ و سرعت های مختلفی این پروسه را طی می کنند). بنابراین دیگر نگاه به مسأله از این زاویه که کدام کشورها برای سوسیالیزم «آماده» و کدام یک «غیر آماده» هستند، یعنی همان دسته بندی بی جان و تنگ نظرانه کمینترن استالینیستی که هنوز هم مبلغین و مروجین بی شرم خود را در گوشه و کنار جهان دارد، نه فقط کاملاً نادرست و منتفی است، بلکه یک توهین بزرگ به طبقه کارگر جهانی محسوب می شود. پس پاسخ سؤال این نیست.

«شرایط عینی» انقلاب آماده است، تا آن جا که متأسفانه باید گفت از شدت پختگی و بلوغ، رو به گندیدگی قرار دارد. اما این که چرا این «انقلاب» به طور مداوم به تعویق می افتد و فرامی رسد، بلافاصله غیاب یک «عامل ذهنی» را اثبات می کند، و آن هم نبود آگاهی انقلابی و رهبری انقلابی است.

تاریخ به بهای شکست های خونین بسیاری نشان می دهد که دوره های «بحران سرمایه داری»، به تنهایی برای ایجاد و حفظ آگاهی و دستاوردهای انقلابی در جنبش کارگری کافی نیستند. تعمیق بحران سرمایه داری در حوزه های مختلف اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، تنها می تواند به بلوغ شرایط عینی مبارزه انقلابی طبقه کارگر یاری رساند. در اهمیت این عامل کوچک ترین تردیدی نیست، اما این موضوع به تنهایی برای جهش روبه جلو در مبارزه انقلابی کفایت نمی کند. مبارزه علیه سرمایه داری تنها زمانی می تواند موفقیت آمیز باشد که شرایط ذهنی انقلاب هم به موازات بلوغ شرایط عینی انقلاب پیش برود. در واکنش به یورش سیستماتیک سرمایه داری به ابتدایی حقوق طبقه کارگر (شامل کاهش دستمزدهای واقعی، افزایش ساعات کار و مشاغل پاره وقت، افزایش سن بازنشستگی، کاهش هزینه های عمومی، کاهش بودجه درمانی و آموزشی، بیکارسازی وسیع، خصوصی سازی گسترده، حذف بیمه های تأمین اجتماعی و صدها مورد دیگری که می توان فهرست کرد)، به مبارزات خودانگیخته و غیرسازمان یافته کارگران می انجامد که همه روزه در مقابل خود، در



کارگری اشاره دارند، رو به رشد است، و این به تنهایی یک رشد کیفی و عامل مثبت محسوب می شود. اما هنوز بسیار اندک‌اند کسانی که برای رفع این نیاز، به این سوال های مشخصی پاسخ می دهند که «چه باید کرد» و «چگونه». بنابراین موضوع تدارک برای بین الملل کارگری از سوی بسیاری از نیروهای چپ به آینده ای نامعلوم، که عملاً معنایی جز «هرگز» و «هیچ وقت» ندارد، موکول می شود و در بهترین حالت، در سطح ادعا باقی می ماند.

یکی از ارکان مهم پروژه بین المللی «احیای مارکسیستی»، ادامه تلاش های گذشته برای ایجاد اتحاد اصولی میان گرایش های مارکسیستی انقلابی در سطح جهان بر حول موازین و مؤلفه های سوسیالیزم علمی مارکس، ضمن اتحاد عمل گسترده و ویژه با سایر نیروهای چپ، است. امید است بتوانیم با نیروهای مارکسیستی که مشکلات کنونی پیش روی جنبش چپ و کارگری را به دور از برخوردهای مغرضانه و ایدئولوژیک می بینند، و به جای پاک کردن صورت مسأله، حقیقتاً راه برون رفت از آن ها را جستجو می کنند، در بحث ها و همین طور فعالیت های نظری و عملی «احیای مارکسیستی» شریک باشیم<sup>(۱)</sup>.

۶ آذر ۱۳۹۲

پانوشت:

(۱)

[http://www.euro.who.int/\\_data/assets/pdf\\_file/0006/215196/Review-of-social-determinants-and-the-health-divide-in-the-WHO-European-Region-final-report-Eng.pdf](http://www.euro.who.int/_data/assets/pdf_file/0006/215196/Review-of-social-determinants-and-the-health-divide-in-the-WHO-European-Region-final-report-Eng.pdf)

(۲) برای اطلاع بیشتر از اهداف، موازین و فعالیت های «احیای مارکسیستی» نگاه کنید به جزوات و ویدیوهای مندرج در وب سایت میلیتانت.

(مثلاً قتل مبارز ۳۴ ساله ضد فاشیست، «پاولوس فیسس» در میدان آمفیالی یونان به دست یک عضو نئو نازی سازمان «طلوع طلایی»، تنها یکی از موارد کوچک آن است که اثبات می کند هدف سازمان هایی نظیر «طلوع طلایی»، به عنوان یک گروهک بی رحم متشکل از جنایتکاران فاشیست در خدمت سرمایه کلان، نه فقط ارباب، بلکه همچنین حذف فیزیکی مبارزین جنبش کارگری و چپ است). به علاوه، سرمایه داری «بومی»، در شرایطی که نهایت بهره برداری را از نیروی کار کارگران مهاجر «غیر بومی» طی سال های گذشته کرده است، پیامدهای بحران خودش را (از جمله «بیکاری» وسیع) به گردن همین کارگران مهاجر یا پناهندگانی که وارد «بازار کار» شده اند، می اندازد؛ به این ترتیب، شاهد برخوردهای نژادپرستانه و کور در بین خود کارگرانی هستیم که در اصل متعلق به یک طبقه جهانی و حامل منافع مشترکی هستند (این در واقع نتیجه همان کارکرد ایدئولوژی سرمایه داری است).

بنابراین امروز ضرورت «حزب پیشتاز انقلابی» در تمامی کشورها در دستور روز قرار گرفته است، و این امر بدون اتکا به نیروهای انقلابی بین المللی، یعنی تدارک برای یک «بین الملل انقلابی»، ناممکن است. در واقع این ها دو وظیفه در هم تنیده ای هستند که به موازات هم و با اتکا به یک دیگر باید پیش روند. تقویت مارکسیزم انقلابی، یعنی تدارک برای حزب پیشتاز انقلابی به موازات یک بین الملل انقلابی، تنها راه حل برون رفت از بحران عمومی جنبش است، و هر فعالیتی که در راستا و در خدمت این هدف اصلی نباشد، بدون تعارف چیزی غیر از خرده کاری، اتلاف وقت و انرژی متعلق به یک جنبش، و تکرار اشتباهاتی که اکنون پیامدهایش را می بینیم، نمی تواند باشد.

در شرایط کنونی، ما شاهد صدور فراخوان های متعددی از سوی محافل و گروه های مختلف برای سازماندهی در مسیر این هدف بوده ایم، ولی وقتی بحث به نوع سازمان و سبک کار سازمانی مورد نیاز می رسد، آن گاه می بینیم که تمامی این محافل و گروه ها کم و بیش به نوعی سردرگمی دچارند.

از سوی دیگر، شمار کسانی که به شکلی کلی بر نیاز به مبارزه و سازماندهی در سطح «بین المللی» و «گست» از سازمان ها و احزاب موجود بی ربط به متن جنبش





سپری کنیم. وقتی بیمار یا دچار سانحه کار می شویم، باید دست به دامان بیمه تأمین اجتماعی یا سایر مؤسسات خصوصی بیمه بشویم و در بسیاری موارد، پس از کلنجرهای فراوان، نتوانیم این ابتدایی ترین حق خود را از آن ها بگیریم...

اما این ها تنها یک نیمه ماجرا است. هنگامی که به باقی دنیا نگاه می کنیم، تصویر کلی و به مراتب زنده تری را می بینیم. کافی است اندکی به انبوه اخبار رسانه ها و روزنامه ها سرک بکشیم. شرکت کوکا کولا در کلمبیا به باند های مسلح پول می دهد تا سازمان دهندگان اتحادیه های کارگری را به قتل برسانند. ده میلیون نفر از مردم کنگو در طول جنگ های داخلی بر سر کنترل منابع معدنی کشور جان باخته اند. ناتو در خاورمیانه از سلفی ها و بنیادگرایان اسلامی حمایت می کند و هزاران هزار نفر از مردم به عنوان پناهنده در سایر کشورها در بدترین وضعیت به سر می برند. وقتی کمی اوضاع اقتصادی امریکا را به عنوان کشور سرمایه داری درجه یک دنیا کنکاش می کنیم، می بینیم که تصویر «روایی امریکایی» ناگهان دود می شود و به هوا می رود: نرخ فقر دست کم از زمان شروع بحران روندی شدیداً صعودی داشته و تا سال ۲۰۱۱ به ۱۵ درصد یا ۴۶.۲ میلیون نفر رسیده است؛ یعنی معادل همان نرخ که در بحبوحه رکود سال ۱۹۸۲-۸۳ وجود داشت و از آن زمان تاکنون، به استثنای سال ۱۹۹۳ (۱۵.۱ درصد) بالاترین نرخ فقر بوده است! در سال ۲۰۱۱، قریب به ۵۰ میلیون نفر از شهروندان امریکا، یعنی چیزی در حدود یک ششم جمعیت، فاقد پوشش بیمه بوده اند!<sup>۲</sup>

در یک کلام، روزی نیست که خبری از تجاوز، جنگ و کشتار، غارت، نفت، تخریب محیط زیست، سودهای نجومی ابرشرکت ها و غیره نشنویم. ظاهراً دستاوردهای تاریخ ساز علم و تکنولوژی، به جای رهایی بشر، اسارت و نکبت را برای او به ارمغان می آورد.

اما وقتی همه این مسائل و مشکلاتی که ما در ایران با آن ها رو به رو هستیم، در سطوح دیگری- چه کم تر و چه

هر سال شرکت مریام-ویستر، تولیدکننده لغتنامه مشهور «ویستر»، واژه ای را به عنوان واژه سال انتخاب می کند؛ این انتخاب، در واقع بر مبنای میزان جستجوی یک واژه در وب سایت لغتنامه صورت می گیرد. سال گذشته، دو واژه در فهرست بیشترین جستجوها قرار گرفت: سرمایه داری و سوسیالیزم<sup>۱</sup>.

کاملاً قابل درک است که چرا مردم تلاش می کنند تا مفهوم این دو نظام اقتصادی-اجتماعی را بفهمند. هر روزی که می گذرد، ما بیش از قبل با اثرات و پیامدهای سرمایه داری دست به گریبان می شویم. از زمانی که از خواب بلند می شویم تا زمانی که در نهایت خستگی به رختخواب بازمی گردیم، به طور ممتد برای دیگران کار می کنیم. از یک سو موعظه می کنند که تحصیلات بالاتر، آینده شغلی و «جایگاه اجتماعی» بالاتری را برای دارد، ولی به عکس می بینیم که هزاران هزار فرد تحصیل کرده، بیکاری را تجربه می کنند یا در مشاغل هستند که به هیچ وجه موجب رشد هیچ یک از توانایی ها و استعدادهای آن ها نمی شود. اگر دنبال شغل باشیم، باید با تهیه رزومه و ارسال درخواست و طی کردن یک پروسه دراز، تحت استخدام یک شرکت یا مؤسسه دربیاییم و برای حفظ شغل و «پیشرفت» خود حتی ابتدایی ترین روابط انسانی و دوستانه با سایر همکاران در محیط کار را هم زیر پا بگذاریم. اگر منتظر دستمزد مناسب هستیم، باید انتظار بکشیم که کارفرما یا رئیس و مدیریت محترم پس از کسر سود خود و انواع مالیات و بیمه، مقدار باقی مانده را به دست ما بدهد، که البته همین هم با کلی «تعویق» صورت می گیرد. اگر بخواهیم سفر برویم، باید بعد از طی کردن پروسه پذیرش درخواست مرخصی از سوی مدیریت، هزینه بنزین و خوراک و محل سکونت موقتی و هزاران مورد دیگر را در نظر بگیریم و احتمالاً در آخر از خیر سفر بگذریم، و ترجیح دهیم روز استراحت خود را در همان آلودگی هوای شهر

<sup>2</sup> US Census Bureau, "Income, Poverty and Health Insurance Coverage in the United States: 2011" (PDF) Sep 2010, pp. 13, 21 & 50.

<sup>1</sup> <http://marxist.cloudaccess.net/impire/423-searching-future.html>





ایده خوبی نیست»<sup>۱</sup>.

به همین دلیل است که بار دیگر و برخلاف تزه‌های بی-مایه و ورشکسته ای مانند «پایان تاریخ» فوکویاما، ایده لزوم انقلاب اجتماعی و تغییر ریشه ای و رادیکال، جان تازه ای گرفته است. اما متأسفانه تجربه مهیب استالینیزم در شوروی و اقمار آن، و وجود احزاب بی‌خاصیت و بی ارتباط با طبقه کارگر (ولی مدعی «رهبری») که هنوز از سنن استالینیزم گسست چندانی نکرده اند، هنوز هم به عنوان یکی از موانع جدی پیش روی ترویج ایده سوسیالیزم قرار داشته و اتفاقاً یکی از ابزارها و اهرم های همیشگی تخطئه سوسیالیزم از سوی بورژوازی بوده است.

بخش عظیمی از مردم جهان که استثمار نظام سرمایه داری را لمس می کنند، به ویژه جوانان آن، به ضرورت **تغییر** این نظام رسیده اند؛ اما این پرسش ها هنوز در ذهن میلیون ها نفر پابرجاست:

- چه بدیلی وجود دارد؟ آیا «سوسیالیزم» هنوز هم یک بدیل مطرح و زنده است؟

- آیا باید تجربه شکست خورده شوروی سابق یا کشورهایی نظیر کره شمالی را تکرار کرد؟ این ها برای اثبات «بی اعتباری» سوسیالیزم به عنوان یک بدیل کافی نیست؟

- آیا در کشورهای عقب مانده و استبدادی (از جمله در ایران) که هنوز حتی به همان دموکراسی نیم بند و ظاهری کشورهای اروپایی و امریکا هم نرسیده اند، می توان اصولاً به سوسیالیزم فکر کرد؟

بنابراین ما وظیفه داریم که ضمن شناخت ماهیت و مکانیزم نظام سرمایه داری، ابتدا با نگاهی علمی مفهوم سوسیالیزم را درک کنیم، از اشتباهات و درس های گذشته بیاموزیم و سپس در تقابل با تحریفات بورژوازی و جریان های استالینیستی آن را به عنوان عالی ترین بدیل ممکن، با حدود ۲۰۰ سال تجربه مبارزه اجتماعی جهانی در پشت آن، در جامعه ترویج و تبلیغ کنیم (چه در

بیش تر- در سایر نقاط دنیا هم دیده می شود، قاعدتاً باید دنبال یک علت مشترک باشیم. همه این ها یعنی یک چیز، یک نظام خاص اقتصادی-اجتماعی وجود دارد که هر جای جهان باشد، همین خصوصیات مشابه را از خود نشان می دهد. در عصر حاضر این «عامل» مشترک فلاکت و مصیبت، همان نظام سرمایه داری است و نه مثلاً آن چیزی که محسن نامجو در ترانه اش «**جبر** **جغرافیایی**» می نامد!

باید به یاد داشته باشیم که سرکوب، جنگ و خونریزی، نابودی محیط زیست، بیکاری، همه و همه عوارض و پیامدهای سرمایه داری، به ویژه در قرن بیست و یکم، هستند. نظام سرمایه داری، نظامی است که کلّ حیات بر روی کره زمین را، صرف نظر از این که در کدام موقعیت جغرافیایی باشید، تهدید می کند.

اما به موازات ویرانگری نظام سرمایه داری، و به خصوص طی بیش از پنج سال گذشته که نظام اقتصادی جهان به لرزه درآمده است، ما شاهد مبارزات و واکنش دفاعی مردم نیز بوده و هستیم. وضعیت اسفبار نظام سرمایه داری، مردم را به ستوه آورده و دقیقاً به همین خاطر است که آن ها به طور جدی به یک **بدیل** در برابر این نظام می اندیشند. به اعتقاد ما، با تغییر شرایط عینی زندگی مردم جامعه، آگاهی آن ها نیز عمیقاً دستخوش تغییر می شود. به همین دلیل به خوبی می بینیم که با وجود چندین دهه تبلیغات شبانه روزی سرمایه داری، چگونه وقوع بحران اقتصادی، سقوط عظیم زندگی مردم، بیکاری و فاش شدن موجی از رسوایی های اخلاقی و مالی سردمداران دولت ها، آگاهی ضدّ نظم موجود را در میان مردم جهان تقویت کرده است. به عنوان مثال به یاد داریم که اواخر سال ۲۰۰۹، خبرگزاری بی بی سی با انتشار نتایج یک نظرسنجی جهانی با عنوان «نارضایتی گسترده از سرمایه داری: بیست سال پس از سقوط دیوار برلین» اعلام کرد: «بیست سال پس از فرو ریختن دیوار برلین، نظر سنجی بین المللی جدید سرویس جهانی BBC نشان می دهد که نارضایتی از سرمایه داری بازار آزاد گسترده است و به طور متوسط تنها ۱۱٪ در ۲۷ کشور می گویند که این سیستم به خوبی کار می کند و اعمال مقررات بیش تر

<sup>1</sup> BBC World Service, “**Global Poll: Wide Dissatisfaction with Capitalism, 20 Years after Fall of Berlin Wall**” (PDF), Nov 2009





سطح نظری و چه در سطح عملی). پس اجازه دهید که در این جا پس از اشاره مختصری به سرمایه داری، به تدریج به مفهوم سوسیالیزم و مسائل مرتبط با آن بپردازیم.

### نظام سوسیالیزم: بدیل ناگزیر سرمایه داری

سوسیالیزم نه مفهومی است متعلق به دوران تاریخ مُدرن بشر و نه مفهومی است ویژه طبقه کارگر. تاریخ مساوات و عدالت اجتماعی، تاریخ هزاران ساله بشری است. در واقع از مقطعی که دوران کمونیزم اولیه و مالکیت قبیله ای سپری شد، بشریت هم چنان در آرزوی بازگشت به «دوران طلایی» مالکیت جمعی به سر می برده است.

از زمان افسانه های یونان قرن هشتم قبل از میلاد مسیح، که خود از سنت شفاهی به مراتب کهن تری وام گرفته شده بود- عصر کروئوس (Cronus)- تا زمان «افلاطون» و آموزش مذاهب مختلف، به ویژه در دوران اولیه آن ها، این قبیل عقاید برای اقشار فقیر و بی چیز، جذابیت بسیاری داشت. مثال جالبی که می توان گفت «بیت المال» در دوران صدر اسلام است. این خزانه از غارت اموال غیرمسلمانان پُر می شد. به هر حال، در اکثر موارد، در حالی که ادیان جدید تدریجاً به بخشی از دستگاه حاکمیت تبدیل می شدند، علمای مقدس به موعظه درباره «بهشت موعود» مشغول بودند. اما همه این دیدگاه های مختلف، در اصل شکل های مختلف توزیع دوباره فقر بودند و نه ثروت. با پیدایش بورژوازی، صنعتی شدن تولید و شکل گیری پرولتاریا پایه مادی آزادی بشریت در دوران سرمایه داری به وجود آمد.<sup>۱</sup>

امتیاز تاریخی مارکس در این است که نخستین فرمول-بندی علمی از سوسیالیزم را تدوین و ارائه کرده است. اما باید بلافاصله پرسید که در این جا صفت «علمی» دقیقاً به چه مفهومی است؟ در واقع پیش از مارکس، جریان های مختلف سوسیالیزم «تخیلی» (اتوپایی) وجود داشتند. سوسیالیزم تخیلی، ابتدا در انگلستان فنودالی قرن ۱۶ میلادی، پدیدار شد و توماس مور در کتابی با عنوان «آرمان شهر» (۱۵۱۶ میلادی) به توضیح و تشریح آن

<sup>۱</sup> مراد شیرین، «مفهوم سوسیالیزم و ماهیت طبقاتی دولت شوروی»، نشریه میلیتانت، شماره های ۵۷ و ۵۸.

پرداخت. در واقع همان طور که مارکس هم تلویحاً اشاره می کند، سوسیالیزم تخیلی یک دیدگاه نوستالژیک نسبت به دوره «کمونیزم اولیه» بوده است که رهایی از چنگ نابرابری و ستم شدید نظام فنودالی را در بازگشت به روابط و مناسبات این دوره جستجو می کرده. «مور» در حقیقت تصور می کرد که با داشتن ایده جامعه آرمان شهری خود، تنها کافیسست که اشرافیت را به امکان ساختن چنین جهانی متقاعد سازد تا نهایتاً چنین دنیایی واقعاً بتواند ساخته شود. تا قرن هجدهم، این تصور تنها به میزان ناچیزی تکامل یافته بود.<sup>۲</sup>

وجه مشترک همه سوسیالیست های تخیلی، ضدیت آن ها با استثمار وحشیانه نظام سرمایه داری بود. تمامی سوسیالیست های تخیلی قرائت و برداشت مختص به خود را از یک جامعه اخلاقی و انسانی داشتند، و امیدوار بودند که این قرائت، در درون جامعه نفوذ کند تا بلکه مردم به سوی محور مناسبات بربریت سرمایه داری و سازمان دهی مجدد جامعه مطابق با اندیشه ها و موعظه های آن ها، قدم بردارند. با این حال هیچ یک از آن ها نه یک استراتژی عینی و واقع گرا برای دست یافتن به این «اتوپیا»ی خاص خود داشتند و نه توانستند واقع گرا بودن دیدگاه خاص خود را در قیاس با سایر دیدگاه ها نشان دهند.<sup>۳</sup>

<sup>۲</sup> آرام نوبخت، «سوسیالیزم خرده بورژوایی»، میلیتانت شماره ۵۳.

<sup>۳</sup> انگلس در اثر «سوسیالیزم تخیلی و سوسیالیزم علمی» (۱۸۸۰)، با اشاره به آثار سوسیالیست های تخیلی مانند توماس مور (قرن شانزدهم) و توماسو کامپانلا (قرن هفدهم)، می نویسد: «تصاویر اتوپایی سده های شانزدهم و هفدهم از چگونگی جامعه آرمانی و نظریه های به وضوح کمونیستی (مورلی و مابلی) در قرن هجدهم، بیان تنوریک متناظر با این خیزش های انقلابی طبقه ای هنوز تکامل نیافته بودند. در خواست برابری دیگر به برابری در حقوق سیاسی محدود نمی شد، بلکه به موقعیت اجتماعی افراد نیز تسری یافته بود. این فقط امتیازات طبقاتی نبود که باید برانداخته می شد، بلکه خود اختلاف طبقاتی بود. کمونیزمی بی تکلف و ریاضت کش که تمامی لذت های زندگی را محکوم می کرد، نخستین شکل از آموزه جدید بود. در این زمان بود که سه آرمان گرای بزرگ ظهور کردند: سن سیمون، که نزد او جنبش طبقه



همین جاست که می گوید: «تاریخ تمامی جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزه طبقاتی است». البته این نتیجه گیری یک استدلال و ادعای تجربی است، اما تاریخ خود سرشار از نمونه های فراوانی است که حتی مورخین بورژوازی را هم واداشته تا برای توضیح رویدادهای تاریخی، به مفهوم طبقه متوسل شوند.

اما این حقیقت که تاریخ از مبارزه طبقاتی زاده می شود، هنوز سؤال های بی پاسخی را در درون جامعه سرمایه داری به جای می گذارد: طبقات متخاصم کدام اند؟ کدام طبقه در مبارزه غالب خواهد شد؟ این طبقه، به خلق و ایجاد چه نوع جامعه جدیدی واداشته خواهد شد؟

دومین مطالعه عمیق مارکس که به ارائه تحلیلی دقیق و موشکافانه از عملکرد و مکانیزم سرمایه داری انجامید (و نتایج آن در قالب مجموعه چهار جلدی سرمایه گرد آمده است)، دقیقاً در برخورد با همین پرسش های بالا صورت گرفت. تحلیل مارکس نشان می دهد که اولاً از آن جا که سرمایه داری اقتصادی است مبتنی بر مالکیت خصوصی فردی، دست کم در یک سطح، نظامی است که همه را به رقابت با یکدیگر وادار می سازد. بنا به تعبیر توماس هابز، این همان «جنگ همه علیه همه» است که طی آن هر فرد تلاش می کند تا منفعت خود را به بهای منافع دیگری به حداکثر برساند. مارکس می نویسد: «تنها نیرویی که آنان را گرد هم می آورد، و در رابطه قرار می دهد، بهرمجویی فردی و نفع شخصی است. هر یک تنها ملتفت حال خویش است و پروای دیگری ندارد. و افرادی اینچنین، دقیقاً به همین دلیل (حال یا بنا بر هماهنگی از پیش مقررری میان امور عالم و یا به فضل حکمت بالغه الهی) به سود یکدیگر، برای خیر عموم و در جهت نفع جمع، دست در دست یکدیگر کار می کنند.»<sup>۲</sup>

و ثانیاً در سطحی عمیق تر متوجه می شویم که سرمایه داری در این میدان جنگ «هابزی»، هرگز افراد را در

<http://www.marxists.org/archive/marx/works/1879/09/18.htm>

<sup>۲</sup> کارل مارکس، «سرمایه»، ترجمه جمشید هادیان، ج ۱، فصل ۶:

<http://www.kapitalfarsi.com/f06/f06.htm>

اما مارکس و انگلس خود را به انتقاد از سوسیالیست های تخیلی محدود نکردند. آن ها به علاوه در انتقاد به سوسیالیزم فئودالی ضد انقلابی، سوسیالیزم خرده بورژوازی و سوسیالیزم محافظه کارانه بورژوازی هم ثابت قدم بودند. علت همه این مرزبندی های مارکس و انگلس با «انواع» مختلف «سوسیالیزم»، مشخص است. **سوسیالیزم به عنوان آلترناتیو سرمایه داری، در ذهن طبقات مختلف با انگیزه های مختلف، معانی مختلفی دارد.** مثلاً «بیسمارک» که در مقام ریاست حکومت آلمان در اواخر دهه ۱۸۷۰ قانون «ضد سوسیالیستی» را تصویب کرد، چند سال پس از آن اعلام کرد که «دولت باید به معرفی بیشتر سوسیالیزم در پارلمان ما بپردازد»!<sup>۱</sup>

به هر حال مارکس راه خود را این سنت اتوپیایی جدا کرد و از طریق مطالعه در دو حوزه مشخص بود که توانست سوسیالیزم را بر پایه علمی آن بنا کند. مارکس ابتدا به مطالعه عمیق تاریخ روی آورد و همین امر او را به این جمع بندی رساند که نیروی محرکه توسعه و تکامل تاریخی، چیزی نیست جز مبارزه طبقاتی<sup>۲</sup>، و در

متوسط در کنار جنبش پرولتری هنوز اعتباری بی چون و چرا داشت، فوریه، و اون که در کشوری که تولید سرمایه داری بیشترین توسعه را داشت و تحت تأثیر تعارضات ایجاد شده آن، در پیوند مستقیم با ماتریالیسم فرانسوی، پیشنهادش را برای از میان برداشتن اصولی اختلاف طبقاتی طرح کرد.»

<sup>۱</sup> «مفهوم سوسیالیزم و ماهیت طبقاتی دولت شوروی»، میلیتانت شماره ۵۷.

<sup>۲</sup> تأکید روی مبارزه طبقاتی به عنوان نیروی محرکه تاریخ، تمام جریان هایی را که سعی دارند تا «آشتی ملی»، «آشتی کار و سرمایه»، نظریه «رفاه عمومی» و در یک کلام، خط «سازش طبقاتی» را تبلیغ کنند، بی اعتبار می سازد. مارکس و انگلس نه فقط در مانیفست کمونیست، که تقریباً ۳۰ سال بعد از نگارش این اثر در نامه ای به رهبران سوسیال دموکرات آلمان (یعنی ببل، لیبکنشت، براهه و دیگران) باز هم تأکید کردند: «قریب به ۴۰ سال که ما تأکید داشته ایم مبارزه طبقاتی، نیروی محرکه بلاواسطه تاریخ است، به خصوص، مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا، اهرم عظیم انقلاب اجتماعی کنونی است» (سپتامبر ۱۸۷۹).



و همچنین در بین کارگران و سرمایه داران پرداخته ایم. اما پیش از این که به مناسبات حساس موجود در بین خود کارگران برگردیم، به ناچار باید گرایش های مختلفی را که در درون نظام سرمایه داری وجود دارد، درک کنیم:

اول، گرایش به رشد طبقه کارگر در نتیجه رقابت میان سرمایه داران که طی این پروسه، بازندگان به درون طبقه کارگر سقوط می کنند.

دوم، طی پروسه رقابت و انباشت سرمایه، یک بنگاه سرمایه داری، بنگاهی دیگر را می بلعد، و بنابراین گرایش به رشد اندازه بنگاه غالب و گردآوردن شمار زیادی از کارگران در کنار یکدیگر در محل کار، بروز می کند.

سوم، رشد اندازه بنگاه های باقی مانده، مستلزم جمع-آوری مقادیر بزرگتری از سود برای مقابله با رقبای بزرگتر سرمایه دار است. این گرایش، به ایجاد نزاع شدید میان سرمایه داران، و میان کارگران تحت استخدام هر یک از آن ها با یک دیگر، می انجامد.

چهارم، طبیعت و ماهیت بی برنامه، پرهرج و مرج و خودخواهانه سرمایه داری یک نتیجه اجتناب ناپذیر دارد و آن بروز بحران های ادواری و فراگیر اقتصادی است، به طوری که صنایع ورشکسته می شوند، تولید به حالت تعلیق در می آید و بخش عظیمی از طبقه کارگر، بیکار می شود و به آن چه که مارکس «ارتش ذخیره کار» می نامد، می پیوندد.

مارکس و انگلیس در مانیفست کمونیست می نویسند: «جامه جدید بورژوازی با مناسبات تولید، مبادله، و مالکیت اش، یعنی جامعه ای که ابزار تولید و مبادله ای این چنین معظم خلق کرده است، به ساحره ای می ماند که دیگر قادر نیست قدرت هایی را به وسیله افسون هایش از زیر زمین فراخوانده، کنترل کند.»<sup>۱</sup>

به طور خلاصه، تمامی این گرایش ها طبقه کارگر را وادار می کند تا برای دفاع از زندگی خود، وارد عمل شود. در ابتدا کارگران به صورت انفرادی برای رفع

موقعیت هایی یکسان و همسنگ قرار نمی دهد. از همان ابتدا، گروه هایی از افراد به دلایل شرایط ویژه تاریخی، مالک ابزار تولید- یعنی وسایل کار، ماشین آلات، ساختمان ها، مواد خام و هر آن چه برای تولید اقلام مورد نیاز جامعه ضروری است- هستند؛ در حالی که اکثریتی از اعضای جامعه فاقد مالکیت هستند و به همین دلیل به اجبار باید در جستجوی اشتغال و کار برای گروه اول باشند. بنابراین سرمایه داران، به عنوان مالکین ابزار تولید اجتماعی، با دنبالهروی از سود قادرند تا میزان مالکیت خصوصی در دسترس خود را گسترش دهند. اما سرمایه داران به دلیل رقابت دائمی با یکدیگر، نه با هر سطحی از سود، بلکه تنها با «حداکثر» مقدار آن ارضا می شوند. در واقع، به بیان دیگر، این سود هنگفت، در حکم انبار مهماتی است که سرمایه دار را قادر به به ادامه رقابت، تضعیف و دست آخر حذف رقیب خودش می کند.

اما همین نیاز به حداکثر کردن سود، که خود از رقابت درونی سرمایه داری سرچشمه می گیرد، در عوض به یک دینامیسم خصومت آمیز (به اصطلاح آنتاگونیستی) شدید در بین سرمایه داران، و به همین ترتیب در بین کارگران، منجر می شود. تحقق همه مطالباتی که کارگران برای خود و خانواده هایشان دارند- از جمله دستمزدهای بالاتر، بیمه، تعطیلات، مرخصی درمانی، حقوق مستمری، حق عائله مندی، مزایا و نظایر این ها- فقط به بهای سود سرمایه دار امکان پذیر است. یعنی هرچه موفقیت کارگران در دستیابی به منافع خودشان بیشتر باشد، سود سرمایه دار کمتر خواهد شد. دقیقاً به همین دلیل است که سرمایه داران و کارگران همیشه در یک نزاع و کشمکش دائمی با یک دیگر هستند. گاهی این نزاع شکلی خفیف و تقریباً نامرئی به خود می گیرد: مثلاً زمانی که کارگران زودتر محل کار خود را ترک می کنند و یا از دیگران می خواهند که برای آنان ساعت ورود و خروج بزنند. اما در دوره هایی دیگر، این روابط متخاصم به شکلی خشونت آمیز بروز پیدا می کند: درگیری با حراست در محیط کار، زد و خورد با نیروهای انتظامی و پلیس در خیابان، درهم شکستن و خرد کردن ابزار کار، اشغال کارخانه و توقف تولید برای به زانو درآوردن کارفرمایان.

تا به این جا ما به مناسبات موجود در بین سرمایه داران

<sup>۱</sup> کارل مارکس، فردریش انگلس، «مانیفست کمونیست»، نشر کارگری سوسیالیستی، ص ۱۰





طبقه سرمایه دار خدمت می رساند، در حالی که ضرورتاً به کل طبقه کارگر ضربه وارد می کند. آن ها در عمل به این دیدگاه مسلح می شوند که تنها راه، اقدام جمعی به عنوان یک طبقه، و پذیرش این اصل است که «ضربه به یک نفر، ضربه به همه است».

از آن جا که طبقه کارگر معرف اکثریت جامعه است، از آن جا که کل ثروت های اجتماعی (از احداث اتوبان، پارک، بیمارستان، منازل مسکونی و پارک گرفته تا آموزش، درمان و غیره) به وسیله طبقه کارگر صورت می گیرد، از آن جا که شریان های حیاتی جامعه و نبض آن در دستان این طبقه است، پس اگر آگاهانه از مشارکت خود در امور جامعه سر باز بزند، سرمایه داری به سرعت مسیر سقوط را خواهد پیمود و این ایده در ذهن و آگاهی کارگران نقش خواهد بست که آن ها تنها کسانی هستند که قدرت تسخیر و فتح تاریخ را دارند، تنها کسانی هستند که قادرند جامعه را از بیخ و بن تکان دهند، و آن را بنا به اصولی که به نفع آن ها (اکثریت) خواهد بود، از نو بسازند.

بنابراین مارکس با دقت تمام نشان می دهد که **منطق سرمایه**، ناگزیر کارگران را به سوی **سوسیالیسم** حرکت می دهد. این دیگر یک نسخه «اتوپایی» و تخیلی نیست؛ کارگران یا به سوی سوسیالیسم حرکت می کنند یا شاهد سقوط و نابودی حیات خود خواهند بود.

کارگران که دیگر از مشاهده سقوط دستمزدهای واقعی، شنیدن موعظه های کارفرمایان، تحمل کار سنگین و طاقت فرسا، نبود تعطیلات، مشاهده پادویی سیاستمداران برای ثروتمندان و غیره به ستوده آمده اند، به پا خواهند خاست، نقاط حساس و اساسی اقتصاد را در دست خواهند گرفت، و جامعه را به سوی منافع اکثریت دگرگون خواهند کرد: «تمام نهضت های تاریخی پیشین، یا نهضت های اقلیت ها هستند و یا نهضت هایی به نفع اقلیت ها. نهضت پرولتاریا، نهضت خودآگاه و مستقل اکثریت جامعه به نفع همان اکثریت عظیم است»<sup>۱</sup>

این «انقلاب»، برهه ای نوین را خواهد گشود که در آن کارگران کنترل اقتصاد و تمامی ثروت هایی را که ایجاد

نیازهای خود اقدام خواهند کرد. چرا که نظام سرمایه داری و ایندولوژی آن، حامی و مشوق **فردگرایی** است، به همین دلیل همه مردم را تشویق می کند تا به عنوان افرادی مجزا از یک دیگر و به صورت فردی عمل کنند.

اما کارگران به زودی متوجه خواهند شد که یک کارفرمای منفرد هرگز مطالبات آن ها را- امنیت شغلی، مزایا، افزایش دستمزد و غیره- محقق نخواهد ساخت؛ به این دلیل ساده که سرمایه داران به خوبی از منافع خود آگاهند و می دانند که پذیرش مطالبات یک کارگر، دیر یا زود باعث خواهد شد تا صف طولی از دیگر کارگران در پشت در محل کار ایجاد بشود! ضمناً یک کارگر به تنهایی فاقد نیرو و توان است. اما وقتی همین کارگران به صورت **جمعی** وارد عمل می شوند، ماجرا به کلی تغییر می کند. به عنوان مثال، با بروز یک اعتصاب، تولید به حالت تعلیق درمی آید، سود کارفرمایان رو به کاهش می گذارد، ماشین آلات بی استفاده باقی می مانند، تولیدات قبلی روانه بازار نمی شود و مشتریان برای یافتن تولیدکننده ای دیگر شروع به جستجو خواهند کرد.

با این حال برای پیروزی اعتصاب، ماندن کارگران در خانه کفایت نمی کند. کارگران به ناچار باید از افرادی که سابقاً به طور منفعلانه سفارشات را در محل کار انجام می دادند، به کارگرانی تبدیل شوند که ابتکار عمل را به دست می گیرند و فعالانه دست به سازماندهی و تدارک برای مبارزه می زنند. آن ها الزاماً باید صفوف اعتراضی، صندوق اعتصاب، کمیته خبررسانی و غیره را شکل دهند تا در مقابل سرکوب بایستند. پیروزی هر یک از مبارزات کارگری، بدون تردید به ایجاد اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر- در کلیت آن- منجر می شود. درس های هر اعتصاب بلافاصله در سطح طبقه کارگر گسترش پیدا می کند.

کارگران از طریق همین آزمون ها متوجه خواهند شد که این مبارزه دائمی، نه نتیجه وجود چند سرمایه دار «بد»، که نتیجه خود نظام سرمایه داری است. نظامی که حیات اش به ایجاد سود برای اقلیتی از جامعه از طریق استثمار کل طبقه کارگر وابسته است. کارگران درمی یابند که آن ها نه فقط به صورت **منفرد**، بلکه به عنوان **یک طبقه** استثمار می شوند. آن ها به این نتیجه می رسند که کل رقابت در میان کارگران، کل تلاش های بورژوازی برای ایجاد تعارض در میان آن ها، تنها و تنها به منافع

<sup>۱</sup> همان، ص. ۱۲







و پلیسی برای مقابله با شورش های توده ای که به دنبال بحران فعلی سرمایه داری، در تمامی کشورها همچون آنتیفا فوران کرده است. در کشور خودمان، ایران، شاهدیم که چگونه هزینه های فراوانی صرف دستگاه های امنیتی، پلیسی، ضد شورش و در یک کلام ارگان سرکوب می شود، اما در عین حال مدارس روستایی این کشور به دلیل نداشتن ابتدایی ترین امکانات، به راحتی دستخوش آتش سوزی می شوند و ده ها و صدها دانش-آموز را قربانی می کنند. شاهدیم که چگونه در کنار هزینه های نجومی حاکمیت سرمایه داری ایران، رژیم حتی از ارائه ابتدایی ترین کمک ها به هموطنان زلزله زده آذربایجان سرباز می زند. در کنار انبوه فقر، ۳۳ میلیارد دلار از نظام بانکداری ایران مفقود می شود؛ در کشوری که ارزش ملی طی یک سال ۵۵ درصد ارزش خود را از دست داده، ۵۰۰ دستگاه خودروی پورشه وارد کشور شده، آن هم بدون این که کسی از نرخ مبادله ارزش مورد استفاده برای واردات این خودروها آگاه باشد! و خلاصه هزاران نمونه دیگر. به علاوه در نظام سرمایه داری، مبالغ کلانی صرف تبلیغات ایدئولوژیک می شود، تلاش می شود فضایی از فردگرایی، مصرف گرایی، و ترس از هرگونه «تغییر» ایجاد شود.

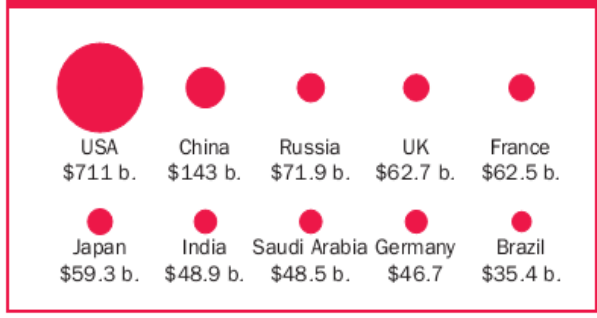
در مسیر حرکت انقلابی به سوی جامعه سوسیالیستی، کارگران در موقعیتی قرار خواهند گرفت که می توانند سرمایه گذاری را نه به سوی تسلیحات، مواد مخدر، ابزار سرکوب و غیره، بلکه به سوی چیزهایی که به بهبود شرایط مادی و معنوی اکثریت جامعه می انجامد، هدایت کنند: یعنی آموزش کیفی، مسکن، حمل و نقل عمومی، بهداشت و درمان رایگان، حفاظت از محیط زیست، کشاورزی ارگانیک و نظایر این ها. به طور خلاصه، تمامی ارکان و جوانب زندگی اقتصادی-اجتماعی می تواند به نحوی سازمان یابد که بازتاب منافع اکثریت جامعه باشد.

در نظام سرمایه داری، نبود برنامه ریزی خودبه خود بیکاری ایجاد می کند؛ به علاوه، رقابت میان سرمایه داران یا بروز بحران اقتصادی، موجب می شود تا بنگاه ها و شرکت ها برای حفظ سود یا جلوگیری از زیان، کارگران را تعدیل کنند و در عوض شدت کار را برای کارگران باقی مانده بالا ببرند؛ در این جامعه وقتی از «بهبود اشتغال» حرف زده می شود، منظور صرفاً

می کنند، در دست می گیرند، و سیاست هایی را در زمینه اقتصادی پیاده خواهند که بازتاب منافع آن هاست. هرچومرج سرمایه داری که در آن افراد برای حداکثر کردن منفعت شخصی و خصوصی خود در نزاع اند، جای خود را به اقتصادی برنامه ریزی شده و تحت نظارت دموکراتیک جامعه خواهد داد. به قول مارکس، «و بالأخره بیابید، برای تنوع هم که شده، مجمعی از انسان های آزاد را در ذهن مجسم کنیم که با وسایل تولید اشتراکی خود کار می کنند، و اشکال بس متفاوت قوه کار خود را با خودآگاهی کامل به صورت قوه کار اجتماعی واحدی به مصرف می رسانند.»<sup>۱</sup>

برای مثال، باید گفت که در جامعه سرمایه داری، هزینه های سنگینی صرف تولید نظامی و تسلیحاتی می شود. طبق تخمین «مؤسسه بین المللی پژوهش های صلح استکهلم»، مخارج نظامی جهان در سال ۲۰۱۱، حدود ۱۷۳۸ میلیارد دلار بوده و از بین ۱۰ کشور با بیشترین هزینه نظامی، ایالات متحده آمریکا با ۷۱۱ میلیارد دلار، رتبه اول را به خود اختصاص می داده است.<sup>۱</sup>

#### THE 10 LARGEST MILITARY SPENDERS, 2011



این هزینه های نظامی، تمام و کمال صرف حمایت از سرمایه داری و ارگان های آن می شود: از دخالت های امپریالیستی (مرحله ای بالاتر از سرمایه داری که در این جا صحبت نشده است) در کشورهای مختلف در سراسر جهان گرفته، تا تهیه پیشرفته ترین وسایل سرکوب نظامی

<sup>۱</sup> سرمایه، ج ۱، فصل ۴:

<http://www.kapitalfarsi.com/f01/f01-4.htm>

<sup>۲</sup> SIPRI, "Year Book 2012: Armaments, Disarmament and International Security" (PDF), p.9



انسانی قلمرو خاص و انحصاری فعالیت خود را اشغال می کند [...] در صورتی که در جامعه کمونیستی که در آن جا هیچ کسی قلمرو انحصاری فعالیت ندارد، بلکه هر کس می تواند در هر شاخه ای که میل دارد مشغول کار شود، جامعه تولید همگانی را تنظیم می کند و از این رو برای من این امکان را فراهم می کند که امروز این و فردا کار دیگری انجام دهم، در بامداد شکار کنم، بعد از ظهر ماهی بگیرم، و شامگاه به دامپروری مشغول شوم و پس از صرف شام، هر طور که در نظر داشتم به انتقاد بپردازم، بی آن که هرگز شکارچی، ماهی گیر، چوپان یا منتقد باشم»<sup>۱</sup>.

مارکس هرگز چنین توهمی نداشت که می توان کمونیزم را به شکل تمام و کمال آن، تنها طی یک جهش انقلابی ایجاد کرد؛ از آن جا که «طبیعت بشر» خود محصول شرایط اقتصادی-اجتماعی محیط زیست و فرهنگ ها و ایدئولوژی های آن است، خصوصیات انسان در عصر سرمایه داری- یعنی فردگرایی، خودخواهی، عطش سیراب ناپذیر برای منافع بیشتر و مانند این ها- هرگز یک شبه محو نخواهد شد. به همین خاطر مارکس ضمن اشاره به مراحل اولیه کمونیزم، در «نقد برنامه گوتا» می نویسد:

«آن چه باید مورد بررسی قرار گیرد، یک جامعه کمونیستی است، جامعه ای که بر پایه خود نروئیده، بلکه برعکس از درون جامعه سرمایه داری بیرون آمده و ناچار در تمام زمینه های اقتصادی، اخلاقی و فکری، هنوز علائم ویژه جامعه کهنه ای را که از بطن آن زاده شده، داراست»<sup>۲</sup>.

بنابراین همان طور که در بالا نیز اشاره شد، مارکس تمایزی بین مرحله بالاتر و پایین تر صورت بندی کمونیزم- یا آن چه به بیان لنین به ترتیب کمونیزم و سوسیالیزم- نامیده می شود، قائل بود. ولی لازم به توضیح است که این تمایز، به هیچ وجه تمایزی کیفی و

افزایش مشاغل پاره وقت، سنگین و بدون بیمه و مزایا است. اما در جامعه سوسیالیستی، هر کسی که قادر به کار باشد، تشویق به کار خواهد شد، به طوری که هفته کاری متعاقباً کاهش خواهد یافت و امکان پرورش فکری، روحی و جسمی به وجود خواهد آمد. نابرابری در جامعه سوسیالیستی، به عنوان فاز نخست جامعه کمونیستی، تنها در سهم افراد از میزان تولید اجتماعی است که بر حسب مقدار کار آن ها تعیین می شود. اما در فاز بعدی، همین امر هم از میان خواهد رفت و توزیع دیگر نه بر حسب سهم افراد در کار اجتماعی، بلکه بر اساس نیاز آن ها خواهد بود (در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت).

به علاوه کار در نظام سوسیالیستی، بلاواسطه انسانی خواهد شد؛ برخلاف جامعه سرمایه داری، مردمی که کار می کنند تابع اراده «کارفرما» نخواهند بود. در این جامعه، تمامی مناصب، از طریق انتخابات جمعی صورت خواهد گرفت؛ نمایندگان رسمی تابع اراده جمعی و در نتیجه قابل عزل یا نصب خواهند بود. نکته مهم این است که کارگران در جامعه سرمایه داری بدون نیاز واقعی به کارفرمایان و مدیریت سرمایه داری، تولیدکننده واقعی بوده اند و از این منظر می توان گفت که سرمایه داری خود به آن ها طریقه اداره جامعه را آموخته است. بنابراین طبقه کارگر در دوران گذار و مردم در جامعه سوسیالیستی، به راستی مشکلی برای اداره جامعه نخواهند داشت. در مسیر حرکت به سوی سوسیالیزم و در نظام سوسیالیستی، سازماندهی تولید از سوی جامعه، همزمان حداکثر شدن منافع جامعه را دربرخواهد داشت.

وقتی افراد از آموزش کیفی برخوردار باشند، وقتی کنترل کارگری بر تولید نهادینه شود، وقتی هفته کاری کاهش پیدا کند، «تقسیم کار»ی که سرمایه داری بر افراد تحمیل می کند، به تدریج از میان خواهد رفت و فرصتی ایجاد خواهد شد تا همه افراد تمامی ظرفیت ها، استعدادها و توانایی های خود را توسعه ببخشند. همان طور که مارکس می گوید، تقسیم کار «نخستین نمونه این واقعیت را به دست می دهد که [...] یک فعالیت داوطلبانه نیست، بلکه اجباری طبیعی است، عمل خود انسان تبدیل به نیرویی بیگانه در مقابل او می شود که به جای آن که به وسیله او مهار شود، او را به بردگی گرفتار می کند. زیرا به محض آن که تقسیم کار به وجود می آید، هر

<sup>۱</sup> کارل مارکس، فردریش انگلس، گنورگی پلخانف، «لودویگ فونرباخ و ایدئولوژی آلمانی»، گردآوری و ترجمه پرویز بابایی، نشر چشمه، صص. ۳۱۱-۳۱۲  
<sup>۲</sup> کارل مارکس، فردریش انگلس، «نقد برنامه گوتا»، نشر کارگری سوسیالیستی، ص. ۲۲





بمباران تبلیغاتی ایدئولوژیک، در اعمال اراده خود به باقی جامعه است. دولت سرمایه داری قدرت را تماماً در انحصار خود درمی آورد و تمامی نهادهایی را که برای حفظ این قدرت «مقدس» و اعمال آن بر اکثریت جامعه لازم است، خلق می کند.

مارکس تأکید داشت که برای ایجاد نهادهایی که بتوانند از سوی اکثریت جامعه اداره گردند، نهادهای بوروکراتیک گذشته باید «درهم شکسته» شوند؛ مارکس در نامه ای به کوگلمان به تاریخ ۱۲ آوریل ۱۸۷۱، یعنی درست هنگام کمون پاریس، نوشت: «اگر تو به فصل آخر کتاب **هجدهم برومر** من نظر افکنی، می بینی که من خاطر نشان کرده ام که اقدام بعدی انقلاب فرانسه انتقال ماشین دیوان سالاری و نظامی از دستی به دست دیگر نیست که تاکنون معمول بوده است، بلکه **درهم شکستن** آن است»<sup>۳</sup>. مارکس به جای یک بوروکراسی ستمگر، رؤیای نهادهایی همانند کمون را در نظر داشت که در سال ۱۸۷۱ به دست پرولتاریای پاریس ساخته شد و بعدها در دوره انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه شکل گرفت. این ها همان نهادهایی هستند که از سوی کارگران و بر اساس ابتدایی ترین تجربیات آن ها در کارخانه ها یا در محلات دایر می گردند تا نیازهای خود آن ها را به صورت دموکراتیک مطرح نمایند.

وقتی سوسیالیزم شکل می گیرد و کمیابی جای خود را به وفور می دهد، فقر از چهره بشریت زوده می شود و مردم قادرند مناسباتی نوین و بارآور را در میان خود خلق کنند، به طوری که دیگر فرد، هرگز با «ترس»های همیشگی خود در نظام سرمایه داری، زندگی نخواهد کرد. از دل این مناسبات اجتماعی، طبیعت جدید بشر همراه با یک آگاهی اجتماعی جدید متولد خواهد شد. ما به عنوان موجوداتی اجتماعی که برای رفع نیازهای جسمی و روانی خود به یکدیگر وابسته هستیم، به این درک دست خواهیم یافت که رفاه فردی ما هرگز نمی تواند به تنهایی و بدون دیگران محقق شود. به گفته مارکس، «تنها در چارچوب جماعت اشتراکی، هر فرد وسایل پرورش دادن استعدادهای خود را در همه زمینه ها در اختیار دارد؛ از این رو آزادی شخصی تنها در

بنیادی نیست. در هر دو فاز، طبقه اجتماعی و در نتیجه دولت از میان رفته است؛ مفاهیمی مانند پول و مبادله بی معنا شده اند؛ کار به شکل مستقیم و بلاواسطه به جزئی از کل کار اجتماعی تبدیل گردیده است. اما در سوسیالیزم، «فرد، سندی از جامعه دریافت می دارد که تعداد ساعات کارش در آن (پس از کاستن ساعاتی که صرف صندوق اشتراکی شده) مشخص گشته و در ازای این سند او می تواند به میزان کارش از انبار اجتماعی وسایل مصرفی برداشت کند»<sup>۱</sup>. در این حالت است که افراد از انگیزه مستقیم برای کار برخوردار خواهند بود، و این کار نه به فرسایش جسمی و روحی (چیزی که این روزها به خوبی تجربه می کنیم)، که به رشد و افزایش کیفیت های انسان می انجامد.

البته این اصل بالا، یعنی تناسب پاداش با میزان کار انجام شده، در نقطه مقابل اصل غالب سرمایه داری قرار دارد. در نظام سرمایه داری، کسانی مالک بیشترین ثروت ها و رفاه اجتماعی هستند که اصولاً کاری انجام نمی دهند! بنابراین وضعیت تاحدی وخیم می شود که بنا بر گزارش انتشار یافته از سوی مؤسسه «کردیت سوئیس» با عنوان «گزارش ثروت جهانی ۲۰۱۱»، «۵۰ درصد پایینی جمعیت جهان، در مجموع به زحمت مالک ۱ درصد از ثروت جهانی است. برعکس، ثروتمندترین ۱۰ درصد جمعیت، ۸۴ درصد از ثروت جهانی را در اختیار دارد و در این میان، بالاترین ۱ درصد به تنهایی ۴۴ درصد از دارایی های دنیا را به خود اختصاص می دهد»<sup>۲</sup>. شدت نابرابری های اقتصادی و اجتماعی تاحدی است که حتی خود ایدئولوگ های بورژوایی را هم به اعتراف واداشته است.

یک جزء مطلقاً حساس و مهم در این پروسه تکامل تاریخی، رابطه طبقه کارگر با دولت است. در نظام سرمایه داری، دولت به طور کلی تحت کنترل ثروتمندان و صاحبان ابزار تولید اجتماعی قرار دارد، و وقتی صحبت از «دموکراسی» می شود، به معنای اختیار و توانایی یک اقلیت کوچک، ولی برخوردار از قدرت و نفوذ سیاسی-اقتصادی-نظامی، رسانه ها و ابزارهای

<sup>۱</sup> همان، ص ۲۳.

<sup>۲</sup> مایکل رابرتز، «در حاشیه انتخابات امریکا»، ترجمه سبروس پاشا، نشریه میلیتانت، شماره ۵۵.

<sup>۳</sup> به نقل از: و.ا. لنین، «دولت و انقلاب». ترجمه محمد پورهرمزبان و علی بیات، انتشارات حزب توده ایران (چاپ سوم، ۱۳۸۷)، ص ۴۶



دستگاه های ویژه اداری، مدیریت یا تصمیم گیری جمعی جدا از توده شهروندان وجود ندارد. چنین جامعه ای زمانی می تواند پا به عرصه وجود بگذارد که به وسیله تولیدکنندگان و شهروندان (و همین طور مصرف کنندگان) اداره بشود و آن ها سرنوشت خود را به دست بگیرند. چنین جامعه ای از شر قید و بندها و جبر «قوانین بازار» (قانون ارزش) و استبداد مقامات زورگو و دولت رها شده است. اولویت ها در استفاده از منابع در دسترس و زمان کار اجتماعی باید از طریق انتخاب پیشنهادی متعدد و مختلف تعیین شود. افراد به میزان کار خود از کل تولید اجتماعی برخوردار خواهند شد، ولی سهمی ویژه برای نگهداری از کودکان بی سرپرست (کودکان این بار فرزند کل جامعه محسوب می شوند)، سالمندان، افراد معلول و ناتوان جسمی یا ذهنی و ... وجود دارد. این نظام امکان رشد و بلوغ استعدادها هر فرد را ایجاد می کند. نظام سوسیالیستی تنها در سطح بین المللی عملی است، این نظام مرز و کشور نمی شناسد. با این همه، سوسیالیزم به هیچ وجه یک بهشت زمینی یا عملی شدن آرزوهای هزارساله نوع بشر و برقراری کامل هماهنگی بین فرد و جامعه، بین انسان و طبیعت، نیست. ولی استثمار انسان به دست انسان، گرسنگی و فقر، جنگ و خشونت های وسیع، تبعیض علیه زنان و گروه های قومی، تخریب محیط زیست رخت برمی بندند.<sup>۴</sup> سوسیالیسم به معنای «پایان تاریخ» نیست. بلکه در این سطح باز هم تغییر و تحول، منتها صرفاً از طریق رفرم های سیاسی و اجتماعی صورت می گیرد؛ به بیان خود مارکس، «در نظامی که طبقات و اختلافات طبقاتی در آن وجود نداشته باشد، رفرم های اجتماعی، دیگر انقلابات سیاسی نخواهند بود.»<sup>۵</sup>

#### سوسیالیزم علمی: آموزه ای برای رهایی طبقه کارگر

اکنون که معنای جامعه سوسیالیستی مشخص شده است، می توان آموزه سوسیالیزم را که در واقع «آموزه شرایط

چارچوب جماعت اشتراکی ممکن می گردد»<sup>۱</sup>؛ جایی که در آن به قول مانیفست کمونیست، «... تکامل آزاد هر فرد، شرط تکامل آزاد همه است».

بنابراین کمونیزم نه فقط برخلاف اتهامات رایج سرمایه داری، فردیت را نابود نمی کند، بلکه نخستین صورت بندی اقتصادی-اجتماعی خواهد بود که عملاً به فرد اجازه شکوفایی می دهد! در نظام سرمایه داری، «آن چه که از طریق واسطه ای به نام پول برایم انجام می شود و بابت آن می توانم وجهی پرداخت کنم (یعنی چیزی که پول می تواند بخرد)، خودم هستم: صاحب پول [...] بنابراین آن چه که هستم، و آن چه که قادر به انجام دادنش هستم، ابداً بر اساس فردیت من تعیین نمی شود [...] آدم رذل، دغل، بی-همه چیز و سفیه هستم، اما پول و طبعاً صاحب آن، عزت و احترام دارد».<sup>۲</sup> اما در جامعه کمونیستی، «می توان عشق را فقط با عشق، اعتماد را فقط با اعتماد و غیره معاوضه کرد. اگر بخواهیم از هنر لذت ببریم، باید هنرمندانه پرورش یافته باشیم. اگر می خواهیم بر دیگران تأثیر گذاریم، باید قادر به برانگیختن و تشویق دیگران باشیم. هر کدام از روابط ما با بشر و طبیعت، باید نمود ویژه ای باشد که با ایزه های اراده و زندگی فردی واقعی مان منطبق باشد»<sup>۳</sup>

این چکیده مفهوم نظام سوسیالیستی (کمونیستی) است. ولی بورژوازی و استالینیست ها شانه با شانه یکدیگر هر چه در توان داشته اند به کار برده اند تا سوسیالیزم مارکسیستی را تحریف کنند.

پس بر اساس سنتی که مارکس و انگلس پایه گذاری کردند، سوسیالیزم اولین و پایین ترین مرحله جامعه کمونیستی است. جامعه ای متشکل از تولیدکنندگان همبسته که به وسیله مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید، ماهیت اجتماعی و مستقیم کار و برنامه ریزی برای برآوردن نیازهای انسان (تولید ارزش مصرف، نه تولید «کالا» و «ارزش های مبادله») مشخص می شود. جامعه ای بی طبقه و بدون دولت، که در آن ارگان ها و

<sup>۴</sup> ارنست مندل، «سوسیالیزم چیست»، ترجمه ح. ریاحی، نشر بیدار

<sup>۵</sup> کارل مارکس، «فقر فلسفه»، ترجمه آرتین آراکل، نشر اهورا، ۱۳۸۳، ص. ۱۸۲

<sup>۱</sup> لودویگ فون براخ و ایدنولوژی آلمانی، ص. ۳۶۰  
<sup>۲</sup> کارل مارکس، «دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴»، ترجمه حسن مرتضوی، نشر آگه، ص. ۲۲۰  
<sup>۳</sup> همان، ص. ۲۲۳







از نابودی به دست سرمایه داری و غلبه کردن بر طبیعت به طور همگام و متناسب با منافع بلندمدت بشریت؛ همگی تنها از طریق انقلاب جهانی سوسیالیستی میسر خواهند شد. این وظیفه ای است تاریخی که بر دوش پرولتاریا قرار دارد. چرا که پرولتاریا تنها طبقه حقیقتاً انقلابیست که توانایی و پتانسیل پایان دادن به سیستم سرمایه داری را دارد.

چهارم؛ سرمایه داری یک نظام پیچیده، ارگانیک و در هم تنیده جهانی است برپایه تقسیم کار در سطح بین المللی. ضربه ای که قادر است نهایتاً سرمایه داری را به شکل قطعی و غیرقابل بازگشت نابود و سرنگون کند، نه در سطح ملی یا منطقه ای، بلکه سطح جهانی می تواند باشد. همان طور که اشاره شد، انقلاب طبقه کارگر، انقلابی جهانیست. و از آن جا که حاکمیت طبقه کارگر به شکل قدرت شورایی متجسم می شود، استقرار قدرت کارگری در مقیاس بین المللی تنها می تواند به صورت «جمهوری شورایی جهانی» تجسم پیدا کند.

پنجم؛ وقتی از نظام سرمایه داری جهانی صحبت می کنیم، منظورمان حاصل جمع عددی کشورهای سرمایه داری نیست؛ پس انقلاب جهانی کارگری هم مجموع عددی انقلابات در هریک از کشورها نیست. یعنی این تصویر که مثلاً در شماری از کشورها انقلاب رخ دهد، و هر چه تعداد این انقلاب ها بیش تر باشد ما به «انقلاب جهانی» نزدیک شده ایم، نادرست است. انقلاب جهانی، یک فرایند ارگانیک و مرکب است که با انفجارهای متوالی پیشرفت می کند و وقوع انقلابات کشورهای مختلف در آن، جرقه های انقلاب در سایر کشورها را روشن می سازد. وقتی بین انقلاب هایی که در کشورهای مختلف به وقوع پیوسته است، یک خلأ و تأخیر زمانی بلندمدت ایجاد می شود، در آن صورت قدرت کارگری ایزوله و منزوی می شود و نمی تواند سال های زیادی دوام بیاورد. بنابراین با وجود آن که طبقه کارگر قادرست تا قدرت را در یک کشور واحد کسب کند، ولی وظیفه اصلی آن باید آماده کردن نیروهای انقلابی و انترناسیونالیست طبقه کارگر برای یک پیشرفت و جهش جدید و دیرپا باشد.

ششم؛ برای پیشرفت انقلاب جهانی کارگری و دوام قدرت کارگری، به پیروزی های پی-درپی و متوالی، به خصوص در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، نیاز

رهایی طبقه کارگر<sup>۱</sup> است، جمع بندی و به عنوان معیاری برای شناخت سوسیالیزم حقیقی و تمییز دادن آن از تحریفات موجود استفاده کرد.

### الف. جامعه بی طبقه

اول؛ جامعه کمونیستی، در فازهای نخستین و بالاتر، یک جامعه بی طبقه و فاقد دولت است. سوسیالیزم، به عنوان فاز نخست جامعه کمونیستی، دوره ای خواهد بود که در آن مالکیت خصوصی، طبقات، دولت و تولید کالایی وجود ندارند. همچنین در این دوره، تولیدکنندگان آزاد به طور مستقیم تصمیمگیری می کنند و این تصمیمات را در تمام حوزه های تولید و زندگی اجتماعی، اجرا و تکمیل می نمایند. فاز بالاتر جامعه کمونیستی، زمانی محقق خواهد شد که بتوان میزان وفور ثروت های اجتماعی را در قالب عبارت «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش» بیان کرد.

### ب. انترناسیونالیسم و انقلاب جهانی پرولتاریا

دوم؛ سوسیالیزم هرگز یک هدف «ملی» نیست، بلکه تنها در سطحی «بین المللی» قابل تحقق است. به همین دلیل در پاسخ به این پرسش که آیا شرایط و پیش شرط های مادی لازم برای ساختمان سوسیالیزم مهیاست یا خیر، باید مسأله را در سطح بین المللی - و نه در چارچوب ملی - بررسی کرد. چرا که سرمایه داری برخلاف سایر شیوه های تولید پیشا سرمایه داری به سطح ملی، محلی یا منطقه ای محدود نمی شود و برعکس، همان طور که مارکس به دقت بسیار زیادی پیش بینی کرده بود، در سراسر جهان گسترش یافته و قادر به ایجاد سیستمی جهانی بوده است. به همین دلیل، سوسیالیزم فقط زمانی می تواند محتوای حقیقی اش را به دست آورد و خود را به درستی از نظر تاریخی سیستمی برتر از سرمایه داری معرفی کند که در مقیاس جهانی سازمان یافته باشد.

سوم؛ با این حال، دست یافتن به یک چنین جامعه ای هرگز از طریق تکامل جامعه سرمایه داری صورت نخواهد گرفت. رهایی بشریت از استثمار و ستم جامعه طبقاتی؛ توانایی جامعه برای کنترل خود؛ نجات طبیعت

<sup>۱</sup> فردریس انگلس، «اصول کمونیزم»، نشر کارگری سوسیالیستی



پروسه ای میدل شود که در آن ارزش‌های مصرفی برای رفع نیازها و احتیاجات اجتماعی ایجاد می‌شود.

نهم؛ از آن‌جا که سرمایه‌داری سیستمی جهانیست، دوره گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم و دگرگونی‌های اجتماعی همراه آن، تنها در مقیاس جهانی می‌تواند معنا و مقصود واقعی خود را پیدا کند. دوره گذار را نمی‌توان مستقل از مسیر انقلاب جهانی تصور کرد؛ این دوره، فقط در مقیاس جهانی تکمیل خواهد شد. اگر این دوره برای مدتی طولانی به تنها یک کشور واحد محدود شود، در آن صورت انقلاب و دوره گذار متوقف خواهد شد. به عبارت دیگر تصور این که دوره گذار می‌تواند به وسیله قدرت کارگری منزوی در تعدادی از کشورهای مجزا، به نتیجه و سرانجام خود برسد، مشابه اینست که بگوییم امکان استقرار «سوسیالیزم در یک کشور» وجود دارد.

دهم. دولت کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا، شکل سیاسی دوره گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم بوده و به معنای آن است که پرولتاریا به شکل یک طبقه حاکمه سازمان یافته است. بنابراین، تحت دیکتاتوری اکثریت ستمدیده، که برای نخستین بار در طول تاریخ بر اقلیت استثمارگر اعمال می‌شود، دولت عملاً آن مفهوم کلاسیک خود را از دست می‌دهد. دولت کارگری، یک «شبه دولت»<sup>۱</sup> و در واقع بیانگر گذار از دولت به سوی **محو دولت** است.

یازدهم. وقتی طبقه کارگر قدرت سیاسی را به چنگ می‌آورد، با قراردادن مالکیت ابزار تولید در دست این «شبه دولت» خود، شروع به الغای سرمایه‌داری می‌کند. با این کار، او مسیری را شروع می‌کند که طی آن همه طبقات - حتی خودش - و در نتیجه تخصیص طبقاتی از بین می‌رود. بنابراین ناقوس مرگ «دولت»، که در اصل در نتیجه تقسیم جامعه به طبقات بخ وجود آمده است، به صدا درمی‌آید.

دوازدهم؛ از نقطه نظر سوسیالیزم انقلابی مارکس، حتی «دولت» کارگری هم فی‌نفسه یک هدف نهایی نیست، بلکه صرفاً وسیله ایست ضروری برای دستیابی به مقاصد نهایی. بنابراین قطعاً لازم است که وسیله و هدف

است. تا زمانی که سرمایه‌داری در مراکز اصلی حیات خودش سرنگون نشود، این سیستم به طور قطعی شکست داده نخواهد شد. با وجود این که احتمال بروز انقلاب‌ها در کشورهای کمتر توسعه یافته به علت شدت بالای تناقضات بالاتر است، ولی عامل تعیین کننده در این بین هنوز هم قدرت در کشورهای توسعه یافته بوده و این موضوعی است که تجربه انقلاب اکتبر آن را تأیید کرده.

### ج. دیکتاتوری پرولتاریا: دوره گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم

هفتم؛ برای دستیابی به هدف طبقه کارگر - یعنی جامعه ای بی‌طبقه و بدون دولت و به عبارتی، سرنگونی کامل سرمایه‌داری - به یک دوره گذار نیاز است. این دوره، یکی از بزرگترین دگرگونی‌های اجتماعی است که تاریخ بشر شاهد آن خواهد بود، بنابراین نمی‌تواند کار یک لحظه یا یک روز باشد؛ بلکه برعکس به یک دوره تاریخی کامل نیاز دارد که در آن طبقات مالک قدیمی درهم شکسته شوند؛ تمامی چرک و کثافات که جامعه طبقاتی با آن بشر را آلوده کرده است، محو شود؛ تمامی شکل‌های تبعیض (اعم از ملی، نژادی، مذهبی و غیره) همراه با طبقات ریشه کن گردد. یک چنین دوره گذاری از جامعه طبقاتی به جامعه بی‌طبقه، از دولت به سوی محو دولت، تنها می‌تواند تحت حاکمیت سیاسی مستقیم پرولتاریا یا به بیان مارکس، **دیکتاتوری انقلابی** پرولتاریا صورت بگیرد.

هشتم؛ دوره گذار، یک دوره دگرگونی و تحول انقلابی است؛ بنابراین دوره گذار، از زمانی شروع می‌شود که طبقه کارگر قدرت سیاسی خود را به دست گرفته، تا زمانی ادامه دارد که نخستین فاز جامعه بی‌طبقه و بدون دولت یعنی سوسیالیزم، ایجاد شده باشد. پس دوره گذار، به هیچ وجه خود سوسیالیزم نیست. دیکتاتوری پرولتاریا، **شرط لازم** برای دوره گذار است. این دوره، یک حرکت تاریخی پویا و سرزنده از گذشته به آینده است که در عین حال، بعضی عناصر جامعه طبقاتی **گذشته** و جامعه بی‌طبقه **آینده** را در دل خود دارد. بنابراین، دوره گذار را تنها می‌توان با رجوع به گذشته و آینده تعریف کرد. اقتصاد دوران گذار باید برپایه برنامه ریزی متمرکز باشد به گونه ای که تقاضا، طرح‌های پیشنهادی و مشارکت طبقه کارگر سازمان یافته در شوراها را منعکس کند. تنها به این شکل است که تولید می‌تواند به

<sup>1</sup> Semi-state





اما این صرفاً یک «گام» است.

شانزدهم. اجتماعی کردن مالکیت بر ابزار تولید به معنای واقعی کلمه در جامعه بی طبقه محقق خواهد شد. ابزار تولید تنها با تحقق عملکرد تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا در مقیاس جهانی است که می تواند خصلت اجتماعی خود را تماماً آشکار سازد. به عبارت دیگر، یک نظام اجتماعی که در آن ابزار تولید به کل جمعیت جهان خدمت کند، تنها در دنیایی عاری از سیستم سرمایه داری و مرزهای ملی، امکان پذیر خواهد بود.

هفدهم. «مالکیت دولتی» تا جایی که بتواند تحت قدرت کارگری یک پل انتقالی به سوی جامعه بی طبقه بسازد، یک دستاورد است؛ اما مالکیت دولتی هرگز فی نفسه یک هدف نهایی محسوب نمی شود. در نظام سرمایه داری، شکل مالکیت ابزار تولید- چه دولتی باش و چه خصوصی- در مناسبات تولیدی سرمایه داری که برپایه استثمار قرار دارد تفاوتی نمی کند، و مزیت و نقطه اتکایی برای طبقه کارگر محسوب نمی شود. خطاهای سوسیالیسم خرده بورژوازی بر سر مسائلی همچون «دولت گرایی»<sup>1</sup> و «مالکیت دولتی» مورد انتقادهای صحیح بسیاری قرار گرفته است که فعلاً از آن صرف نظر می کنیم.

### استراتژی انقلاب در عصر کنونی

تا به این جا مشخص است که اولاً برای رهایی از شرایط کنونی، آموزه سوسیالیسم آلترناتیوی است که با اتکا به حدود دویست سال تجربه مبارزاتی در سطح نظری و عملی در تمام جهان، نه فقط ساختار نظام سرمایه داری و روش های مبارزه با آن را می شناسد، بلکه طرح و برنامه ای هم برای رسیدن به جامعه مورد نظر خود دارد (این ها نقاط قوتی که در سایر آلترناتیو ها چندان به چشم نمی خورد؛ آلترناتیوهای زیادی وجودی دارند که یا شناخت و درک صحیحی از جامعه سرمایه داری ندارند و به همین دلیل راهکارهای نادرستی پیشنهاد می کنند؛ یا محدود به کشورهای معدودی هستند و همین موضوع تجربه آن ها و کاربرد راهکارهایشان را محدود می کند و غیره). به علاوه مشخص شد که تاکنون نظام

را به درستی بشناسیم و در مقابل دیدگاه هایی که سوسیالیسم مارکسیستی را با به عاشقان سینه چاک «دولت» یا «دیکتاتوری» به سطحی عوامانه و پست تقلیل می دهند، بایستیم. سوسیالیسم، هرگز «دولت گرایی» نیست.

### د. نفی بوروکراسی، دفاع از دموکراسی!

سیزدهم؛ در دولت کارگری، تکیه گاه اصلی بوروکراسی از میان می رود، اداره امور عمومی تسهیل و کم هزینه می شود. مقصود مارکسیسم از «براندازی بوروکراسی» و «دولت عاری از بوروکراسی»، محو فوری نیاز به مقامات و متخصصین نیست، بلکه به معنای پایان بخشیدن به سازماندهی بوروکراتیک امور عمومی است.

چهاردهم. در حقیقت بوروکراسی از تسلط یک اقلیت بر اکثریت جامعه ای مبتنی بر استثمار طبقاتی نشأت می گیرد. دولت در جامعه سرمایه داری از ابزارهای بوروکراتیک تشکیل شده و یک بوروکراسی عریض، پیچیده و پرهزینه در اختیار دارد. ولی تحت قدرت کارگری از همان ابتدای امر، سازماندهی و اداره امور عمومی باید از اساس و به طور رادیکال متفاوت باشد. مهم ترین مشخصه این تغییر تاریخی آن است که دولت کارگری، یک دولت عاری از بوروکراسی است؛ یعنی سازمان و تشکیلات خود طبقه کارگر با دموکراسی مستقیم امور را تحت نظارت و کنترل می گیرد و انجام می دهد. دولتی که بر پایه دموکراسی مستقیم کارگران، کارگرانی در شوراها سازمان یافته اند، نباشد و نقش واقعی آن ها را بیان نکند، یک دولت کارگری واقعی نمی تواند باشد، حال هرچه می خواهد خود را بنامد. دموکراسی کارگری، شرط لازم دولت کارگری است.

### ه. یکسان نبودن مفاهیم مالکیت دولتی و مالکیت اجتماعی

پانزدهم؛ حتی اگر ملی سازی ابزار تولید، که مقدم ترین وظیفه هر انقلاب موفق پرولتری است، در سطح ملی آغاز شود، ولی اجتماعی کردن مالکیت ابزار تولید تنها می تواند در سطح بین المللی محقق گردد. به بیان دیگر، مالکیت دولتی در دوره دیکتاتوری پرولتاریا هنوز، به معنای واقعی، مالکیت اجتماعی نیست. مالکیت دولتی پرولتاریا، یک گام مهم به سوی مالکیت اجتماعی است؛

<sup>1</sup> Statism



در دهه ۱۸۸۰ مطرح شد.

«پوپولیست»‌ها استدلال می‌کردند که انقلاب روسیه می‌تواند از یک اقتصاد دهقانی به سوی کمونیسم جهش کند و تنها دلیلی که برای آن می‌آوردند، وجود زندگی کمونی دهقانی در بعضی از مناطق بود. اما در مقابل، پلخائف استدلال می‌کرد که روسیه الزاماً باید مسیر تکامل اروپای غربی را دنبال نماید.

پلخائف تصور می‌کرد که با رشد و توسعه سرمایه داری، طبقه کارگر هم رشد خواهد کرد و به یک هدف مشترک با هدف بورژوازی لیبرال- یعنی برقراری حقوق دموکراتیک- دست خواهد یافت؛ و پس از طی چند دهه تکامل سرمایه داری، طبقه کارگر نهایتاً با هدف انقلاب سوسیالیستی به رویارویی و مبارزه مستقیم با بورژوازی کشیده خواهد شد.

در این مقطع زمانی، غالب سوسیالیست‌ها مدافع چنین دیدگاهی بودند. پلخائف هم قطعاً می‌توانست مانند بسیاری دیگر برای توجیه دیدگاه‌های خود به دستچین کردن دلخواهی چند پاراگراف از مارکس متوسل شود. به عنوان مثال، مارکس در پاراگراف مشهوری از «مقدمه ای بر ادای سهمی به نقد اقتصاد سیاسی» (۱۸۵۹) که به دفعات هم از او نقل می‌شود، نوشت: «تا زمانی که نیروهای مولدی که در نظم اجتماعی جای گرفته اند، تکامل پیدا نکنند، آن نظم اجتماعی از بین نمی‌رود».<sup>۲</sup>

این استدلال بالا ظاهراً به این معناست است که در یک کشور عقب مانده، نمی‌توان از تسخیر قدرت کارگری و انقلاب سوسیالیستی سخنی به میان آورد، چرا که سطح نیروهای مولده به اندازه کافی برای آغاز انقلاب سوسیالیستی تکامل نیافته است. در واقع در این جا از میان رفتن یک نظم اجتماعی، مشروط و مقید به رشد و تکامل نیروهای مولده شده است. این همان استدلالی است که بلافاصله به یکی از بحث اصلی و مهم در درون

سوسیالیسم متأسفانه ایجاد نشده، و آن چه تحت این عنوان وجود داشت، در یک کلام استالینیزم (و کاریکاتور دیگر آن مائوئیسم) بوده است. با پذیرش این دو مورد، الآن این سؤال پیش می‌آید که تکلیف کشورهای عقب مانده چیست؟ آیا درکشورهایی نظیر ایران با حجم بالایی از واپس ماندگی در اقتصاد، فرهنگ، ساختار سیاسی و غیره، می‌توان به انقلاب سوسیالیستی و رسیدن به جامعه ایده آل فکر کرد؟ اگر پاسخ مثبت است، باید چه مسیری را طی کرد. این سؤالات، یا مشابه آن، درست تا پیش از انقلاب پیروزمند ۱۹۱۷ روسیه وجود داشت. بنابراین می‌توان، و باید، از تجارب آن استفاده کرد.

تا پیش از وقوع انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، اکثر سوسیالیست‌های اروپا و روسیه بر این گمان بودند که وقوع انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عقب مانده و شبه فئودالی مثل روسیه، ناممکن و حتی مغایر با اصول پذیرفته‌شده مارکسیزم است، تاجایی که مثلاً گرامشی در مقاله ای به تاریخ دسامبر ۱۹۱۷، انقلاب روسیه را «انقلاب علیه کاپیتال مارکس»<sup>۱</sup> نامید. لازم به یادآوری است که در آن مقطع روسیه کشوری بود با جمعیتی در حدود ۱۵۰ میلیون نفر، که تعداد کارگران صنعتی آن تنها به ۵ میلیون نفر می‌رسید، ولی بیش از ۸۰ درصد جمعیت کشور را دهقانان تشکیل می‌دادند.

اما برای درک این موضع گیری اکثر سوسیالیست‌ها در قبال مسأله انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عقب‌مانده، نیاز است تا مقداری در مورد منشأ تاریخی موضوع مورد بحث، و آن «اصول پذیرفته‌شده مارکسیزم» مکث کنیم.

پلخائف، «پدر مارکسیزم روسی»، مبلغ این دیدگاه بود که روسیه پیش از دست یافتن به انقلاب سوسیالیستی، باید مسیر توسعه و تکامل سرمایه داری را طی کند. یعنی پس از تبدیل شدن به یک نظام سرمایه داری متعارف، آن گاه حرکت به سوی سوسیالیسم را آغاز کند. این دیدگاه از خلال بحث‌های میان سوسیالیست‌ها و «پوپولیست‌ها»

<sup>2</sup> Karl Marx, "A contribution to the critique of political economy: Preface" (1859): <http://www.marxists.org/archive/marx/work/s/1859/critique-pol-economy/preface.htm>

<sup>1</sup> Antonio Gramsci, "The revolution against Capital" (Dec 24, 1917): [http://marxism.halkcephesi.net/Antonio%20Gramsci/1917/12/rev\\_against\\_capital.htm](http://marxism.halkcephesi.net/Antonio%20Gramsci/1917/12/rev_against_capital.htm)





جنبش مارکسیستی تبدیل شد.

از طرف دیگر، تمامی سوسیالیست های نیمه دوم قرن نوزدهم شاهد بودند که بورژوازی از انقلاب «خودش»- یعنی از دست زدن به مبارزه برای زمین، حقوق دموکراتیک و استقلال ملی- به وحشت و هراس افتاده است؛ چرا که بورژوازی تنها طی مقطعی و در مبارزه علیه فنودال ها «مترقی» بود. بورژوازی هنوز از مبارزه علیه فنودالیسم بیرون نیامده بود که ناگهان با دشمن جدیدی به نام «طبقه کارگر» روبه رو شد. وحشت بورژوازی از طبقه کارگر انقلابی تا جایی بود که وادار شد تا در موارد بسیاری به ماشین نظامی و سرکوب نظام قبلی متوسل شود و با عناصر ارتجاعی و زمین داران همکاری کند تا کارگران را منکوب و مبارزه خود برای ایجاد یک جمهوری دموکراتیک را نیمه‌کاره رها کند. مارکس دیدگاه خود را نسبت به رابطه میان انقلاب کارگری و انقلاب ناتمام بورژوازی را در جمله درخشان و مهمی از «خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست ها» (لندن، ۱۸۵۰) این طور جمع بندی کرد:

«در حالی که خرده بورژوازی دموکرات، خواهان ختم هر چه سریع تر انقلاب از طریق برآوردن حداکثر خواسته های فوق است، منافع ما در این است (و خواست ما ایجاب می کند) که انقلاب را تا زمانی که تمام طبقات کموبیش مملک از دایره قدرت خارج نگردیده اند و قدرت دولتی هنوز به تسخیر طبقه کارگر در نیامده [...] بی وقفه ادامه دهیم»<sup>۱</sup>

طی پنجاه سال پس از مطرح شدن اظهارات، بحث های های شدید و پویایی در میان سوسیالیست های روسیه بر سر مقصود اصلی مارکس از این جملات بالا درگرفت. در انقلاب ۱۹۰۵، دو استراتژی انقلابی در درون جنبش کارگری وجود داشت:

اول؛ پلخائف و منشویک ها که وظیفه اصلی سوسیال دموکرات های روسیه را تشویق بورژوازی لیبرال به ایجاد یک جمهوری دموکراتیک، یعنی رژیمی که قادر به

<sup>۱</sup> کارل مارکس و فردریش انگلس، «خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست ها»، نشر کارگری سوسیالیستی:

<http://nashr.de/1/marx/xtbe/0.pdf>

تکامل اقتصاد سرمایه داری باشد، می دانستند. در واقع کل هدف این جناح آن بود که از از سوسیالیزم و مسلح کردن کارگران حرف بزند، ولی آن طور که بورژوازی را به «اردوگاه ارتجاع» رم ندهد و در یک کلام آزرده خاطر نکند.

دوم؛ دیدگاه لنین و بلشویک ها. لنین در این مقطع و در مقابل استراتژی گروه اول، بر آن بود که نمی توان منتظر لیبرال ها شد و از ترس به وحشت افتادن و رم کردن بورژوازی، از مبارزه عقب کشید. بنابراین لنین در نظر داشت که در صورت آغاز انقلاب، همراه با بلشویک ها برای یک دولت موقت کارگری و دهقانی مبارزه کنند و انقلاب را تا حد امکان دموکراتیک سازند (حتی اگر این امر به معنای مبارزه علیه بورژوازی به- اصطلاح لیبرال باشد).

لنین هم مانند پلخائف این دیدگاه را داشت که روسیه نمی تواند از فراز انقلاب بورژوایی جهش کند. او در جزوه «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» به سال ۱۹۰۵ نوشت:

«مارکسیست ها مسلماً معتقدند که انقلاب روس جنبه بورژوایی دارد» و به همین دلیل «ما نمی توانیم از چهار دیوار بورژوا دموکراتیک انقلاب روس یک باره به خارج آن جستن نماییم، ولی ما می توانیم حدود این چهار دیوار را به مقیاس عظیمی وسعت دهیم، ما می توانیم و باید در حدود این چهار دیوار در راه منافع پرولتاریا و نیازمندی های مستقیم وی و در راه شرایطی که نیروهای وی را پیروزی کامل آینده آماده می سازد، مبارزه کنیم»<sup>۲</sup>.

اما لنین در عین حال تردیدی نداشت که بورژوازی بزدل روسیه که با زمین داران بزرگ در ارتباط بود، قادر به سرنگونی تزار و ایجاد انقلاب خود نیست. بنابراین از دید لنین، این پرولتاریا بود که می باید برای درهم شکستن قدرت استبداد و ارتش و ماشین سرکوب آن، به دنبال متحدینی دیگر باشد. برای لنین، این متحد، دهقانان

<sup>۲</sup> ولادمیر لنین، «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک»، ترجمه محمد پورهرمزبان و علی بیات، انتشارات حزب توده ایران:

<http://bookazizi61.tripod.com/book/marxisti/lenin/2taktik.pdf>





سپتامبر ۱۹۰۵<sup>۱</sup>

تروتسکی به درستی استدلال کرد که تا وقتی دیکتاتوری، بر پایهٔ دموکراسی باشد (یعنی دیکتاتوری دموکراتیک، و نه سوسیالیستی) کارگران ناچار خواست های دموکراتیک را مطالبه خواهند کرد و اقدامات سوسیالیستی را به تعویق خواهند انداخت. بنابراین با در نظر داشت این که اکثریت جمعیت را دهقانان تشکیل می دادند و این دهقانان ذاتاً سوسیالیست نبودند، یک دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان، نهایتاً تبدیل می شد به دیکتاتوری دهقانان، منتها با مشارکت پرولتاریا<sup>۲</sup>.

همان طور که تروتسکی به درستی اشاره کرد، دهقانان- به ویژه در روسیه- از به دست گرفتن شاهرگ های قدرت ناتوان بودند. تنها طبقهٔ کارگر از منطق، منافع طبقاتی و قدرت چنین کاری برخوردار بود. این درس مهم مبارزات ۱۹۰۵ بود که از دل آن شوراهای کارگری بیرون آمدند: این شوراهای کارگری، به عنوان نطفه های اولیه و بالقوهٔ حکومت کارگری در آینده پیش از وجود هرگونه حکومت لیبرال دموکراتیک بسته شده بودند و دقیقاً ظهور همان ها بود که لیبرال ها را به وحشت انداخت و از مبارزه علیه تزار باز داشت.

تروتسکی نه اهمیت دهقانان در انقلاب را نادیده گرفت و نه با برنامهٔ لنین مبنی بر جلب دهقانان به سوی کارگران مخالفت کرد. تروتسکی در بخشی از کتاب «انقلاب مداوم» نوشت:

«این نقش [نقش انقلابی دهقانان] نه می تواند مستقل باشد و نه رهبری کننده. دهقان یا از کارگر پیروی خواهد کرد یا از بورژوا. این به آن معناست که "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" فقط به صورت دیکتاتوری پرولتاریا که توده های دهقانی را رهبری می

بودند و نه بورژوازی ملی. لنین به درستی مسألهٔ ارضی را «مسألهٔ غامض انقلاب روسیه» ارزیابی کرد. پس به طور خلاصه، لنین، مرحلهٔ انقلاب و تکالیف و وظایف آن را بورژوا-دموکراتیک، ولی تحت رهبری طبقهٔ کارگر و متحد آن، دهقانان، می دید.

بنابراین لنین در تقابل با چشم انداز منشویک ها، یعنی اتحاد با بورژوازی، اتحاد با دهقانان را مطرح کرد و این همان چیزی است که به اعتقاد او می توانست شکل «دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» را پیدا کند.

به این ترتیب، قرار بود که رژیم جدید به استقرار یک جمهوری دموکراتیک، بازتوزیع رادیکال زمین ها، پایان استبداد و ستم در روستاها و کارخانه ها، بهبود شرایط کارگران و نظایر این ها منجر شود و انقلاب را به آلمان و باقی کشورهای اروپای شرقی بکشاند؛ و انقلاب بر این مینا- و البته اساساً با دریافت کمک اقتصادی از سوی یک آلمان سوسیالیست- سریعاً به فاز سوسیالیستی در روسیه حرکت کند.

تروتسکی در ببحوحهٔ انقلاب ۱۹۰۵، به ارائهٔ یک آلترناتیو سوم در برابر دو استراتژی جناح های اصلی حزب سوسیال دموکرات روسیه- همان طور که مختصراً اشاره شد- پرداخت. تروتسکی استدلال کرد که انقلاب روسیه به عنوان یک انقلاب پرولتری آغاز خواهد شد و دولت کارگری، نه فقط وظایف بورژوا-دموکراتیک، بلکه وظایف سوسیالیستی را هم زمان انجام خواهد داد؛ و این استراتژی تروتسکی بود که نهایتاً درستی و صحت خود را به اثبات رساند.

تروتسکی با ضعیف ترین نقطهٔ استراتژی لنین رودرو شد: چگونه دو طبقهٔ مختلف می توانند با یک دیگر در قدرت سهیم شوند؟ دهقانان به عنوان یک طبقه، ماهیتاً سوسیالیست نبودند و این نکته را لنین به خوبی می دانست؛ به همین جهت او گفته بود:

«ما تا جایی از جنبش دهقانی دفاع می کنیم که دموکراتیک و انقلابی است. زمانی که و مادامی که این [جنبش]، ارتجاعی و ضد پرولتری گردد، ما برای مبارزه علیه آن آماده می شویم [...]» (رویکرد سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش دهقانی، پرولتر، ش ۱۶،

<sup>1</sup> V. I. Lenin, "Social-Democracy's attitude towards the peasant movement" (1905): <http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1905/sep/05e.htm>

<sup>2</sup> Leon Trotsky, "Three concepts of the Russian revolution" (Aug 1939): <http://www.internationalist.org/three.html>





کند، قابل تصور است»<sup>۱</sup>.

پس به طور خلاصه:

وقتی سرمایه داری یک بازار جهانی و یک تقسیم کار جهانی را به وجود آورده و تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات مالکیت سرمایه داری را در سطح جهانی آشکار کرده است، در این صورت اقتصاد جهانی را هم در مجموع برای دگرگونی سوسیالیستی آماده کرده است. نگاه به مسأله از این زاویه که کدام کشورها برای سوسیالیزم «آماده» و کدام یک «غیر آماده» هستند، یعنی همان طبقه‌بندی بی‌جان و تنگ‌نظرانه کمینترن استالینیستی، کاملاً نادرست و منتفی است. انقلاب سوسیالیستی در سطح ملی آغاز می‌شود، ولی ناگزیر باید در سطح جهانی تکمیل شود و پایان پذیرد (این همان مهم ترین اصل آموزه سوسیالیزم مارکسیستی است که اشاره شد). منتها کشورهای مختلف، با آهنگ و سرعت های مختلفی این پروسه را طی می‌کنند. کشورهای عقب افتاده، تحت شرایط معینی، خیلی سریع تر به دیکتاتوری پرولتاریا دست می‌یابند، ولی دقیقاً به خاطر عقب ماندگی دیرتر به سوسیالیزم خواهند رسید؛ در واقع دوران گذار برای این قبیل کشورها، به نسبت کشورهای پیشرفته تر، طولانی و دشوارتر، و نه ناممکن، خواهد بود.

پس باید گفت این دیدگاه که انقلاب در کشورهای عقب مانده تحت سلطه امپریالیسم، باید یک انقلاب دموکراتیک به رهبری بورژوازی «ملی»، «مترقی» و لابد «ضد امپریالیستی» باشد و سپس وارد فاز انقلاب سوسیالیستی شود در واقع یک تز کهنه منشویکی بود که بعدها از سوی کمینترن زیر نفوذ استالین به جنبش کارگری و چپ در جهان تحمیل شد و موجب شکست های خونینی گشت.

اما باید توجه داشت که این تز کهنه، یعنی **مرحله بندی انقلاب**، خود یکی از آموزه های تئوری ارتجاعی «سوسیالیزم در یک کشور» بود؛ به طور دقیق تر باید بگوییم که از تئوری استالینیستی «سوسیالیزم در یک کشور» کمینترن، بلافاصله دو آموزه سیاسی مهم منتج شد: اول، جنبش کارگری- که تمرکز خود را به بناکردن ساختمان سوسیالیزم در یک کشور، مثلاً اتحاد شوروی، معطوف کرده است- می‌بایستی همیشه و به شکلی فرصت طلبانه خود را با هر چیزی که به نفع این «تمرکز» است، انطباق و وفق دهد. به همین خاطرست که ما می‌بینیم استالینیست ها همیشه به قول تروتسکی، «دچار یک رشته چپ و راست رفتن های متناقض بوده

پس برای تروتسکی، این دیکتاتوری باید یک حکومت کارگری می‌بود که وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی را ترکیب کند و در بستر تبدیل انقلاب روسیه به یک انقلاب اروپایی و جهانی به انجام برساند. تروتسکی تلاش کرد که این چشم‌انداز سوم نسبت به انقلاب روسیه را هنگامی که پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ در زندان به سر می‌برد، با نوشتن جزوه بی‌نظیر «نتایج و چشم‌اندازها» تکمیل و مدون سازد. او این استراتژی را «انقلاب مداوم» نامید. بنابراین تئوری «انقلاب مداوم» تروتسکی، که اولین بار در سال ۱۹۰۴ توسعه پیدا کرد، ضمن این که می‌پذیرفت وظایف عینی پیش روی کارگران روسیه، وظایف انقلاب بورژوا دموکراتیک است، اما با این حال توضیح می‌داد که چگونه در یک کشور عقب مانده در عصر امپریالیسم، «بورژوازی ملی» به بقایای فئودالیسم از یک سو و به سرمایه امپریالیستی از سوی دیگر گره خورده است و در نتیجه اکیداً قادر به انجام وظایف تاریخی خود نیست.

پس از آوریل ۱۹۱۷ بود که با آشکار شدن تناقضات انقلاب در قالب شعار «دیکتاتوری دموکراتیک»، لنین نهایتاً این مفهوم کهنه از انقلاب را به کناری نهاد. در این جا بود که لنین به طور مشخص و مستقیم، بلشویک‌هایی را که هنوز به تکرار این شعار قدیمی می‌پرداختند خطب قرار داد و گفت:

«کسی که در حال حاضر تنها از یک "دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان" صحبت می‌کند، در گذشته به سر می‌برد؛ در نتیجه عملاً در ضدیت با مبارزه طبقاتی پرولتاریا، از خرده بورژوازی هم فراتر رفته است. چنین کسی باید به آرشیو عتیقه های پیشانقلابی "بلشویک" (که می‌توان آرشیو "بلشویک های قدیمی" نامید) منتقل شوند»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> لنون تروتسکی، «انقلاب مداوم»، نشر کارگری سوسیالیستی، بخش «انقلاب مداوم چیست؟ (نکات اساسی)»:

<http://nashr.de/1/trot/mdvm/0.pdf>

<sup>۲</sup> V. I. Lenin, "Letters on tactics" (1917):

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/apr/x01.htm>





به شرکت در «جبههٔ خلقی»، همراه با عناصر به اصطلاح «مترقی» و «ملی» بورژوازی، برای «پیشبرد» مرحله و فاز اول انقلاب تشویق کرده و به از میان رفتن بسیاری از نیروهای صادق و مبارز منجر شده است. به عنوان مثال، همین تئوری بود که منجر شد «حزب کمونیست امریکا»، به عنوان یک حزب استالینیست، طی دههٔ ۱۹۳۰ به دفاع از پرزیدنت روزولت بپردازد و منطقاً امروز هم از کاندیداهای «مترقی» حزب دموکرات حمایت کند.

همچنین در ایران سیاست های حزب توده نسبت به قوام السلطنه، سپس نسبت به دکتر مصدق و در نهایت همکاری حزب توده و جناح «اکثریت» فدائیان با رژیم خمینی و غیره، همه ریشه در این نظریات انحرافی داشته و از علل اصلی شکست انقلاب ایران، بوده اند.

بنابراین انقلاب آتی ایران در عصر سرمایه داری جهانی، امپریالیسم، و در عصر گنبدیگی بورژوازی، هیچ چیز به جز یک انقلاب سوسیالیستی نمی تواند باشد و این استراتژی انقلاب در برههٔ کنونی است؛ منتها انقلابی که هم وظایف دموکراتیک (مثل برقراری خواسته های آزادی در بیان، پوشش، مذهب، عقیده سیاسی؛ وجود امنیت اجتماعی؛ وجود قوانین مترقی؛ اصلاحات ارضی و ...) و هم وظایف سوسیالیستی را ترکیب می کند و در مرکز آن، طبقهٔ کارگر قرار دارد؛ انقلابی که تلاش می کند تا به وقوع تحولات انقلابی در سراسر جهان، به خصوص در کشورهای پیشرفته تر سرمایه داری، کمک بکند و با اتکا به متحدین انقلابی جهانی خود، با پیوند به انقلاب جهانی، مسیرش را دنبال کند.

اند<sup>۱</sup>: گاهی در مقابل امپریالیسم می ایستادند، گاهی از در سازش و ممانعت با آن وارد می شدند، گاهی ظاهراً از مبارزهٔ طبقهٔ کارگر دفاع می کردند، گاهی کاملاً آشکار به آن خیانت می کردند (به موارد آن اشاره خواهم کرد). یعنی نتیجهٔ مستقیم این آموزه آن است که توسعهٔ اقتصادی یک کشور، پیش از هر چیز و مقدم بر سیاست بین المللی انقلاب (یعنی همان چشم انداز بلشویک ها) قرار می گیرد. دومین آموزه، همین «مرحله بندی» انقلاب است. یعنی این که «انقلاب ملی-دموکراتیک» الزماً باید پیش از وقوع انقلاب سوسیالیستی تکمیل شود. دقیقاً به خاطر همین تئوری می بینیم که چگونه استالینیست ها به «بورژوازی ملی»، خصلت و نقش انقلابی تقدیم کرده اند، و اگر هم اصولاً چنین بورژوازی ای وجود نداشته است، به راحتی آن را خلق کرده اند!

پیامد این «تئوری های» ناب، چیزی جز شکست جنبش چپ در جهان و خیانت آشکار به طبقه کارگر جهانی نبوده است. به عنوان نمونه، مورد اندونزی در سال ۱۹۶۵ یکی از واضح ترین و درعین حال دردآوردن ترین نمونه هایبست که ورشکستگی و خیانت های تز «انقلاب دو مرحله ای» را نشان می دهد. با افزایش تنش ها میان کارگران و دهقانان، و آغاز خیزش هایی توده ای علیه رژیم ضعیف سوکارنو، خط مشی رهبری استالینیست در پکن، در بین توده های مردم و سازمان توده ای آن ها- یعنی حزب کمونیست اندونزی (PKI)- این بود که آن ها باید با «بورژوازی ملی» و مترقی خود وارد یک جبهه شوند. نتیجه این بود که در ماه اکتبر، قریب به یک میلیون نفر از کارگران و دهقانان، طی کودتایی که به وسیلهٔ ژنرال سوهارتو و با برنامه ریزی سازمان سی. آی. ای انجام شد، قتل عام شدند. کودتایی که هرچند سوکارنو را کنار زد، اما جنبش کارگری را در هم شکست و به روی کار آمدن دیکتاتوری نظامی وحشی سوهارتو منجر شد.

همین تئوری «انقلاب دو مرحله ای»، استالینیست ها را

<sup>۱</sup> در این مورد نگاه کنید به:

Leon Trotsky, "The revolution betrayed" (1936), Chap 5:

<http://www.marxists.org/archive/trotsky/1936/revbet/ch05.htm>







## نشست کمیته اجرایی مرکزی سراسری روسیه

۱ (۱۴) دسامبر ۱۹۱۷

ایراد سخنرانی: ۱ دسامبر ۱۹۱۷

نخستین انتشار: ۱۹ دسامبر ۱۹۱۷، پروادا، شماره ۲۰۷

منبع: مجموعه آثار لنین، انتشارات پراگرس، مسکو، جلد ۲۸، ۱۹۷۲، صفحه ۳۵۱

ترجمه فارسی: آرام نوبخت

۱

### سخنرانی درباره مجلس مؤسسان

فارغ از شرایط جنگ طبقاتی که به جنگ داخلی مبدل شده، ما هنوز نهادی کامل تر از مجلس مؤسسان برای تعیین اراده مردم نمی شناسیم. اما نباید خود را با خیال پردازی سرگرم کنیم. مجلس مؤسسان مجبور خواهد بود که تحت شرایط جنگ داخلی عمل کند؛ عناصر بورژوازی کالدینی، جنگی داخلی را آغاز کرده اند.

پس از تلاش برای به درازا کشاندن شورش در مسکو، پس از تلاش ناکام کرنسکی برای شوراندن سربازان علیه پتروگراد، پس از تلاش بی ثمر برای سازماندهی افسران عالی رتبه ضد انقلابی ارتش، این عناصر اکنون کوشش می کنند که قیامی را در منطقه دُن سازمان دهند. امیدی به این تلاش نیست، چرا که قزاق های کارگر، مخالف کالدینی ها هستند.

رفیق لنین در پاسخ به اتهام آزار و ایدای حزب کادت گفت:

«مبارزه طبقاتی را نباید جدا از مخالفین سیاسی خود در نظر گرفت. این که گفته می شود حزب کادت یک گروه نیرومند نیست، حقیقت ندارد. کمیته مرکزی کادت، ستاد فرماندهی سیاسی طبقه بورژوا است. کادت ها تمامی طبقات مالک را جذب کرده اند؛ عناصری که سمت راست کادت ها ایستادند، به آن ها پیوسته اند. همه

آن ها از حزب کادت پشتیبانی می کنند.

ما را فرامی خوانند که مجلس مؤسسان را به همان شکلی در ابتدا طراحی شده بود، دعوت کنیم. به هیچ وجه. مجلس مؤسسان علیه منافع مردم طراحی شده بود. ما انقلاب کردیم تا تضمین کنیم که مجلس مؤسسان علیه مردم استفاده نخواهد شد، و این ضمانت ها در دستان حکومت باشد. فرمان ما به وضوح و بدون ابهام زمان فراخوانده شدن مجلس مؤسسان را بیان می کند و شامل پاسخ دقیقی به آن سؤال می شود. سعی نکنید که ذهن خوانی کنید. ما هیچ چیز را پنهانی نمی کنیم. ما گفتیم که مجلس مؤسسان را به مجرد این که چهارصد نماینده برسند، فراخواهیم خواهند. نمی خواهیم بهانه بیابیم که انتخابات پس از موعد مقرر برگزار گردید. در برخی مناطق خاص، شوراها خودشان تاریخ تاریخ های بعدی انتخابات را تعیین کردند. از آن جا که انتخابات در تاریخ های مختلفی برگزار گردید، ضروری بود که تعداد نمایندگان لازم برای گشایش مجلس مؤسسان تعیین شود. با بهره گیری از این که در متن قانون به تعداد اشاره نشده است، تلاش شده تا فارغ از تعداد نمایندگان حاضر، مجلس فراخوانده شود. موضع حکومتی که اجازه داد چنین اتفاقی بیفتد، چه می توانست باشد؟ حکومت شوروی کار درستی کرد که تعداد نمایندگان لازم برای تشکیل مجلس مؤسسان به نحو شایسته را طی حکمی تعیین نمود. این کاری است که حکومت شوروی انجام داد. کسانی که موافق نیستند باید فرمان را نقد کنند. اما اگر به جای نقد، زخم زبان و ظن و گمان به گوشمان برسد، وقعی به آن نخواهیم گذاشت.

وقتی طبقه ای انقلابی درحال نبرد علیه طبقات مالکی است که مقاومت می کنند، مقاومت باید درهم شکسته شود. ما با همان سلاحی که آن ها برای درهم کوبیدن پرولتاریا استفاده می کنند، آنان را درهم خواهیم کوبید. هیچ سلاح دیگری اختراع نشده است.

شما گفتید که بورژوازی باید منزوی شود. اما کادت ها در عمل مشغول آغاز جنگ تحت لوای یک مطالبه ظاهرآ دمکراتیک، یعنی مطالبه یک مجلس مؤسسان، هستند. می گویند که می خواهند در مجلس مؤسسان بنشینند و همزمان جنگ داخلی را سازمان دهند. و شما هم با صحبت از انزوا، به آن پاسخ می دهید.





توانید انجام دهید، دامن زدن به شایعات است". اتهام ما علیه حزب کادت، مَهر پایان به مانورهای حقیرانه در مبارزه سیاسی می زند. ما به مردم حقیقت را خواهیم گفت. به مردم خواهیم گفت که منافع آن ها بالاتر از منافع یک نهاد دمکراتیک قرار دارد. ما نباید به پیش داوری های کهنه ای که منافع مردم را تابع یک دمکراسی صوری می کنند، بازگردیم. کادت ها شیون سر می دهند: "تمام قدرت به دست مجلس مؤسسان". اما مقصودشان در واقع این است که "تمام قدرت به کالدین". این را باید به مردم گفت، و مردم هم عمل ما را تصدیق خواهند کرد.»

۲

قطعه‌نامه پیرامون فرمان مرتبط به حزب کادت

کمیته اجرایی مرکزی پس از شنیدن توضیحات سخنگویان شورای کمیسریای خلق در ارتباط با فرمانی که کادت ها را حزب دشمن خلق معرفی می کند و دستور به بازداشت اعضای هیئت های حکومتی حزب می دهد، و با نظارت شوراها بر کل حزب، مجدداً بر نیاز به پیش راندن نیرومندترین مبارزه علیه ضد انقلاب بورژوایی، که تحت رهبری حزب کادت قرار دارد و جنگ داخلی وحشانه ای را علیه بنیان های انقلاب کارگران و دهقانان آغاز کرده است، صحه گذاشت.

کمیته اجرایی مرکزی، شورای کمیسریای خلق را از حمایت تداوم یافته خود در این مورد اطمینان می دهد و اعتراضات گروه هایی سیاسی را که تزلزل و نوسانشان درحال تضعیف دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان فقیر بوده و هست، وارد نمی داند.

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1917/dec/01.htm>

ما صرفاً اسباب مزاحمت را برای کسانی که تشریفات را رعایت نمی کنند فراهم نمی کنیم، بلکه داریم اتهامات سیاسی مستقیمی را به یک حزب سیاسی وارد می آوریم. انقلابیون فرانسه هم به همین نحو عمل کردند. این پاسخ ما به آن دسته از دهقانانی است که دست به انتخاب زدند، بدون آن که بدانند چه کسی را انتخاب می کنند. بگذارید مردم بدانند که مجلس مؤسسان تاحدودی متفاوت از آن چه کرنسکی تمایل داشت، درحال فراخوانده شدن است. ما حق عزل را مطرح کرده ایم، و مجلس مؤسسان دقیقاً آن چیزی نخواهد بود که بورژوازی برنامه اش را چیده بود. اگرچه فقط چند روز تا پیش از فراخواندن مجلس مؤسسان باقی مانده است، بورژوازی درحال سازماندهی جنگ داخلی، تشدید خرابکاری و توافق متارکه موقت جنگ است. اجازه نخواهیم داد که با مشتکی شعار صوری فریب بخوریم. بورژوازی مایل است که در مجلس مؤسسان بنشیند و همزمان جنگ داخلی را سازمان دهد. بگذارید که جنس اتهام ما به حزب کادت را ارزیابی کنند؛ بگذارید اثبات کنند که حزب کادت، ستاد فرماندهی جنگ داخلی، جنگی که از فرط استیصال در حال غرق به خون کردن کشور است، نیست. رفیق اشتاین برگ تلاشی برای اثبات این موضوع نکرده است. او تمام آن چه را که درباره معاهدات میان کادت ها و کورنیلوف افشا شده است به فراموشی سپرده؛ این نه ما، بلکه چرنوف، دشمن سیاسی ما بود که چنین معاهداتی را افشا کرد. ادعا می شود که ما گریبان افراد حقیر و کوچک را می گیریم، ولی اگر قرار باشد اتهام سیاسی خود را علیه ستاد فرماندهی کل یک طبقه پنهان کنیم، سراغ معدودی از افراد خاص نمی رویم.»

رفیق لنین سپس به این ملاحظه که بلشویک ها دشمنان خلق نیز اعلام شده بودند، پرداخت:

«آن ها تهدید کردند که ما را دشمنان خلق اعلام خواهند کرد؛ اما این کار را نکردند. آن ها جسارت چنین کاری را نداشتند. همان موقع به آنان گفتیم که "بسیار خوب، اگر می توانید، امتحان کنید؛ تلاش کنید به مردم بگویید که حزب بلشویک، به عنوان یک حزب، به عنوان یک گرایش، دشمن خلق است". جرأت نکردند؛ به دنبال افراد منفرد افتادند؛ به افترا و بهتان پناه بردند. گفتیم "نمی توانید ما را دشمنان خلق بنامید؛ شما حتی یک اعتراض اصولی هم علیه بلشویک ها ندارید؛ کل کاری که می



## مقدمه مراسم افتتاحیه سمینار

بهرورز رضوانی

ضمن سلام به همه رفقای حاضر، و نهایت قدردانی بابت وقت و هزینه ای که صرف کردید تا در این جا کنار هم باشیم، می خواهم چنان چه اجازه بدهید از فرصت استفاده کنم و پیش از شروع سمینار، طی چند دقیقه یک



تصویر کلی از ایده شکل گیری این سمینار و مهم تر از آن هدف نهایی اش، به شما بدهم.

احتمالاً اکثر رفقای حاضر دست کم یک «تجربه» مشترک با هم دارند و آن این که طی سال های گذشته شاهد برگزاری انواع نشست ها و همایش ها با عناوین و موضوعات مختلف بوده اند. اما مسأله این جاست که در هیچ کدام از آن ها به طور روشن توضیح داده نشده که وجه تمایز این سمینار با سایر موارد مشابه چه بوده؛ به عبارت دیگر، سایر نشست ها به چه مواردی نپرداخته یا به چه اهدافی نرسیده اند که حالا لازم است سمینار دیگری برای پُر کردن آن خلأ شکل بگیرد. نتیجه این می شود که فراخوان سمینار از طرف عمده نیروهای طیف چپ، متأسفانه، خود به خود با مثلاً «حرافی» یا «تکرار مکررات» و «بحث های تخیلی» در ذهن افراد تداعی می شود، و بنابراین بیش از آن که «انگیزه» ایجاد کند، به «عامل دافعه» تبدیل می شود.

می توانم بدون اغراق یا هرگونه برخورد مغرضانه ادعا کنم که در اکثر نشست های تاکنونی، اساساً روی مسائلی تمرکز شده که کم ترین ارتباط ممکن را با مسائل و مشکلات حاد جنبش داشته- یعنی صرفاً از دغدغه های ذهنی و علایق فردی و جریانی تراوش کرده، نه از واقعیت موجود- و یا حتی اگر در خوش بینانه ترین حالت روی مسائل اساسی جنبش متمرکز بوده، نهایتاً راهکارهایی ارائه شده است که به فرض صحیح بودن

## اطلاعیه شماره ۵ «احیای مارکسیستی»



سمینار «احیای مارکسیستی» مورخ ۲۲ نوامبر ۲۰۱۳، همین طور سمینار «بحران خاورمیانه (ایران): چشم اندازها و راهکارها» مورخ ۲۳ نوامبر، با موفقیت برگزار گردیدند.

بدین وسیله از تمامی شرکت کنندگان در سمینار کلن، سخنرانان، و سازمان های حمایت کننده، نهایت قدردانی را داریم. چنان چه نقیصی در امور فنی و بخش تدارکات وجود داشته است، ضمن پوزش، سعی در برطرف نمودن آن ها در طی نشست های آتی خواهیم کرد.

به امید تداوم بحث ها، همکاری، آغاز اتحاد عمل در راستای منافع و اهداف جنبش کارگری ایران

پیروزی از آن ماست!

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران (میلیتانت) و پروژه احیای مارکسیستی

<http://militaant.com/>

<http://marxistrevival.org/>

هرگز از سطح صدور قطعنامه و نوشته ای روی کاغذ فراتر نرفته و نتیجتاً ما به ازایی در جنبش نداشته.

بنابراین ایده شکل گیری این سمینار، در تقابل با سایر نشست های موجود، اولاً از واقعیات بسیار ساده و روشنی آغاز می کند که برای درک آن ها نیازی به بحث های غامض و آن چنانی نیست. و ثانیاً به دنبال «عملی کردن» راهکارهایی است که به طور جمعی به دست می آید. از زمان فروپاشی شوروی، فروریختن دیوار برلین و بعد دوره نئولیبرالیسم، به درستی پیش بینی شد که نظام سرمایه داری ماهیتاً و ذاتاً بحران زاست، و برخلاف توابع و سوسیال دمکرات هایی که الآن شانه به شانه خود سیستم بورژوازی حرکت می کنند، جنبش سوسیالیستی هنوز پویایی و موضوعیت دارد و در یک کلام زنده است.

آن واقعیات ساده و روشنی که اشاره کردم این ها هستند که از یک طرف، طی چند سال گذشته این بحران سرمایه داری در شدیدترین شکل آن اتفاق افتاده و در واکنش به این بحران بوده که امروز اعتراضات میلیونی توده ها در سرتاسر جهان علیه سرمایه داری به راه افتاده است. این بار هم مردم با پوست و استخوان شیادی و کلاهبرداری بانک ها، مؤسسات مالی و حمایت دولت های سرمایه داری از آن ها را دیده اند. بی پایه بودن بحث «احترام به حریم خصوصی» را فهمیده اند. جنگ ها و ویرانی هایی را که هر کدام بشریت را چندین دهه به عقب می کشانند، دیده اند. شاید تا چند سال قبل شرایط فعلی مبارزه طبقاتی برای بسیاری رویای دست نیافتی و محال بود، اما این شرایط الآن محقق شده.

اما از طرف دیگر بسیاری از «مارکسیست» ها فراموش کردند که هدف ما، صرفاً «پیش بینی» بحران نیست، چون اگر خلاف این باشد، ناخواسته به سمت مشاورین اقتصادی بورژوازی تنزل پیدا می کنیم. «مارکسیست» هایی که تمام هم و غم خود را صرف پاسخ نظری و جدل با «ایدئولوگ» های بورژوازی برای اثبات ضعف های جدی سرمایه داری و بحران های آتی آن کردند، الآن به وضوح می بینند که فقط چند سال بحران، به تنهایی چندین دهه تبلیغات ایدئولوژیک سرمایه داری را خنثی کرده، و توده ها خیلی سریع تر از آن چه که فکر می کردیم به خیابان ها ریخته اند. بنابراین بحران سرمایه داری و تغییرات شرایط عینی همان کاری را

انجام داد که چندین سال سر بسیاری از دوستان مارکسیست را به خود گرم کرده بود؛ آن ها فراموش کردند که قرار است در این شرایط بحران، مبارزه طبقاتی را به سمت «سرنوینی سرمایه داری» رهبری کنند، نه این که شرایط را «تفسیر» کنند.

بنابراین این طور خلاصه کنم که: با وجود شرایط عینی مساعد و آماده برای انقلاب، چنین انقلابی رخ نداده و در عوض هر روز گرایش های راست و افراطی رشد می کنند؛ یعنی در صورت تداوم همین وضع، باز هم باید فرصتی تاریخی را به نفع سرمایه داری از دست بدهیم. این جا این پرسش پیش می آید که: چرا؟ این معضل نه فقط در خاورمیانه، بلکه در اروپا و آمریکا و خلاصه کل جهان وجود دارد. پس باید پرسید گیر کار کجاست؟ تا به این جا یک چیز مشخص هست و آن هم این است که این «گیر» در کل جنبش چپ جهانی وجود دارد.

از طرف دیگر وقتی به وضعیت مملکت خودمان، ایران، نگاه می کنیم تصویر مشابهی وجود دارد. جمهوری اسلامی از زمان تثبیت خود تا همین «۱۰۰ روز اول» حکومت حسن روحانی، بی پروا به زندان، شکنجه، اعدام ادامه داده است. این بیش از آن که نشانه «قدرتمند» بودن رژیم باشد، «ضعف» ما را نشان می دهد. این جاست که تعهد و احساس مسئولیت ما معنای واقعی خودش را نشان می دهد. هر یک لحظه کم کاری یا قصور ما، به معنای این است که سر ده ها نفر بالای دار می رود، به معنی سقوط خانواده های کارگری به فقر فقر است. ما دقیقاً چه کردیم که بتوانیم سر خودمان را به عنوان چپ انقلابی و اپوزیسیون بالا بگیریم؟ آیا باید هنوز به همان روزمرگی سابق خود مشغول باشیم و نامش را بگذاریم «فعالیت»؟ به علاوه این سؤال پیش می آید که چرا این بحث ها در گذشته مطرح نشده؟ یا اگر شده، چرا صدای آن به گوش کم تر کسی از ما رسیده؟

خلاصه سمینار از این سوالات آغاز می کند و به دنبال پاسخ به آن است. آن هم یک پاسخ مادی.

به هر حال بیش از این وقت شما رفقای عزیز را نمی گیرم، و باز هم از حضور شما، سخنرانان گرامی، سازمان برگزارکننده و حامیان سمینار سپاس گذاری می کنم. با تشکر





## پیام رفقای از ایران به سمینار

آن چه از نظر می گذرانید، متن بحثی است که رفیق چنگیز کامبخش، کارگر مارکسیست یکی از کارخانه های ایران، برای شرکت در سمینار «احیای مارکسیستی» از طریق اینترنت، آماده کرده بود. هرچند متأسفانه به دلیل بروز مشکلاتی در برقراری تماس، ایشان نتوانست بحث خود را ارائه و سمینار را دنبال کند.

\*\*\*

با درود گرم به تک تک رفقای حاضر در سمینار،

بسیار خوشحالم که امروز می توانم در سمینار دخالت داشته باشم و به عنوان یک کارگر سوسیالیست، و چنان چه اجازه داشته باشم به نمایندگی از کارگرانی مانند خودم، بخشی از تجربیات داخل را منتقل کنم و از آن جا برسم به نیازهای فعلی جنبش و اهمیت این سمینار در ارتباط با آن.

وضعیت اقتصادی و اجتماعی داخل ایران نیاز به توضیح زیادی ندارد، شاید حتی رفقای حاضر در این جلسه خیلی بیشتر از من جزئیات آن را هم بدانند. در ایران، همان طور که مطلع هستید، روزی نیست که یک اعتراض و اعتصاب کارگری به وجود نیاید؛ این اعتراضات پراکنده هستند، ولی عموماً مطالبات مشترکی دارند که مهم ترین آن دریافت حقوق معوقه است. چون این «حقوق معوقه» دیگر خط قرمز است، و به مرگ و زندگی یک خانواده کارگری ارتباط پیدا می کند. وضعیت اقتصادی، به خصوص طی چند سال اخیر، به دنبال تحریم های اقتصادی اتحادیه اروپا و آمریکا، به شدت وخیم شده. به طوری که دیگر خود رژیم هم وضعیت حاد بیکاری، فقر، نرخ تورم، اعتیاد، گرانی کمرشکن مسکن، هزینه های درمانی و آموزشی را انکار نمی کند. به همین خاطر هر جرعه ای یک اعتراض ایجاد می کند؛ مثلاً گرانی و نایابی مرغ، به اعتراضات چند صد نفره مردم نیشابور منجر شد. یا با اعدام های سیستماتیک از طرف حکومت، هر روز اعتراضات بیشتری در کردستان و دیگر استان ها اتفاق می افتد.

منتها متأسفانه اعتراضات و اعتصابات کارگری از یک طرف پراکنده و بدون سازماندهی و رهبری هستند، و از طرف دیگر هم محدود به برخی مطالبات اقتصادی

رفرمیستی (مثل افزایش دستمزد و غیره). این اعتراضات روزمره را کارگران عادی و حتی غیرسیاسی انجام می دهند، چون درگیر مسأله معیشت هستند. یعنی همان طور که گفتم با هزینه های وحشتناک مدرسه یا دانشگاه فرزندان و هزینه های درمانی، اصولاً راهی به جز اعتصاب برایشان باقی نمی ماند. منتها این وسط «بخش پیشرو»ی طبقه کارگر که وظیفه دارد این اعتراضات گوشه و کنار را به هم مرتبط کند، مطالبات آن ها را پله به پله به سطح مطالبات انقلابی برساند، یا اصولاً حضور ندارد و هنوز اسیر بحث های محلی است، یا خودش دنباله روی حوادث است و در بهترین حالت به تهیه «خبر» و «گزارش» مشغول می شود! بدتر این که شاهدیم در بسیاری از موارد، ابتکار عمل ها و اعتصابات کارگری را به خود و جریانشان نسبت می دهند و در واقع از قیل آن دکان باز کرده اند! همه این ها یعنی کارگران عادی که ممکن است حتی از فرط استیصال عضو خانه کارگر هم بشوند، به مراتب رادیکال تر و با شهامت تر از کسانی عمل می کنند که خودشان را «کارگر پیشرو» و بعضاً «سوسیالیست» می دانند! اولی در عمل مشغول مبارزه است، دومی در حرف.

منتها این مبارزات اقتصادی و صنفی به تنهایی کافی نیست، چون وظیفه ما به عنوان نیروهای مارکسیست انقلابی، نابودی آن نظامی هست که این معضلات نتیجه منطقی آن است (یعنی سرمایه داری)، نه محدود شدن به رفرم در چارچوب چنین نظامی. خود من در گذشته تجربه ایجاد یک تعاونی را داشتم و از نزدیک دیدم که مبارزه صنفی هرچند لازم، ولی کافی نیست. تشکل های مستقل و تعاونی ها را خود کارگران باید ایجاد کنند، اما وظیفه پیشروهای سوسیالیست طبقه کارگر، وظیفه کارگران انقلابی، چیز دیگری هست.

خلاصه طی سال های گذشته ما کلی «فعال کارگری» داشته ایم، منتها اکثراً بی ربط به «جنبش کارگری». این موضوع اثرات خیلی مخربی به جای گذاشته است. من کارگر که مارکسیست هم هستم، در ارتباط با همکاران، این اثرات مخرب را به وضوح می بینم. مهم ترین آن، «بی اعتمادی» به فعالین سیاسی چپ و کارگری است. چون کارگران عادی مبارزه می کنند، هزینه می دهند، فشارها را تحمل می کنند، منتها می بینند که این به



کنونی بی ربط به جنبش کارگری و تسویه حساب قاطعانه با آن ها می گذرد. الآن شرایط مهیاست تا ما هسته های مخفی خودمان را در سطح محلات و کارخانه ها درست کنیم. در این هسته ها، هم رفقای کارگر پیشرویی را داشته باشیم که فعال اند، تماس های زیادی دارند و زبان کارگران را می شناسند؛ هم رفقای روشنفکری که شاید از طبقه کارگر نباشند، ولی پا به پای ما مبارزه می کنند، تئوری ها و تجربیات تاریخی و جهانی جنبش کمونیستی را می شناسند و می توانند از آن ها در شرایط داخل ایران استفاده کنند. هرچند متأسفانه تعداد چنین افرادی، کم است، اما مهم کیفیت بالای فعالیت و پیگیری و جدیت آن هاست. بنابراین بدون مبالغه باید بگویم که وضعیت برای تدارک حزب پیشتاز انقلابی، که احتمالاً در خلال بحث ها مفصلاً به جوانب مختلف آن پرداخته شده است، مهیاست. در واقع این تدارک خیلی وقت است که در دستور روز قرار داشته، اما همه ما کوتاهی کرده بودیم.

حتی الآن که رابطه جمهوری اسلامی با غرب در حال بهبود است، بعید نمی دانم که جمهوری اسلامی در بلندمدت از ترس اعتراضات کارگری وسیع، «اتحادیه های کارگری زرد» و وابسته به خود را به عنوان سوپاپ اطمینان درست کند. خانه کارگر ظاهراً خیلی سریع تر از بسیاری از «چپ» ها متوجه اوضاع حاد فعلی شده. به همین دلیل حتی جرأت نمی کند که جلسات ماهیانه را با حضور نمایندگان کارگران در خانه کارگر برگزار کند. به همین خاطر از همین الآن حتی مشغول برنامه ریزی هستیم که با مداخله در خانه کارگر، روی پایه های رادیکال تر آن ها هم تأثیر بگذاریم و مسیر درست را نشان بدهیم.

منتها تدارک انقلابی- یعنی ایجاد این هسته ها و رفتن به سوی ایجاد حزب پیشتاز کارگری که در حال حاضر وجود ندارد- باید با تکیه بر طبقه کارگر جهانی باشد. کارگران ایران به حمایت و پشتیبانی از متحدین طبقاتی خود در سرتاسر جهان نیاز دارند. این موضوع هم برای کسب اعتماد به نفس طبقه کارگر ایران اهمیت دارد (یعنی بدانند و اعتقاد داشته باشند که «کارگران ایران تنها نیستند») و هم برای استفاده از تجربیات و نیروی آن ها برای دفاع از جنبش.

ضرورت این همبستگی بین المللی را با چند مثال می توانم توضیح بدهم:

اصطلاح «رهبران» در هیچ جایی حضور ندارند و فقط درباره «دفاع از حقوق زحمتکشان» موعظه می کنند و شعار می دهند.

این حس بی اعتمادی نسبت به سازمان های «چپ» خارج کشور به مراتب بیشتر است. من و شما که در مقطع انقلاب بوده ایم و فعالیت داشته ایم، این سازمان ها و کارنامه شان را می دانیم. منتها نسل جدید کارگران حتی اسم بسیاری از این سازمان ها را هم نمی داند (و واقعاً لزومی هم ندارد که بداند!). فعالینی که از پیشینه این سازمان ها و احزاب هستند، و هنوز هم همان خط مشی را دنبال می کنند، اصولاً قادر نخواهند بود که ارتباطی با کارگران به طور اعم و سایر کارگران پیشروی جوان بگیرند. اغلب تشکل های کارگری موجود در داخل ایران هم با وجود بسیاری هزینه ها، دیگر کارایی خود را از دست داده اند.

بنابراین با شرایطی رو به رو هستیم که در آن از یک طرف کارگران نسل جوان به خاطر فشارهای اقتصادی و سیاسی به اجبار وارد اعتراض و اعتصاب، و در نتیجه وارد فاز مبارزات رادیکال سیاسی می شوند، منتها از طرف دیگر بدون رهبری و سازماندهی وسط معرکه رها می شوند. تشکل های موجود داخل و احزاب خارج، درست در همین جا ثابت کرده اند که بی ربط هستند. در این بین وضع روشنفکران و دانشجویانی هم که خودشان را «رادیکال» و «چپ» می دانند، از نقطه نظر بی ارتباطی به طبقه کارگر، تا حدود زیادی مانند این تشکل ها و احزاب است. متأسفانه این بخش هم تصور می کند که با خواندن کتاب و دانستن «تئوری»، باید به عنوان معلم و آموزش دهنده بی چون و چرای کارگران وارد عمل شود. این برخوردهای قیم مآبانه و از موضع بالا هم بیشتر «عامل دافعه» بوده است. ضمن این که بسیاری از این نوع «تئوریسین» ها به محض این که پای «هزینه دادن» و فعالیت جدی عملی به میان می آید، سریع فاصله می گیرند و پشت شما را خالی می کنند. آن وقت ما می مانیم و یک خروار بحث های «تئوریک» آن چنانی که کوچکترین کاربردی بریمان ندارد!

تجربه های سابق، به خصوص یک دهه گذشته، واقعاً ثابت می کند که باید مسیر جدیدی را طی کرد و تکرار اشتباهات گذشته، فقط باعث انحراف جنبش می شود. این مسیر جدید، از کانال گسست از تمام جریان های سابق و



مماشات چرخش کرده و یا نتوانسته است تجربیات و سنت های انقلابی گذشته خود را (مثلاً تجربه شوراها در اوایل انقلاب ۵۷) به نسل های جدید منتقل کند، به همین دلیل بدون شک برای رشد و تقویت خود و کسب آمادگی برای دوره های پیش رو، به تجربیات مبارزاتی طبقه کارگر در سطح جهان نیاز پیدا خواهد کرد؛ این موضوع بدون ارتباط با متحدین واقعی جنبش کارگری ایران در سطح جهانی امکان ناپذیر است. بنابراین باید میان تشکل های کارگری انقلابی کشورهای مختلف و جنبش کارگری در داخل ایران ارتباط ایجاد نکرد، آن هم نه فقط برای انتقال تجربیات و درس های مبارزاتی آن ها به بدنه جنبش کارگری ایران را فراهم کند، بلکه ایجاد زمینه پشتیبانی عملی از جنبش کارگری داخل- مثلاً از طریق برگزاری آکسیون های اعتراضی، راه اندازی کمپین های دفاعی در حمایت از فعالین کارگری زندانی، اعمال فشار به واسطه نهادهایی مثل سازمان جهانی کار و سایر نهادهایی که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل عضویت در آن ها، ملزم به رعایت تعهدات خود است، جمع آوری کمک های مالی و غیره- ایجاد کند.

در این بین بسیار اهمیت دارد که زمینه برای ایجاد و حفظ ارتباط بین پیشروان کارگری در تبعید، و بین آن ها و سایر پیشروان کارگری در درون جنبش کارگری داخل، و همچنین انتقال دوسویه تجربیات و درس ها میان آن ها، فراهم شود.

به طور خلاصه، این بخشی از همان وظایفی است که پروژه «احیای مارکسیستی» هم به درستی تعریف کرده و برای خودش در نظر گرفته است.

رفقا؛ در شرایط حاد فعلی جنبش، باید با اتکا به نیرو و امکانات جمعی، بدون اتلاف وقت، با برجسته کردن نقاط اشتراک و نه افتراق، کار را برای رسیدن به اهداف آغاز کنیم. چون باید مطمئن باشید که جنبش منتظر ما نمی شود.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگری!  
زنده باد حزب پیشتاز انقلابی!

اول؛ ایجاد اعتماد به نفس در درون کارگران ایران. مثلاً زمانی که من فیلم مراسم اول ماه امسال در ترکیه را که از طرف تشکل کارگری «یودیر» و با حضور «شبکه همبستگی کارگری» و «کمیتة حمایت از شاهرخ زمانی» برگزار گردید، به برخی کارگران نشان دادم، به وضوح شاهد واکنش مثبت و حس اعتماد به نفس آن ها از این اقدامات حمایتی بودم. حتی به شوخی گفتم: «ما به فکر خودمان نیستیم، آن وقت کارگران دنیا از ما حمایت می کنند!». اعتراضات بین المللی، اگر سازمان یافته و وسیع باشد، یکی از اهرم های فشار علیه رژیم است برای وادار کردن به عقب نشینی آن. تأثیر این حمایت ها را می شود در شناخته شدن رهبران عملی جنبش کارگری ایران (مثل شاهرخ زمانی ها، رضا شهابی ها، بهنام ابراهیم زاده ها و غیره) به کل جهان دید، و این که رژیم می داند ایجاد هرگونه خطر جانی برای این رهبران در زندان ها، آن را با مشکلات بیشتری در سطح دنیا رو به رو می کند.

دوم؛ حفظ دستاوردهای جنبش کارگری: همان طور که گفتم، اعتصابات کارگری گسترده و جدی در آینده نه چندان دور، بدون اتکا به متحدین بین المللی و همبستگی از سوی آن ها، به راحتی از سوی رژیم درهم خواهند شکست. برای روشن شدن این امر، به ذکر یک نمونه اکتفا می کنم: مدتی قبل، حکومت «حزب عدالت و توسعه» (AKP) در ترکیه حق اعتصاب در صنایع هواپیمایی را ممنوع اعلام کرد. کارگران صنایع هواپیمایی در مخالفت با این ممنوعیت وارد عمل شدند و موفق شدند که صدها پرواز را لغو و متوقف کنند. این اقدام که فقط طی یک روز صورت گرفت، تکلیف را مشخص کرد و هشدار لازم را به دولت داد. در روز آکسیون، اتحادیه های اروپایی اعلام کردند که «اگر هواپیماهای ترکیه با شکستن اعتصاب در کشورهای ما فرود بیایند، ما اجازه بازگشت را به آن ها نخواهیم داد».

بنابراین سؤال این است اگر در آینده کارگران حمل و نقل عمومی، حمل و نقل هوایی و غیره در ایران دست به اعتصاب بزنند، چه کسانی به این شکل از آن ها دفاع خواهند کرد؟

سوم؛ استفاده از تجربیات بین المللی: به دلیل سرکوب های سیستماتیک حاکمیت در طول سه دهه گذشته، جنبش کارگری در موارد متعددی یا به سمت رفرمیسم و





## پیام کمیته حمایت از شاهرخ زمانی

از سمینار «بحران خاورمیانه: چشم اندازها و راهکارها» حمایت می‌کنیم!

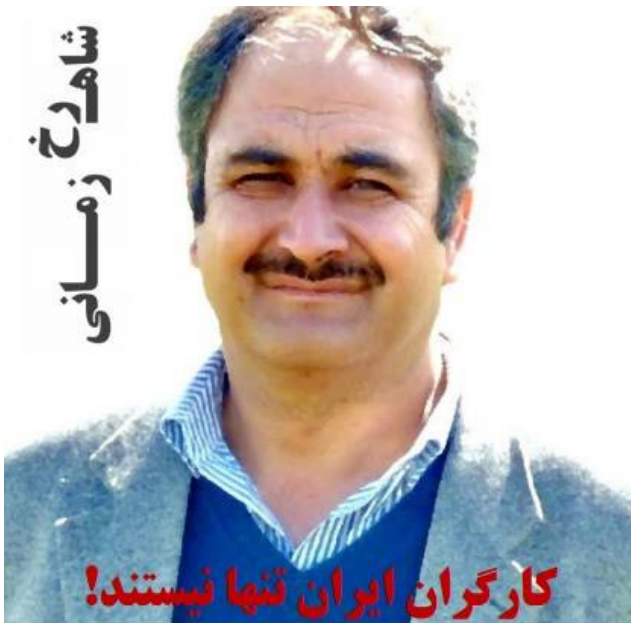
تر بین المللی در حمایت از کارگران ایران و به طور ویژه کارگران زندانی است، اعلام حمایت می‌کنیم. باشد که این سمینار و سمینار های از این دست زمینه ساز ایجاد سازمان سیاسی طبقه کارگر گردند.

به امید چنان روزی به گرمی دستان شما را می فشاریم.

کمیته حمایت از شاهرخ زمانی

۲۰۱۳/۱۰/۱۵

شاهرخ زمانی



**کارگران ایران تنها نیستند!**

**کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد!**

نسبت به موج تصفیه، اعدام و آزار فعالین سیاسی هوشیار باشید!

**شبکه همبستگی کارگری (IWSN)**

جناح های مختلف سرمایه داری در هر نقطه ای و با هر فرم و شکلی که باشند، در مقابله و حمله به کارگران تفاوتی با هم ندارند و در مقابل مبارزات انقلابی کارگری متحد می شوند. در این راستا نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران به دلیل شرایط بحرانی رژیم در عرصه بین المللی و همین طور وضعیت نابسامان داخلی حکومت و اعتراضات روز افزون طبقه کارگر، برای افزایش بقای خود و پیوستن به جریان اصلی سرمایه و رفع سوء تفاهات فی مابین با طرف های غربی، خیز برداشته و در همین راستا نیز عده ای از زندانیان سیاسی (رفرمیست) را به شکل نمادین مورد عفو قرار داده است؛ با این حال، خطر تکرار دوباره فاجعه ای همچون قتل عام ۶۷ هر لحظه بیش تر می شود. کما این که در آستانه روی کار آمدن حکومت روحانی نیز شاهد بودیم که رژیم بهترین فرصت را برای تسویه فعالین کارگری و سیاسی در زندان ها به دست آورد، به طور علنی تعدادی از زندانیان سیاسی را تهدید به مرگ کردند و برای تعدادی نیز پرونده های جدیدی ساختند. از این نقطه نظر، جنبش کارگری نیاز به تحولات جدیدی در مبارزات خود جهت ممکن شدن دفاع و آماده شدن برای حمله دارد، همچنین ما نیز باید با اتکا به تحلیل مشخص از شرایط مشخص، به موازات این تحولات رخ داده و با آگاهی از نیاز به تحولات جدید، آگاهانه گام های بلندی در جهت سازمانیابی و سازماندهی مبارزات انقلابی طبقه کارگر به پیش برداریم، ضمن انجام وظایف مختلف و عاجل انقلابی در جهت برقراری پیوند ارگانیک با طبقه کارگر، با اعتراضات و اقدامات متحدانه، آزادی زندانیان سیاسی را از حکومت بستانیم.

رفقا: باید با دوری جستن از خرده کاری و دنباله روی و با همبستگی جهانی، سازمانیابی و سازماندهی انقلابی خود و طبقه کارگر را برای چنین گام بلندی آماده کنیم. به همین جهت ما از سمیناری که با عنوان «بحران خاورمیانه: چشم اندازها و راهکارها» و با هدف ارائه تحلیل مشخص از شرایط کنونی و در تدارک اتحاد وسیع







## ضرورت همگرایی مارکسیست ها و پروژه احیای مارکسیستی

مازیار رازی

همگرایی مارکسیست ها در وضعیت کنونی در سطح جهانی در دستور روز قرار گرفته است. اما، مفهوم همگرایی از دیدگاه مارکسیستی، یعنی گسست از یک سلسله نظریات و سنن انحرافی در جنبش کارگری و بر این اساس تعیین مؤلفه هایی برای همگرایی مارکسیستی در راستای امر دخالتگری هدفمند در جنبش کارگری برای تدارک انقلاب سوسیالیستی.

برای تعیین مؤلفه های همگرایی، مارکسیست ها باید به نظریات، شیوه نگرش و متد خود کارل مارکس رجعت کنند.

### انگیزه ما چیست؟

انگیزه ما نیز در واقع همانند انگیزه خود مارکس در عصر او است، که با گسست از سوسیالیست های نخبه گرا، تخیل گرا و فلاسفه زمان خود، سوسیالیزم را به یک علم مبدل کرد. ما نیز با چنین انگیزه ای توافق داریم. یعنی به روز کردن یا خوانا کردن علم رهایی بشریت به وضعیت کنونی جنبش زنده طبقه کارگر. به سخن دیگر انگیزه ما، باز تعریف کردن مارکسیزم برای قرن بیست و یکم است. ما نیز همانند مارکس، با گسست از گرایش های انحرافی و غیر سوسیالیستی- منتها زیر لوای «سوسیالیزم» و «مارکسیزم»- می توانیم به مارکسیزم امروزی نایل آیم و همگرایی مارکسیست ها را با موفقیت تحقق بخشیم.

بدیهی است که لازمه گسست از نظریات انحرافی، برخورداری از مؤلفه هایی است که با اتکا به آن ها، وجوه تمایز خود را با نظریات مذکور نشان دهیم. پیش از توضیح مؤلفه های خود، لازم است با استفاده از متد مارکسیستی هدف، روش و نکات مهم وضعیت کنونی جنبش کارگری در سطح بین المللی را مورد بازنگری قرار بدهیم و ضرورت همگرایی مارکسیست ها و پروژه «احیای مارکسیستی» را از وضعیت امروزی استنتاج

کنیم.

### هدف ما چیست؟

هدف نهایی ما، همان هدفی است که خود کارل مارکس به آن رسیده بود؛ یعنی «سازمان دادن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا» برای گذار به سوسیالیزم.

پس از سپری شدن ۱۶۵ سال از زمان انتشار «مانیفست کمونیست»، این نظریه کماکان به قوت خود باقی است. نه تنها هیچ تردیدی به صحت آن نیست، بلکه در وضعیت کنونی جهانی ضرورت آن حتی بسیار ملموس تر از پیش شده است. کارل مارکس در مورد ویژگی ها و جوانب مختلف جامعه سوسیالیستی، و همین طور دوره گذار به سوی این فرماسیون که با تسخیر قدرت به دست طبقه کارگر آغاز می شود و طی آن فرایند زایش جامعه بی طبقه سوسیالیستی آغاز می گردد، به غیر از یک سلسله خطوط کلی مطلب زیادی ننوشت. این محدود شدن به طرح خطوط کلی و چشم اندازهای آتی، نه از سر ضعف، بلکه دقیقاً به دلیل درک ماتریالیستی از تاریخ و متد علمی مارکس است و تفاوت خود را با جریان های سوسیالیزم اتوپیایی و خرده بورژوازی آشکار می کند که آینده را به طور بی چون و چرا با نقشه ها و الگوهای از پیش تعریف شده و ایده آلیستی طراحی می کنند.

مارکس بر این اعتقاد بود که پرولتاریا و کلیه زحمتکشان متحد آن پس از سرنگونی سیادت بورژوازی، خود به دقت جامعه ای نوین را طرح ریزی می کنند. اما آن چه او در باره اش اطمینان کامل داشت این بود که سرمایه داری دیگر پاسخگوی نیازهای اجتماعی اکثریت جامعه دیگر و باید توسط پرولتاریا، که خود محصول زایش و رشد مناسبات سرمایه داری است و به «گورکنان» همان مناسبات مبدل می شود، سرنگون گردد.

ما نیز در قرن بیست و یکم همانند مارکس بر این اعتقادیم که هدف ما چیزی جز تدارک برای سرنگونی نظام های سرمایه داری بوسیله پرولتاریا و استقرار نظام



هستیم. برای مشاهده و درک این پدیده ها، نیازی به تحلیل های خاص و بحث های فرسایشی ثقیل نیست. هر کسی می تواند آن را مشاهده کند.

پدیده اول، اعتراضات میلیونی توده های وسیعی از مردم در مقابل اجحافات و حملات سیستماتیک سرمایه داری است. توده ها در مبارزات روزمره خود به ویژه در طی چند سال گذشته، هر چه بیشتر به ماهیت واقعی سرمایه داری و دولت های حامی آن پی برده اند. پس از ۳۰ سال سیطره نئولیبرالیزم و رکود در مبارزات طبقاتی در سراسر جهان، ما در چند سال گذشته شاهد تشدید اعتراضات و خیزش ها و قیام های میلیونی در سراسر جهان بوده ایم. ماهیت واقعی بانک ها و مراکز مالی و دولت های سرمایه داری به مثابه حامیان آنان، بر توده های میلیونی آشکار شده است. با افشای اسناد و مدارک بی شماری، اسطوره حفظ «حریم خصوصی» شهروندان به پایان رسیده است.

اگر همین چند سال پیش، ما مارکسیست ها، به توده های مردم می گفتیم که این بانک ها و مؤسسات مالی در حال کلاهبرداری و سوء استفاده از شما هستند، کسی به سخنان ما توجهی نمی کرد. اگر همین چند سال پیش ما ادعا می کردیم که دولت های سرمایه داری، حامی بانک ها هستند، کسی وقعی نمی گذاشت. اما اکنون نیازی به بازگو کردن این واقعیت ها نیست. توده های میلیونی که امروز در سراسر جهان، از یونان تا اسپانیا و از آمریکای لاتین تا شمال آفریقا، در خیابان ها در اعتراض به برنامه های ریاضت و تضییعی اجتماعی هستند، خود به این آگاهی رسیده اند. افشاگری های «جولین آسانژ» ها و «ادوارد اسنودن» ها این آگاهی را عمیق تر کرده است. توده های وسیع در سطح بین المللی به آگاهی ضد سرمایه داری و حتی سوسیالیستی رسیده اند. آن ها با نگرشی انتقادی خواهان تغییر وضعیت موجود هستند. آن ها خواهان کنار گذاری سرمایه داری و فراتر رفتن از آن هستند.

پدیده دوم، این است که با وجود این تغییرات در شرایط عینی و آگاهی توده ها به سود انقلاب، انقلابی سوسیالیستی در کار نبوده است. مارکسیست هایی که

سوسیالیستی نیست. چرا که نظام سرمایه داری با تحمیل جنگ ها و ویرانی های عظیم، یعنی با نابودی و تخریب حجم عظیمی از نیروهای مولد، بشریت را به عقبگرد و پس رفت واداشته است، و طبقه کارگر و توده های تحت ستم جهان همواره قربانیان اصلی این تخاصمات و منافع کلان حاصل از آن برای سرمایه داری بوده اند. این ها نه فقط اوج ابتذال و گنبدیگی نظام سرمایه داری جهانی را نشان می دهد، بلکه دوراهی پیش روی بشریت یعنی «سوسیالیسم یا بربریت» را هم به نمایش می گذارد. طبقه کارگر نهایتاً با اتکا به نیروی خود، به مثابه تولیدکنندگان اصلی و حقیقی، با سازمان دهی انقلاب اجتماعی، با تحمل شکست ها و پیروزی ها، نظم نوینی را خلق خواهد کرد؛ نظمی که به راستی به منافع بشریت خدمت کند، یعنی نظامی کمونیستی که در نهایت در آن اصل «از هر کس بسته به استعدادش، به هر کس بسته به نیازش!» اجرا می شود.

#### روش ما کدام است؟

برخورد با مسأله همگرایی مارکسیست ها نیز بنا بر آموزش های مارکس تنها می تواند با بکارگیری روش انتقادی-انقلابی-عملی صورت پذیرد. مارکس در نقد به ماتریالیسم فوئرباخ، در تزه های درباره فوئرباخ، می گوید که اشکال فوئرباخ، مانند تمامی ماتریالیست های پیشین در این است که او «اهمیت فعالیت "انقلابی"، اهمیت فعالیت "عملی-انتقادی" را در نمی یابد» (تر اول). در این جا صفت انتقادی، به مفهوم ریشه یابی وضعیت زنده مبارزات کارگری است؛ انقلابی، یعنی با هدف تغییر دگرگونی وضعیت کنونی. و عملی، یعنی عمل هدفمندانه یا اراده گری خردمندانه. ما نیز چنین روشی را برای همگرایی مارکسیست ها در راستای بازتعریف مارکسیزم به مثابه یک علم-علم شرایط رهایی طبقه کارگر- استفاده می کنیم.

#### وضعیت کنونی سیاسی جهانی چگونه است؟

امروز در وضعیت کنونی و زنده مبارزه طبقه کارگر، ما شاهد دو پدیده در کنار همدیگر



برای فائق آمدن به این وضعیت اسفبار است که امروز مارکسیست ها باید در جستجوی راه حلی باشند. راه حل هم همان است که در دوره خود مارکس موضوعیت پیدا کرد: به روز کردن و تکامل علم رهایی پرولتاریا (سوسیالیسم علمی و یا همان مارکسیسم) و گسست از گرایش های بازدارنده نخبه گرا و تخیل گرا با روشی انتقادی- انقلابی- عملی

### پیش شرط های احیای مارکسیستی چیست؟

همسویی مارکسیست ها برای احیای مارکسیستی و باز تعریف مارکسیسم در قرن بیست و یکم، شامل دو پیش شرط می شود که مارکسیست ها به شکل جمعی و سراسری باید مشترکاً به انجام رسانند.

اول، **بازنگری و بررسی ریشه های مارکسیسم** (با پرهیز از روش های متعصبانه و مغرضانه، یا آن چه که مارکس به روشنی برخورد «ایدئولوژیک» می نماید). تاریخ سوسیالیست های پیش از مارکس و تحقیق و مطالعه جمعی برای تعریف و روشن سازی گسست مارکس از سوسیالیست های پیشین و گسست او از فلسفه های پیشین و یافتن روش نگرش تحلیلی او به مسایل اجتماعی. این پیش شرط ها به شکل نطفه ای و محدود در پیش صورت گرفته است. اما، این ها به تنهایی کافی نیست، این اقدامات می باید به طور جمعی و سراسری در درون طیف مارکسیست ها انجام گیرد.

دوم، **بازنگری و درس گیری از پراتیک سوسیالیسم در قرن پیش** (با پرهیز از روش های متعصبانه و مغرضانه). یعنی بررسی سوسیالیسم روسی و سوسیالیسم چینی (و کوبایی و ونزولایی و چریکی و غیره). این بازنگری و درس گیری نیز باید به طور جمعی و سراسری، و به دور از برخوردهای متعصبانه و مغرضانه صورت گیرد.

با این پیش زمینه هاست که مارکسیست ها در مقام آغاز تکلیف اصلی یعنی باز تعریف مارکسیسم برای قرن بیست و یکم قرار می گیرند.

اما برای باز تعریف مارکسیسم، تنها آشنایی و مسلح شدن

بیش از سه دهه خود را در درون تشکیلات های انقلابی خود برای چنین روزی آماده کرده بودند تا توده ها را به سمت انقلابی سوسیالیستی رهبری کنند، یا کاملاً غایب هستند و یا حضورشان در معادلات مبارزه طبقاتی غیر تعیین کننده و کم رنگ است. مارکسیست ها هر چه بیشتر پراکنده و متفرق هستند. بحران سیاسی و تشکیلاتی در درون طیف وسیعی از مارکسیست ها عمیق تر از پیش شده است. بحران تئوریک، محسوس است. اعتقادات بنیادین مارکسیستی و مشخصاً خود کارل مارکس به کناری پرتاب شده و زیر آواری از انحرافات، دگماتیسم و برخوردهای ایدئولوژیک مدفون شده است. در منازعه و جنگ بین دولت های امپریالیستی و دولت های سرمایه داری ارتجاعی در خاورمیانه، برخی از گرایش های «مارکسیستی»، تلویحاً یا تصریحاً، در کنار امپریالیسم قرار گرفته، و بعضی نیز، تلویحاً یا تصریحاً، در کنار رژیم های ارتجاعی منطفه قرار گرفته اند. بوروکراسی و انشعابات و اختلافات میان دسته های مختلف مارکسیستی بی داد می کند. واقعیت این است که مارکسیسم به عنوان علم رهایی طبقه کارگر دستخوش تحریف و به فراموشی سپرده شده است. اضافه بر این، در سطح جهانی بحران اعتبار سوسیالیسم به علت کجروی های «اردوگاه های سوسیالیستی» مانند شوروی و چین و امارشان، همچنان باقی است. تحریفات عمده و سیستماتیک اعتقادات پایه ای مارکسیستی از سوی «موسسه علوم مسکو» از یک سو، همراه با همکاری عملی بوروکراسی مسکو و پکن با بورژوازی علیه جنبش های کارگری و کمونیستی در سطح جهانی، ضربات مخرب و مهلکی بر بدن طبقه کارگری در سطح جهانی وارد آورده و اعتبار سوسیالیسم را در انظار میلیون ها نفر از کارگران و زحمتکشان جهان، زیر سؤال برده است.

با کنار هم گذاشتن این دو پدیده متناقض، تنها می توان به یک نتیجه رسید و آن این است که: توده ها آماده انقلابات سوسیالیستی هستند، اما مارکسیست ها در بحران به سر می برند و قادر به دخالتگری و رهبری توده های به اهدافشان، یعنی برکناری بنیادین دولت های سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم، نیستند.





هدف فوری و فوتی کمونیست ها همان هدف همه احزاب پرولتاری است: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا.

این «نهاد» مورد نظر مارکس، امروزه، نهادی جز «حزب پیشتاز کارگری» نمی تواند باشد.

در نتیجه همگرایی مارکسیست ها در عالی ترین شکل آن، متشکل شدن در یک حزب سیاسی کارگری بر محور برنامه سوسیالیستی است که متکی بر علم مارکسیزم باشد. باید تأکید کرد که

توده ها در مبارزات روزمزه خود به آگاهی سوسیالیستی نایل می آیند و به ضرورت انقلاب سوسیالیستی و به زیر کشیدن دولت سرمایه داری پی می برند. حزب پیشتاز کارگری متشکل از افرادی، به قول مارکس، از «قاطع ترین» (کارگران روشن فکر و روشن فکران کارگر) که به دور یک برنامه سوسیالیستی گرد هم می آیند. اعضای این حزب بر محور «مارکسیزم» دور هم گرد نمی آیند، زیرا مارکسیزم یک علم است. مارکسیزم شالوده تئوریک شناخت و تغییر جامعه سرمایه داری است. صحت مارکسیزم همانند هر علم دیگری بر اساس داده های کنونی سنجیده می شود. مارکسیزم مانند هر علمی بر اساس داده های نوین، قابل تغییر و تکامل است. بنابراین فعالان مارکسیست بر محور یک برنامه سوسیالیستی و عملی متشکل می شوند.

اما، امروز شرایط برای ساختن چنین نهادی آماده نیست. بحران اعتبار سوسیالیزم و بحران مارکسیزم و نبود پیشروان کارگری در جنبش کارگری، امروز شرایط را برای دخالتگری مستقیم در راستای انقلاب سوسیالیستی مساعد نکرده است. اما از وضعیت کنونی می توان پلی را برای رسیدن به آن وضعیت ایده آل ایجاد نمود. پیشنهاد ما برای ایجاد این پل برای عبور از آن جایی که هستیم به آن جایی که می خواهیم برسیم، پروژه «احیای مارکسیستی» است. اما، برای آغاز همکاری در چنین پروژه ای، نیاز به یک سلسله مؤلفه هاست. این مؤلفه بر اساس گسست مارکس از نخبه گرایی از یک سو و تخیل

به ریشه های تاریخی و درس گیری مثبت و منفی از تجارب انقلابات قرن بیستم نیز به خودی خود کفایت نمی کند. مارکسیست ها بنا بر گفته مارکس، باید در پراتیک انتقادی و انقلابی مبارزات زنده امروز طبقه کارگر در سطح بین المللی نیز درگیر باشند و در راستای تغییر وضعیت کنونی، دخالت گیری کنند. دخالتگری مارکسیست ها در درون جنبش زنده طبقه کارگر تنها با رویکرد و روش انتقادی-انقلابی و عملی (اراده گری خردمندانه) عملی است. اما، این خود، تنها می تواند بر محور یک برنامه سوسیالیستی تحقق یابد. برنامه سوسیالیستی، نه تنها شامل تئوری و تجارب تاریخی و بین المللی جنبش کمونیستی است، بلکه عمدتاً شامل عمل هدفمند یا اراده گری خردمندانه خود کارگران در مبارزات طبقاتی امروزی آنان نیز می شود. گفته شده است که بدون تئوری انقلابی، انقلاب به پیروزی نمی رسد. منظور این است که تئوری انقلابی بدون برنامه سوسیالیستی نمی تواند پیروزی انقلاب را متحقق سازد. اما خود این تئوری از یک سو، شامل بخش تاریخی و بین المللی، و از سوی دیگر، شامل ب چکیده عملی فعالیت هدفمند خود پرولتاریا می شود. این دو بخش از تئوری است که برنامه سوسیالیستی را شکل می دهد. اما یک طرف و نهاد سوسیالیستی برای محافظت و انتقال برنامه سوسیالیستی ضروری است. زیرا برنامه سوسیالیستی نمی تواند به شکل معلق و بدون ظرف دوام بیاورد و به تدریج زیر فشار ایدئولوژی هیئت حاکم، از میان می رود. در واقع، عالی ترین تجلی انتقال برنامه سوسیالیستی به مبارزات زنده طبقه کارگر وجود یک نهاد انقلابی سوسیالیستی کارگری است. این چگونه نهادی می تواند باشد؟ به قول کارل مارکس در مانیفست کمونیست:

«کمونیست ها از یک سو، یعنی در عمل، پیشرفته ترین و قاطع ترین بخش حزب های طبقه کارگر هر مملکت را تشکیل می دهند، و در واقع بخشی هستند که دیگران را به حرکت در می آورند؛ و از سوی دیگر، یعنی از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که به روشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهایی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می کنند.







های ۱۸-۱۹ نقش تعیین کننده ای در پیشبرد مبارزات ایفا کردند، اما آن مبارزات را در عین حال در محدوده مقاومت های صرفاً اکونومیستی نگه داشتند. مبارزات صنفی و اقتصادی طبقه کارگر هیچگاه منجر به رهایی نهایی آن طبقه نشده، که برعکس آن جنبش ها را نهایتاً تحت نفوذ عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داده اند. در نتیجه جنبش سیاسی طبقه کارگر مجبور شد که از این مادر به طور قاطع و نهایی برش کند.

از طرف دیگر، جنبش سیاسی طبقه کارگر محصول تاریخی دموکراسی خرده بورژوازی بوده است. از میان جناح چپ رادیکالیزم ژاکوبین ها، گروهی برخاست و در مقابل مدافعان انقلاب بورژوازی و عوام فریبی های بورژوازی مبنی بر «برابری» و «برادری» را افشا کرد. اولین نظریات سیاسی طبقه کارگر توسط بابوف و همراهانش در انقلاب کبیر فرانسه ظنن افکند. مارکس و انگلس نیز خود در ابتدا به عنوان همکاران مطبوعات و جنبش چپ افراطی دمکراتیک خرده بورژوازی ظاهر شدند. لاسال و ویلهم لیکنشت با انشعاب از نیروهای دمکرات رادیکال «مردم گرایان»، نخستین سازمان های سوسیال دمکرات را در آلمان بنیاد نهادند. پلخانف، پدر «مارکسیزم روسی»، و پایه گذار جنبش سیاسی کارگری روسیه در ابتدا عضو سازمان مردم گرای «زمین و آزادی» بود. در انگلستان بنیان گذاران جنبش سیاسی کارگری اکثراً از درون رادیکالیزم خرده بورژوازی بیرون آمدند.

همان طور که سندیکالیزم، جنبش کارگری را محدود می کرد، رادیکالیزم خرده بورژوازی نیز خود را نهایتاً در خدمت منافع تولیدکنندگان کوچک مستقل قرار داد. عقاید خرده بورژوازی رادیکال قرن ۱۹، طبقه کارگر را برای مبارزه پیگیر از منافع ویژه خود نهایتاً باز داشت.

مارکس پس از توضیح و طرد عقاید سوسیالیست های ارتجاعی، فئودالی، بورژوازی و غیره، در مانیفست کمونیست، مشخصاً برخوردهایی به سوسیالیست های رادیکال، سوسیالیست هایی که در واقع در مبارزات کارگری شرکت داشتند، می کند (خود او حتی تحت تأثیر برخی از بخش های عقاید سوسیالیستی رادیکال در پیش

گرایی (یعنی سوسیالیزم از بالا)، در جنبش سوسیالیستی است. در زیر تلاش می شود که خطوط کلی این مؤلفه ها ترسیم گردد. به اعتقاد ما، پذیرش این مؤلفه ها می تواند زمینه اولیه را برای آغاز روند همسویی مارکسیست ها جهت رسیدن به هدف نهایی یعنی وحدت بر حول محور یک برنامه سوسیالیستی، فراهم آورد.

این چهار مؤلفه معرف گسست کارل مارکس از سوسیالیست های زمان خود از یک سو، نتیجه تجارب عملی جنبش کارگری در زمان او از سوی دیگر بوده است. مؤلفه های اول، دوم و سوم (سوسیالیزم به مثابه علم و سوسیالیزمی «از پایین» و دمکراتیک)، بیانگر گسست او از سوسیالیست های «از بالا» (بابوف، سن سیمون و سوسیالیست های تخیلی) است. همچنین مؤلفه اول (رد مفهوم ایدئولوژی) عمدتاً تعیین تکلیف مارکس با پیشینه خود در هگلی های جوان (برونو بائر و لودویگ فوئرباخ) بوده است.

مؤلفه چهارم (رادیکال بودن سوسیالیزم)، نیز شامل تجربه نبردهای کارگری در نهادهای خودجوش کارگری مانند اتحادیه های کارگری، و نقش کمونیست ها در سازماندهی انقلاب سوسیالیستی و نبرد علیه دولت سرمایه داری به ویژه تجربه کمون پاریس ۱۸۷۱ بوده است.

پیش از جمع بندی مؤلفه ها، تلاش می کنم در مورد ریشه های تاریخی آن ها توضیح بیشتری ارائه دهم.

### ریشه تاریخی گسست مارکس از نخبه گرایی و تخیل گرایی

جنبش سیاسی کارگری از یک سو از درون رادیکالیزم خرده بورژوازی و از سوی دیگر از سازمان های خود انگیخته اتحادیه ای سر بیرون آورده است. چنان چه مادر این نوزاد را اتحادیه های کارگری بنامیم، پدر آن رادیکالیزم خرده بورژوازی بوده است. اما، این نوزاد در روز نخست تولد خود هم از مادر و هم از پدرش به طور قاطع جدا شد.

زیرا گرچه جنبش های خود بخودی طبقه کارگر در قرن





بنابراین گسست کارل مارکس در حوزه سوسیالیسم از این نخبه گرایان، یکی از اولین قدم هایی بود که سوسیالیست مارکسیستی را شکل داد.

قدم بعدی در ارتباط با گسست از سوسیالیست های به اصطلاح «ناکجاآبادی» یا سوسیالیست های تخیلی بود. این عده، مانند «سن سیمون»، برخلاف سوسیالیست های خرده بورژوا بر این اعتقاد بود، که اصولاً انقلاب به درد نمی خورد، انقلاب چیزی است که هرج و مرج ایجاد می کند و کشتار به دنبال می آورد. او استدلال می کرد که چه لزومی دارد که ما به این روش های افراطی دامن بزنیم، و این که باید راه هایی یافت که از انقلاب پرهیز شود. راه هایی که سن سیمون مد نظر داشت، این بود که یک عده خیرخواه، یک عده سوسیالیست هایی با امکانات مالی، یک دنیای ایده آل ای (یک ناکجاآبادی) می سازند که به شکل مسالمت آمیز از طریق مذاکرات از بالا، از طریق ایجاد رفاه های اجتماعی، از طریق نخبگانی که امور را در دست داشته و تنظیم می کنند، سوسیالیسم به تدریج قدم به قدم و مرحله به مرحله ساخته می شود. یعنی به شکل مسالمت آمیز با تجددخواهی و مدرنیسم، روشنفکران دور هم جمع می شوند و معقولانه بدون انقلاب و شلوغ کاری و کشتار، به سوسیالیسم می رسند.

مارکس با این نظریه هم برخورد کرد، نه تنها با این نظریه برخورد کرد، بلکه با نظریات مشابه این ها که از طریق «رابرت اوین» در بریتانیا کبیر مطرح شده بود، برخورد کرد. این قبیل «سوسیالیست های تخیلی»، یک سلسله اقداماتی (چه بسا مؤثر) هم انجام دادند. مثلاً در «لانارک» در اسکاتلند، «رابرت اوین» که خودش یک سرمایه دار بود، کارخانه هایی ایجاد کرده بود که کارگران نیروی کار خود را نمی فروختند و داوطلبانه در ازای رفع نیازهایشان کار می کردند. یعنی استثمار نمی شدند و حقوق بالاتر از حقوق سایر کارگران به آن ها می داد و تولیدات هم تاحدودی خیلی خوب پیش می رفت. اما در این تجمعات خلاقیت فردی کارگران به رسمیت شمرده نمی شد. همه باید یک شکل می بودند و یک جور لباس می پوشیدند و یک جور سر کار می رفتند و یک فرهنگ را اتخاذ می کردند. این مسأله ای بود که

قرار داشت). مارکس به عقاید سوسیالیستی رادیکال با دید انتقادی- انقلابی برخورد می کند. و در وهله نخست با توجه به سوسیالیست هایی که از پیشینه خرده بورژوازی رادیکال بیرون آمده، یعنی گرایش هایی که عمدتاً در انقلاب کبیر فرانسه ظاهر گشتند، و دور شخصی به نام «بابوف» (جناح چپ ژاکوبین ها) آغاز شد و سال ها بعد توسط «بلانکی» ادامه یافت، برخورد می کند. این ها از سوسیالیست های رادیکالی بودند، که پس از مشاهده شکست انقلاب کبیر فرانسه به یک سلسله عقاید رسیدند. جناح چپ ژاکوبین ها به رهبری «بابوف»، استدلال می کردند که اصولاً طبقه کارگر به طور اعم کلمه قادر به انقلاب دیگر نیست، زیرا در عمل در انقلاب کبیر فرانسه شکست خورده است. جناح راست ژاکوبین ها از طبقه کارگر استفاده کرد، ولی نتوانست طبقه را به پیروزی برساند و باید روش دیگر اتخاذ کرد. بنابراین، از نقطه نظر «بابوف»، راه حل کمونیست ها این باید باشد که انقلاب توسط عده ای نخبه و خیره در امور سوسیالیستی، سازمان یابد. این نخبگان سوسیالیست از طرق مختلف، با ابزار مختلف، کارهای تروریستی و یا کارهای رادیکال، به یک حدی می رسند که دولت سرمایه داری را سرنگون می کنند و خودشان (بدون طبقه کارگر) به یک «دیکتاتوری موقت»، یا «دیکتاتوری آموزنده»، مبادرت می کنند. یعنی این نخبگان سوسیالیست که از فعالین کمونیستی و سوسیالیستی هستند، می آیند و خودشان رأساً قدرت را به دست می گیرند.

یکی از برخوردهای اولیه کارل مارکس با این نظریه بود. مارکس این گرایش را مورد انتقاد سخت و بی رحمانه قرار داد و توضیح داد که از طریق عملیات کودتا جویانه و متکی به یک عده نخبه، ما انقلاب سوسیالیستی را نمی توانیم به ثمر برسانیم. این درواقع نقض غرض است. اصولاً اتکای ما کمونیست ها به توده های کارگر است. اگر کارگران در انقلاب شرکت نکنند واضح است که نخبه به جای کارگران نمی توانند انقلاب را به سرانجام برسانند (به قول مارکس رهایی طبقه کار باید به دست خود طبقه کارگر صورت گیرد). مارکس یک انتقاد بی رحمانه به این مواضع نخبه گریانه کرد.



شود.» (خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست ها).

«در حالی که از یک سو، سوسیالیزم تخیلی و مکتبی که کل جنبش را تابع یکی از لحظه های آن می کند، و فعالیت مغزی فضل فروشان را به جای تولید اجتماعی می نشاند، مبارزه انقلابی طبقات را با همه ضرورت های آن حذف می کند و در حالی که این سوسیالیزم مکتبی در باطن کاری جز ایده آلیزه کردن جامعه موجود انجام نمی دهد... این سوسیالیزم را پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار می کند... پرولتاریا بیش و پیش تر به گرد سوسیالیزم انقلابی، به گرد کمونیزم که برای آن بورژوازی نام بلانکی را اختراع کرده است، جمع می شود. این سوسیالیزم همانا اعلام تداوم انقلاب است. همانا اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا همچون نقطه لازم گذار به الغای کلیه روابط اجتماعی که متناظر این روابط تولیدند، به انقلاب در همه ایده هایی که نتیجه این روابط اجتماعی اند.» (مبارزه طبقات در فرانسه- کارل مارکس- نوامبر ۱۸۵۰)

#### مؤلفه های احیای مارکسیستی

**مؤلفه اول:** سوسیالیزم مارکسیستی، یک علم است. نه یک آرمان، نه یک مدل، ایندولوژی جامد یا الگوی پیش ساخته برای تحمیل به یک جامعه از بالا. سوسیالیزم مارکسیستی مانند هر علم دیگری از تحلیل مشخص از واقعیت موجود حرکت می کند و پویا است. سوسیالیزم مارکسیستی متکی بر برنامه ای برای تغییر و دگرگونی جامعه سرمایه داری است. سوسیالیزم مارکسیستی، از پراتیک زنده و نقد انتقادی-انقلابی توده های تحت ستم به جامعه شان آغاز و برنامه ای برای تغییر جامعه موجود و استقرار جامعه نوین، تدوین می کند. سوسیالیزم مارکسیستی در واقع علم شناخت و تغییر جامعه سرمایه داری است. علمی است که برای از میان برداشتن وجه تولید سرمایه داری و جایگزینی آن با وجه تولید نوین سوسیالیستی در راستای به وجود آوردن رفاه اجتماعی برای تمام مردم جهان (در فرماسیون سوسیالیستی، طبقه اجتماعی و در نتیجه دولت از میان رفته، با محوریت قانون ارزش، کالا جای خود را به ارزش مصرف و فرآورده های کار می دهد، مالکیت بر ابزار تولید جامعه خصلت

مارکس به آن اعتراض داشت و این روش را ارتجاعی نامید و اصولاً علیه این سوسیالیست های تخیلی قدعلم کرد و این ها را مردود اعلام کرد.

یک وجه اشتراک هم تمام این سوسیالیست های خرده بورژوا و تخیلی باهم داشتند و آن هم این بود که کاملاً برخوردارهای غیردموکراتیک در نحوه ساختن سوسیالیزم ایده آل خود داشتند. در واقع، این ها نخبگانی بودند که می خواستند به جای طبقه کارگر قدرت را بگیرند و یا کسانی بودند که در واقع خلاقیت فردی طبقه کارگر را به رسمیت نمی شناختند. آن ها تصور می کردند که باید طبقه کارگر در غالب های مشخص، الگوهای مشخصی که این ها مدنظر داشتند جای بگیرند، تا به سوسیالیزم برسند. از این رو مارکس به این ها سوسیالیست های تخیلی خطاب کرد.

بنابراین تاریخچه «سوسیالیست مارکسیستی»، مترادف است با گسست از عقاید خرده بورژوایی، عقاید نخبه گرایی، عقاید تخیلی، عقاید مدرنیزم یک عده روشنفکر. تمام این موضوعات که مارکس، براساس مؤلفه های سوسیالیزم، به تفصیل در نوشته های متعدد همواره تا آخر عمر خود به این طرز ساختن سوسیالیزم، برخورد انتقادی- انقلابی داشته است.

مارکس و انگلس از نخستین کمونیست هایی بودند که در سطح نظری و سیاسی از رادیکالیزم خرده بورژوایی، سازمان خود را جدا ساختند. آنان در سال ۱۸۵۰ در مورد سازمان های خرده بورژوا رادیکال چنین نوشتند:

«... هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، به سوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد. آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود... و به سود خرده بورژوایی رادیکال و به ضرر کامل پرولتاریا تمام می

اختلاف در ملیت، زبان، نژاد، باور دینی و غیره. مارکسیزم واقعی، اعتقاد به ورود آگاهی سوسیالیستی از خارج جنبش کارگری، از سوی عده ای روشنفکر به درون طبقه کارگر، ندارد. درست بر خلاف این برداشت رایج در درون چپ سنتی، مارکسیزم اعتقاد دارد که آگاهی سوسیالیستی در درون خود طبقه کارگر به وجود می آید و رهبران عملی خود کارگران، رهبران واقعی آن ها هستند و نه ناجیان پر مدعایی که کوچکترین ارتباطی با جنبش کارگری ندارند و صرفاً خود را قیم کارگران می دانند.

مارکسیزم بر اساس نقد سوسیالیزمی از پائین است و نخبه گرا نیست. پیشگام انقلابی مورد نظر مارکس به مفهوم جایگزین کردن عده ای از بیرون از طبقه به درون جنبش کارگری و کسب قدرت سیاسی، مطلقاً نیست

مارکسیزم با آغاز از پراتیک انتقادی- انقلابی توده ها زحمتکش و همه کسانی که در تولید اجتماعی شرکت می کنند، بر اساس پراتیک این عده است که قصد دارد جامعه را به سوسیالیزم رساند. مهندسی اجتماعی و الگو سازی که عده ای «دانشمند» و «استاد» طرح می دهند، ضد این دیدگاه است. مارکس می گوید باید از پراتیک انتقادی-انقلابی انسان های واقعی جامعه سوسیالیستی را ساخت. سوسیالیزم مارکسیستی از پائین است و ربطی به دیکتاتوری افراد خیرخواه و از بالا ندارد. مارکسیزم به انسانی یک دست و ایدئولوژیک اعتقاد ندارد. مارکس بر این اعتقاد است که تنها راه رسیدن به سوسیالیزم این است که انسان ها در تمام حوزه ها سرنوشت خود را بدست بگیرند، از جمله حوزه اقتصادی. سوسیالیزم همه ابعاد جامعه مدنی را در بر می گیرد. بدیهی است که حامل تاریخی آن مبارزات طبقه کارگر است، ولی تصویر جامعه سوسیالیستی که ارائه می دهد: الغای کل طبقات است (از جمله خود پرولتاریا). دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا ابزاری است برای الغای تمام طبقات. یعنی رسیدن همه انسان ها به جامعه سوسیالیستی، و نه صرفاً طبقه کارگر. طبقه کارگر تنها رسالت انقلابی را به عهده دارد چون در منطق مبارزاتی اش به این نتیجه می

اجتماعی و جمعی یافته، نظارت بر امور جامعه دمکراتیک و از سوی مردم است).

سوسیالیزم علمی و معقول (راسیونال) است. از نا کجا آباد آغاز نمی کند. قالبی برای نجات بشریت ندارد. مارکس می گوید: ما امروز می بینیم که مبارزات کارگران به خاطر منطق مبارزاتش دارد به نتیجه سوسیالیستی می رسد. سوسیالیزم از دل جنبش کارگری به وجود می آید. پرولتاریا در نبردهای پی در پی طبقاتی، خودش را تغییر می دهد. این پرولتاریا که امروز می بینیم و به زعم برخی نخبه گرایان، «بی سواد» و «بی رمق» اند، به قول مارکس خود «در نبردهای پی در پی» طبقاتی اش به آگاهی رسیده و خود را «شایسته سلطه سیاسی» خواهد کرد.

مارکس نشان می دهد که چگونه با حرکت از واقعیت های تلخ موجود باید تشخیص داد در درون آن چه گرایشاتی موجود هستند. و این گرایشات کجا می رود و آن گرایشاتی که این وضعیت را فراتر می رود با مداخله توسط کمونیست ها (حزب پیشتاز کارگری) آگاهانه تقویت باید بشود. بر اساس تحقق چه مطالبتی در زندگی امروزی طبقاتی ما می توانیم در نبردهای پی در پی طبقه کارگر را شایسته سلطه طبقاتی کنیم. علمی بودن آن در این است که بر اساس وضعیت موجود این تحولات را باید انجام دهم

**مؤلفه دوم:** سوسیالیزم مارکسیستی مرتبط به جنبش کارگری است و از پایین صورت می گیرد. «نخبگان» و «تنورسین» های پر مدعای روشنفکر و بی ارتباط به جنبش کارگری را به رسمیت نمی شناسد. نخبه گرایی را محکوم می کند. روشنفکرانی که گمان می کنند می توانند به جای توده های زحمتکش تصمیم بگیرند و نقش آموزگار را ایفا کنند، بدون آن که خود آموزش دیده باشند، مردود می شمارد. مارکسیزم اصیل اعتقاد بنیادی به اصل خود- رهایی کارگران دارد. مارکس به درستی می گوید «رهایی طبقه کارگر، باید به دست خود کارگران تحقق یابد». مارکسیزم به خلاقیت فردی کارگران و تمام جامعه احترام می گذارد. سوسیالیزم مارکسیستی، اساس تمایز را جایگاه طبقاتی می داند، نه



**مؤلفه سوم:** سوسیالیزم مارکسیستی کاملاً دمکراتیک است. به تشکل های مستقل کارگری و حقوق دمکراتیک برای همه مردم اعتقاد دارد. به حق گرایش و حق ابراز نظر برای تمام مردم جامعه پایبند است. مارکسیزم اصیل معتقد است که امر گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم، بدون رعایت و اجرای دمکراسی ای به مراتب عالی تر از دمکراسی صوری بورژوایی، عملی نیست. یعنی دمکراسی سیاسی، ادغام با دمکراسی اقتصادی (دست یافتن به برابری سیاسی و اقتصادی برای کل جامعه). آزادی بیان و مطبوعات و حقوق دمکراتیک شامل حال همه مردم خواهد بود و نه صرفاً حزب، عده ای معدود و یا طبقه ای خاص. سوسیالیزم مارکسیستی خواهان هیچ گونه برخورد از بالا و تبعیض با توسل به زور و «دیکتاتوری» بر جامعه نیست. مفهوم «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نزد مارکس، از سوی بورژوازی و خرده بورژوازی، و به ویژه استالینیست ها دستخوش تحریف شده است. مقصود مارکس از دولت «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، اعمال «دیکتاتوری» (به مفهوم تحریف شده کنونی آن، یعنی استبداد) بر کل جامعه نیست، منظور او داشتن «حق وتو» در جامعه است، نه اعمال استبداد. یعنی آن واژه به مفهوم اعمال عالی ترین دمکراسی است که تاریخ به خود دیده است. بر خلاف دمکراسی بورژوایی که همانا دیکتاتوری و اعمال اراده اقلیتی است بر اکثریت مردم زحمتکش، اعمال دمکراسی کارگری (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) تنها شکلی از حکومت است که می تواند حقوق همه مردم حتی مخالفان خود را تحقق بخشد. اما، پس از سرنگونی نظام سرمایه داری و دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم، دولت کارگری نوین (حکومت شورایی)، در مقابل تدارک و قصد بازگشت نظام سرمایه داری توسط یک اقلیت کوچک از جامعه و دستگاه سرکوبش (مانند پلیس و شبکه اطلاعاتی آن)، ایستادگی می کند و قاطعانه از حقوق به دست آمده از سوی اکثریت جامعه دفاع می کند و اجازه بازگشت سرمایه داری و دستگاه سرکوبگر را نخواهد داد.

سوسیالیستی است دمکراتیک. سوسیالیزم به زور سر نیزه هرگز ساخته نمی شود. سوسیالیزمی است که به تشکیلات مستقل کارگری اعتقاد دارد. مارکس از اولین سوسیالیست هاست که از تشکلات مستقل کارگری دفاع می کند یعنی از اتحادیه کارگری. هر چند برای بهبود وضعیت موجود تلاش می کنند اما اینها تنها سازمان هایی است که طبقه کارگر از وضعیت کنونی می تواند یک گام به آگاهی فراتر سوق دهند. مارکسیزم اعتقاد به مداخلات آگاهانه دارد. مفهوم پیشگام از دید مارکس این نیست که عده ای «لیدر»، «استاد» و «نخبه» باید در راس جنبش کارگری قرار گرفته و به بقیه آموزش دهند، بلکه نظر مارکس این بود که با شناخت از واقعیت موجود و گرایشات موجود بر اساس تحلیل علمی و شناخت علمی است که پیشروان کمونیستی با مداخلات آگاهانه در این وضعیت موجود کار می کند و آنرا گام به گام به سوی انقلاب سوسیالیستی سوق می دهند. این نقش پیشگام از دیدگاه مارکس بود. یعنی مداخله در وضعیت موجود و به محور مطالبات خود کارگران گام بعدی را نشان دادن است. کمونیست های پیشرو در صف مقدم جبهه سرمایه داری قرار گرفته و عزم و جزم کرده ترین عناصر هستند و مزیتشان به سایرین است که چشم انداز و هدف نهایی را درک می کنند. مارکس می گوید کمونیست ها جنبشی جدا از جنبش طبقه کارگر ایجاد نمی کنند. در آن جنبش همانطور که هست مداخله می کنند. اعتقاد به حق گرایش و انتقال دمکراتیک دارد

در بین المللی اول حق گرایش به رسمیت شده است. طرفداران پرودن و باکونین و حتی سوسیالیست ها بودند که مخالف مارکس بودند. حق همه برسمیت شناخته.

همه انسان ها باید مداخله کنند و نه صرفاً طبقه کارگر. انقلاب سیاسی یعنی تسخیر قدرت توسط پرولتاریا و شورای کارگری صورت می گیرد، اما انقلاب اجتماعی در راستای ساختن سوسیالیزم توسط تمام آحاد جامعه باید انجام گیرد. و این شدنی نیست مگر درگیر کردن همه جامعه در تصمیم گیری و پخش قدرت سیاسی در تمام سطوح جامعه در میان تمام اقشار زحمتکش جامعه.

**مؤلفه چهارم:** سوسیالیزم مارکسیستی رادیکال و انقلابی



## پیام سارا قاضی به سمینار کلن

توضیح: پیام سارا قاضی، از فعالین گرایش مارکسیست های انقلابی ایران که در روز دوم سمینار به زبان انگلیسی از سوی وی قرائت گردید.

رفقای عزیز،

بعضی از ما امروز در کلن و تعدادی نیز از راه دور گرد هم آمده ایم تا شاید بتوانیم در زمینه پیشبرد مبارزات طبقاتی در سطح بین المللی به طبقه کارگر ایران در مبارزات با رژیم سرمایه داری ایران و امپریالیزم کمک کرده و صدای آن ها باشیم..

در این راستا، یکی از جنبه های مهم این فعالیت بین المللی می باید در جهت پشتیبانی از کارگران زن و زنان زحمتکش بسیار تهیدست باشد.

دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران هر روز در عمل نشان می دهد که زنان ایران را به طور کلی و زنان کارگر و زحمتکش ما را به طور اخص، از دشمنان خطرناک خود به شمار می آورد. این رژیم که در گذشته ای نه چندان دور، با تحریم های اقتصادی کشورهای امپریالیستی آمریکا و اروپا در سطح بین المللی منزوی و از نظر اقتصادی به لبه پرتگاه نزدیک گردید، با نقشه روی کار آوردن شخصی مانند روحانی به ریاست جمهوری که می توانست نظر رهبران کشورهای غربی را به دید نسبتاً مثبتی نسبت به رژیم تغییر دهد با تبلیغات دروغ و تحمیق توده ها در دوران انتخابات به قدرت رسانید تا با خوش رقصی برای رهبران این کشورهای امپریالیستی تدریجاً از حمایت آن ها برخوردار شود و خود را از سقوط حتمی نجات دهد.

اما در داخل کشور، خوش رقصی دوران انتخابات به محض روی کار آمدن حکومت روحانی خاتمه یافت و آشکار گردید که این خامنه ای و اقتدارگرایان هستند که در پشت چهره روحانی قرار دارند و طولی نکشید که سرکوب مستقیم مردم فقیر و زحمتکش شروع شد (شما حتماً از اعدام ها و حلق آویز کردن مردم که تقریباً روزانه در ایران اتفاق می افتد با اطلاع هستید؛ ظرف ۳ یا ۴ ماه بیش از ۲۶۰ نفر اعدام شده اند). در این راستا، جمهوری اسلامی ایران روزانه به دنبال طرح قوانینی است که زنان ما را هر چه محدودتر و از نظر اقتصادی

است. خود- رهایی کارگران را از چارچوب قانونی فراتر می برد. اعتقاد به درهم شکستن ماشین دولت سرمایه داری دارد. مبارزه سیاسی را در خیابان ها، اعتصابات و انقلابات جستجو می کند و نه در اتاق های در بسته تجمعات روشنفکری بی ارتباط به جنبش های زنده ضد سرمایه داری. آن ها برای تسخیر قدرت و سازمان دهی اعتصاب عمومی و مسلح کردن توده ها برای قیام توده ای و سرنگونی دولت سرمایه داری، تدارک می بیند.

مارکسیزم انقلابی است، و به حرکت دادن توده ها اعتقاد دارد. انقلاب چیزی جز آمدن توده ها به خیابانها نیست. مارکسیزم اعتقاد به فراتر رفتن از نهادهای قانونی موجود، دارد. مارکسیزم به در هم شکستن ماشین دولتی، اعتقاد دارد. مارکس از کمون پاریس ۱۸۷۱ چنین درس می گیرد توده ها با استفاده از دستگاه دولتی موجود نمی توانند به سوسیالیزم برسند. پرولتاریا باید دستگاه دولت بورژوازی را باید درهم شکند. مارکسیزم اعتقاد به یکی شده قوه مقننه و قوه مجری و قوه قضایی دارد. قانون گذاران باید قوانین را اجرا کنند و نه عده ای بوراكرات اداری، استاد دانشگاه و متفکر. یعنی بوروکراسی دولتی باید از میان رود. مارکس می گفت که انجمن های آزاد توده های تولید کنندگان مستقل باید جامعه را سازمان دهند. انقلاب روسیه ۱۹۱۷ این شکل قدرت را در سازماندهی شوراهای کارگری پیدا کرد.

مارکسیزم همچنان اعتقاد دارد که سوسیالیزم از لحاظ اقتصادی یک امر ملی نیست، بلکه باید در سطح بین المللی ساخته شود. مارکس ادعا داشت که اگر سوسیالیزم در سطح بین المللی تحقق نیابد، آن به مفهوم «بازگشت به کثافات کهن» است، زیرا بورژوازی پدیده ای است بین المللی. اگر کمونیزم در سطح بین المللی برقرار نشود، این به مفهوم توزیع کردن فقر است. یعنی فقر را برابر کردن. انقلاب کارگری سوسیالیستی حتی در یک کشور عقب افتاده نیز می تواند رخ دهد، اما ساختن سوسیالیزم باید در سطح بین المللی تحقق یابد.



در چنین شرایطی، مسلماً وضع زندگی کارگران زن که پیش از کارگران مرد شغل خود را از دست می دهند، دردناک تر و میزان بیکاری، فقر و گرسنگی در میان زنان و کودکان خیابانی مرزی ندارد. در چنین شرایطی که مادری برای سیر کردن شکم کودکش عاقبت به تن فروشی روی می آورد، مسئولین جزایی کشور، حکم اعدام او را اغلب به شکل سنگسار می دهند. در شهرهای کوچک و روستاها که اکثراً مردم همدیگر را می شناسند، خانواده های فقیر برای گذران زندگی دختران کم سن و سال خود را می فروشند. به گزارش بخش فارسی دویچه وله در ۱۸ سپتامبر امسال، با رسیدن نرخ تورم به ۴۰ درصد، خانواده های زیادی توان فرستادن کودکان خود به مدرسه را ندارند و در نتیجه تبعیض میان فرزندان خانواده های فقیر و ثروتمند در امر آموزش نیز افزایش یافته است. البته دختران خانواده های فقیر از اولین کودکانی هستند که حق تحصیل از آنان سلب می گردد.

در استان های شمال، جنوب، شرق و غرب کشور این رژیم به حدی از خیزش و قیام در میان آنان در هراس است که نیروهای مسلح خود را در خیابان های شهرهای این استان ها آورده و مردم را تحت نظر دارد؛ تو گویی که در آن مناطق حکومت نظامی برقرار است. در این راستا همه چیز و هر عملی تحت کنترل و نظارت قرار دارد. نیروهای مسلح رژیم حتی از تحصیل دختران و زنان جوان این مناطق جلوگیری می کنند. هر گونه آموزش ممنوع است حتی آموزش زبان محلی. در نتیجه امکان پیشرفت و استخدام این زنان به علت بیسوادی غیر ممکن شده و تنها راه ادامه زندگی ازدواج است. بنابر آمار رسمی کشور ظرف ۵ سال رقم ازدواج دختران زیر سن ۱۵ سال از ۳۳۳۸۳ در سال ۱۳۸۵ به ۳۹۸۳۱ در سال ۱۳۹۰ افزایش یافته است. جمهوری اسلامی ایران با بیسواد نگاهداشتن توده های عظیم زنان کارگر در سطح کشور و در نتیجه اجبار آن ها به ازدواج های ناخواسته، سعی در ایجاد خفقان با محبوس کردن آن ها در خانه و در نتیجه سرکوب قدرت مبارزاتی زنان علیه نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی را دارد.

از این رو، ضروری است که در پشتیبانی از مبارزات کارگران ایران، به طور مداوم از وضعیت کارگران زن یاد نموده و موقعیت خاص آنان را در بحث ها، تظاهرات و شعارهای خود علیه جمهوری اسلامی ایران بگنجانیم.

محکوم تر به زندگی ای متکی به یک مرد کند. این رژیم در طول این ۳۵ سال حیات خود، در هر مقطعی که ممکن دیده است، سعی در محدود کردن حقوق قانونی و اجتماعی زنان نموده.

در ایران امکان درس خواندن برای یک دختر جوان در رشته تحصیلی مورد نظرش را مسئولین امر محدود کرده و از راه های مختلف از ادامه تحصیل عالی دختران جلوگیری می کنند. اما اخیراً حتی جان این دختران در دانشگاه ها و خیابان های شهری که در آن زندگی می کنند هم محفوظ نیست. این، در کنار قتل های ناموسی است. اما در دوران روحانی قوانین خشونت و ستم جنسی ابعاد وحشتناکی به خود گرفته و آینده بسیار تیره تری را برای آنان ترسیم می کند که از دو جهت برای انسان های قرن ۲۱ قابل درک و تحمل نیست و آن قانون مجاز ساختن ازدواج دخترخوانده با پدرخوانده اش است.

قانون ازدواج با فرزندخوانده که در اصل به ازدواج فرزندخوانده دختر با پدرخوانده اش بر می گردد، در درجه اول، زندگی بسیاری از زنان ما را از کودکی، یعنی از سنین پیش از بلوغ جنسی به نابودی می کشد. این دختران از سنین بسیار پایین آلت دست مردانی قرار می گیرند که قرار است به چشم پدری به آن ها بنگرند. این قانون حتی به طور کلی برخلاف عرف و اخلاق جاری مردم ایران است. دیگر این که این کودکان (پسر یا دختر) اغلب از خانواده های فقیر و زحمتکش می آیند و به فرزندخواندگی در آمدن یک تور امنیتی بود تا به سن بلوغ برسند. این قانون در واقع بستن شمشیر از رو نسبت به زنان و به خصوص زنان طبقه کارگر ایران است.

دوران تحریم اقتصادی، وزن سنگین خود را بر پشت طبقه کارگر ایران نهاد. به طور متوسط ۳۰۰٪ بالا رفتن ارزش دلار در برابر تومان، کاهش مواد غذایی، دارو، مواد بهداشتی و غیره خود به تنهایی کل کارگران و زحمتکشان ایران را به فقر مفرط کشید؛ حتی آنانی که توانسته بودند شغل خود را حفظ کنند؛ حال تصور کنید که وضع آنان که کار خود را از دست دادند به چه شکلی در آمده؛ هر گوشه ای از خیابان های شهرهای بزرگ ایران را کارگران بیکار و کودکان گرسنه پر کرده اند. آمار اخیر حاکی از این است که سن دختران خیابانی به ۱۷ سال تقلیل یافته است.



## ما کجا می ایستیم؟

موضع مارکسیست های انقلابی در صورت حمله نظامی  
امپریالیزم علیه کشورهای توسعه نیافته

مازیار رازی (گرایش مارکسیست های انقلابی ایران)

در این سمینار (۲۲ نوامبر ۲۰۱۳، کلن) مایلم که مختصراً به موضوع بسیار مهمی پردازم که هم اکنون پیش روی چپ انقلابی در سطح جهانی قرار گرفته است. این موضوع، هم در ارتباط با چپ انقلابی اروپا فوق العاده مناقشه انگیز بوده، و هم در درون جنبش سوسیالیستی سایر کشورهای که در شرف حمله نظامی از طرف امپریالیست ها قرار دارند، به اغتشاش و آشفتگی بزرگی انجامیده است. برای برجسته کردن سطح این ناسازگاری و آشفتگی، تنها به ذکر یک مورد اکتفا خواهم کرد (البته موارد مشابه بسیاری در سال های اخیر نظیر ایران، لیبی و عراق نیز وجود داشته است). دو ماه پیش، ایالات متحده آمریکا تهدید به حمله نظامی علیه سوریه کرد. بلافاصله در درون «چپ» جهانی، دو موضع متناقض به وجود آمد. از یک سو، برخی (به طور مستقیم یا غیرمستقیم) به دفاع از مداخله ایالات متحده پرداختند. از سوی دیگر، همزمان، برخی (به طور مستقیم یا غیرمستقیم) رژیم اسد را مورد پشتیبانی قرار دادند. این مواضع متناقض نه فقط هرگونه اتحاد عمل به وسیله «چپ» جهانی را به دو نیمه تبدیل کرد، بلکه همچنین به آشفتگی فراوانی در میان کارگران سوسیالیست کشورهای های تحت حمله به وجود آورد، یعنی آن ها نمی دانستند که چگونه این رفتار متناقض متحدین خود در غرب را به قضاوت بنشینند. ریشه های این آشفتگی و اغتشاش، در عدم به روز کردن تحلیل مارکسیستی از دوره کنونی امپریالیزم و ماهیت بورژوازی در کشورهای توسعه نیافته قرار دارد.

خط سنتی مارکسیست ها در دفاع از یک دولت تحت ستم در برابر دولتی ستمگر، در طول عصر کلاسیک امپریالیزم، یعنی اوایل قرن بیستم، به وجود آمد. در این برهه، به دلیل آن که سرمایه داری انحصاری اساساً با یک بحران مداوم انباشت سرمایه رو به رو بود، برای حل این بحران و نیاز عینی خود، روی صادرات سرمایه و کالاهای مانوفاکتوری متمرکز شد. این مترادف است با مواد خام ارزان برای کشورهای متروپل. در عصر

امپریالیزم، در برخلاف دوره قبل، فرایندهای مستقل انباشت سرمایه در کشورهای پیرامونی تماماً متوقف و ورشکسته می شوند، پیشه وران به کارگران مزدی در صنایع مواد خام امپریالیست ها مبدل می گردند. در این دوره ما شاهد ظهور یک «بورژوازی ملی» در تقابل با یک «بورژوازی کمپرادور» که در سطح سیاسی به وسیله امپریالیزم خلق گردیده، هستیم. امپریالیزم برای کنترل کامل بر بازار داخلی کشورهای پیرامونی، به قدرت دولتی منطقه ای برای تحمیل اراده خود و ممانعت از «بورژوازی ملی» نیاز داشت.

تمامی مواضع کمینترن و لنین و تروتسکی در دفاع از «بورژوازی ملی» در برابر امپریالیزم، به این برهه مرتبط است.

با این حال، از زمان جنگ جهانی دوم، وضعیت امپریالیزم تغییر یافته است. پس از دهه ۱۹۵۰، امپریالیزم وارد یک انقلاب صنعتی دائمی گردید. مداخلات امپریالیزم در این دوره، به ظهور یک نوع ویژه از سرمایه داری انجامیده؛ به عنوان مثال شکل معیوب و غیرعادی سرمایه داری در ایران. در این عصر، مطابق با مرحله امپریالیزم، حکومت هایی که به لحاظ سیاسی یا مستقیماً وابسته بودند، به حکومت هایی با حاکمیت غیرمستقیم مبدل می شوند. موقعیت این کشورها، از مستعمره (در دوره کلاسیک امپریالیزم) به کشورهای شبه مستعمره (عصر سرمایه داری پسین) تغییر یافت. امپریالیزم دیگر نیاز به کشورهای واپس مانده برای صادرات سرمایه از کشورهای متروپل ندارد؛ در عوض این کشورها را برای جذب مازاد ابزار تولید آماده می کند. در این دوره، «بنیاد فورد» که اساساً از سوی ایالات متحده تأمین مالی می شد، این دگرگونی را در بسیاری از کشورها از جمله ایران، مصر، سوریه و غیره در خاورمیانه، اندونزی، فیلیپین و غیره در خاور دور، برزیل، آرژانتین و غیره در آمریکای لاتین نمود. در تمامی این کشورها، درست مثل هم، سیاست اصلاحات ارضی برای آزاد کردن دهقانان از مناطق روستایی و ایجاد کارگر در شهرها در پیش گرفته شد. در این دوره، برای ایجاد تسهیلات ضروری جهت یک چنین برنامه ریزی ای، سرمایه شکل «صادرات» نمی گیرد، بلکه به صورت وام های بلندمدت یا اعطای کمک به کشورهای پیرامونی ظاهر می شود. نقش صندوق بین





ها و همچنین کارگران قرار دارد.

به همین دلیل است که برای مثال شکست رژیم بعث در سال ۱۹۹۱، علامتی بود برای شورش شمار عظیمی از کردها و شیعه‌ها علیه آن. درست است که رهبری هر دو جنبش ارتجاعی بود و توده‌ها توهمات فراوانی به آن وعده و وعیدهای امپریالیزم ایالات متحده داشتند؛ اما نشان دادند که در صورت حضور یک رهبری انقلابی، پتانسیل بالایی برای ایجاد یک جبهه سوم دارند.

بنابراین در جاهایی مانند سوریه، لیبی، عراق یا ایران، طبقه کارگر باید توده‌ها را به سوی ایجاد یک جبهه سوم مستقل هدایت کند. نه آن که در جبهه بورژوازی «خودی» در دفاع از «منافع ملی»، یا در جبهه امپریالیزم قرار گیرد. این جبهه متحد کارگران و تمامی اقشار و لایه‌های تحت ستم و استثمار در جامعه است. این جبهه نباید صرفاً ضد امپریالیست باشد، بلکه همچنین برای سرنگونی سرمایه‌داری از طریق مطرح ساختن مطالبات انتقالی مانند کنترل کارگری دست به مبارزه بزند.

این جبهه باید کل سازمان‌های مترقی یا چپ‌چهرانی را به حمایت و پشتیبانی برای تبدیل این جبهه مستقل و حقیقتاً انقلابی به آلترناتیوی واقعی در برابر دو جبهه دیگر، فراخواند. به جای فراخواندن کارگران به پیوستن به ارتش بورژوازی آلت دست و ارتجاعی، مارکسیست‌ها باید از کارگرانی که به ارتش کشیده می‌شوند بخواهند که سلاح‌هایشان را به سوی افسران‌شان نشانه برونند، شوره‌های سربازان را شکل بدهند، توده‌ها را برای دفاع از کارخانجات و محلات به سلاح سنگین مسلح کنند، به آن‌ها مهارت نظامی را آموزش بدهند و خلاصه جنگی انقلابی را علیه امپریالیزم و بورژوازی محلی هدایت کنند.

این، راه واقعی مقابله با امپریالیزم و شکست آن است. این که آیا چنین جبهه‌ای عملاً شکل می‌گیرد یا خیر، به تدارکات نظری و عملی پیش از وقوع حادثه و اقدام قاطعانه‌ما برای آماده ساختن خود جهت رهبری توده‌ها به سوی این هدف در زمان آغاز یک درگیری، بستگی دارد.

۱۴ نوامبر ۲۰۱۳، ترجمه: جهانگیر سخنور

المللی پول و سازمان‌های مشابه در این دوره، تضمین نیازهای کنونی امپریالیزم است. بنابراین، از خلال اشکال کمک‌های فوق، دولت‌ها و سرمایه‌داری بومی معیوب (یعنی ساخته شده به دست امپریالیزم) بنیان‌های زیرساخت‌های اقتصادی (بانکداری، حمل و نقل و غیره) را پی می‌ریزد تا کالاهای کشورهای متروپل را جذب کند.

در این دوره ما تضاد بین امپریالیزم و «بورژوازی ملی» را نداریم. آن چه داریم، خلق «دولت‌های بورژوازی» معیوب از بالا به وسیله خود امپریالیزم (به منظور حل بحران اقتصادی اش) است. در نتیجه در وضعیت جنگ میان امپریالیزم و یک رژیم ارتجاعی در سوریه (یا ایران یا لیبی)، جنگ میان دو دولت بورژوایی ارتجاعی است و انقلابیون باید موضع «شکست طلبی» را علیه امپریالیزم و همزمان سایر رژیم‌های ارتجاعی بگیرند. همچنین فهم این نکته فوق‌العاده مهم است که امپریالیزم هرگز قصد سرنگونی «دولت‌های بورژوایی» را ندارد، بلکه صرفاً در بهترین حالت تغییر رژیم را دنبال می‌کند.

با در نظر داشتن این که در تمامی کشورهای تحت سلطه، شرایط تاریخی و وضعیت اقتصادی مشخص به طرز قابل توجهی تغییر کرده است، به طوری که دیگر چیزی به اسم «بورژوازی ملی» وجود ندارد که بخواهد «منافع ملی» را تقویت کند، و سلطه امپریالیزم شکل جدیدی به خود گرفته، ما در نتیجه نباید از هیچ‌از یک طرفین جنگ دفاع کنیم.

مهم‌ترین فاکتور برای مارکسیست‌ها باید تکامل مبارزه طبقاتی، به ویژه مبارزه پرولتاریا باشد. طی چند دهه، طبقه کارگر در این کشورها بارها و بارها دست به اعتصابات توده‌ای یا حتی اعتصابات عمومی زده، در راستای برقراری اتحادیه‌ها و تشکلات مستقل تلاش کرده، شوره‌های کارگری را ایجاد نموده، تولید را تحت کنترل گرفته و غیره.

مسیر استقلال این کشورها، یعنی در قلمرو یک مستعمره که شامل ملیت‌های گوناگون، ستم ملی اقلیت قومی (یا مذهبی) مسلط، و مبارزات علیه دولت و حکومت مرکزی می‌شد، شاهدی بر این مدعا بوده است. «منافع ملی» دولت‌ملت در تقابل با تمامی حقوق پایه‌ای ملیت





تهران و کرج: پخش پوستر و دیوارنویسی با شعار «اعدام ها را متوقف کنید!»



طی ماه های گذشته، موج اعدام ها ابعاد بسیار نگران کننده ای به خود گرفته است و این در شرایطی رخ می دهد که رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی در حال مذاکرات پشت پرده با غرب است. اعدام های اخیر چنان بی پروا بوده است که تکرار سناریویی مشابه با آن چه را که طی دهه خونین ۶۰ صورت گرفت، به ذهن متبادر می کند.

در حال حاضر هر گام نزدیکی این رژیم به کشورهای امپریالیستی با چراغ سبزیهای بیشتری جهت شدت بخشیدن به سرکوب های داخلی همراه است، و هر یک فرد آویخته به دار، نشانه موفقیت نسبی در این پیشروی است.



همان طور که تا قبل از انتخابات پیش بینی می شد، و بر مبنای آن امسال نیز تاکتیک تحریم فعال انتخابات پیشنهاد و در سطحی محدود عملی گردید، انتصاب یک مهره به اصطلاح «میانه رو» مانند حسن روحانی برای حل اختلافات رژیم با امپریالیزم آمریکا و غرب- آن هم به طور کلی به دلیل وضعیت نابسامان اقتصادی و اجتماعی جامعه به دنبال فشار روزافزون تحریم های بین المللی، شمارش معکوس سقوط رژیم اسد در سوریه به عنوان مهم ترین متحد استراتژیک رژیم، و همین طور به دلیل حجم بالای اعتراضات داخلی به خصوص پس از سال ۱۳۸۸ و نیاز به کشاندن مجدد مردم به پای صندوق های رأی، و غالبه موقت بر شکاف های درونی حاکمیت- ضروری می بود (۱).



اما باید به یاد داشت که این حملات، با هدف حمله به کل طبقه کارگر و کاهش اعتماد به نفس صورت می گیرد و حربه ای است که رژیم به منظور ارباب و خط و نشان کشیدن برای اعتراضات و اعتصابات کارگری در زمان به سرانجام رسیدن معاملات پشت پرده خود با غرب، به کار می بندد. از این رو ضروری است که کل کارگران ایران و نیروهای مترقی به طور اعم و کارگران پیشرو به طور اخص، اقداماتی را به هر شکل مناسب در اعتراض و واکنش به این اعدام ها از خود نشان دهند. چنان چه در مورد این اعدام ها اقدام مشترک و به ویژه

در همین راستا شماری از فعالین «شیکه همبستگی کارگری» و «احیای مارکسیستی» که طی ماه های گذشته در تهران و مرکز یکی دیگر از استان ها، درگیر تحریم فعال انتخابات و همین طور انجام فعالیت هایی عملی در حمایت از زندانیان سیاسی و کارگران پیشرو در زندان ها (از جمله «رضا شهابی»، «بهنام ابراهیم زاده» و «شاهرخ زمانی») بوده اند<sup>(۱)</sup>، اقدامات جدیدی را انجام داده اند.



این فعالین طی روزهای گذشته در تهران و کرج، اقدام به دیوارنویسی و همچنین نصب برچسب هایی با شعار «اعدام ها را متوقف کنید!»، «اعتراض متحدانه» علیه موج اعدام اقلیت های ملی، رمز «پیروزی» ماست! و «کردستان تنها نیست!» نموده اند.

این اقدامات نشان می دهد که می توان و باید در شرایط اختناق و تلاش رژیم برای ایجاد رعب و وحشت و کاهش اعتماد به نفس در جامعه، این سبک کار را تبلیغ و به عنوان یکی از راهکارهای عملی به سایر معترضین پیشنهاد کرد، تا از این طریق با اتکا به نیروی اعتراضی مردمی به امری روزمره و فراگیر تبدیل شود.

هرچند این اقدامات از نظر ایجاد اعتماد به نفس در میان زندانیان سیاسی، فعالین کارگری زندانی و خانواده های آن ها به طور اخص و ایجاد آگاهی عمومی از وضعیت آنان در سطح جامعه به طور اعم، لازم و ضروری

اقداماتی کارگری انجام نگیرد، دست های رژیم برای سرکوب های گسترده بعدی باز خواهد ماند.



اما متأسفانه شاهدیم که بسیاری از نیروهایی که خود را متعلق به جنبش چپ و کارگری می دانند، سبک کاری را اتخاذ کرده و تبلیغ می کنند که بیش از هر چیز «بی خطر» بودن آنان را به رژیم اثبات کند. این جریان ها که دیگر در ماهیت کوچکترین ارتباطی به جنبش کارگری ندارند و به این اعتبار خود حتی تا حدودی به مانع پیشروی جنبش میدل شده اند، در واقع فراموش کرده اند که قرارست وجود آن ها، وسیله ای باشد برای رسیدن به یک هدف مشخص؛ درحالی که عملاً برای حفظ موجودیت خود، هدف را قربانی را وسیله کرده اند.



به هر روی یکی از سنت های مبارزاتی نیرومندی که در گذشته وجود داشته و امروز نیز باید احیا شود، پخش بیانیه، دیوارنویسی و نظایر آن با هدف ایجاد اعتماد به نفس در میان زندانیان سیاسی، فعالین کارگری زندانی و خانواده های آن ها به طور اخص و ایجاد آگاهی عمومی از وضعیت آنان در سطح جامعه به طور اعم است.



## جنبش کارگری ایران را تقویت کنیم: کارگران ایران و ضرورت حمایت های بین المللی

۴۶

توضیح: بیانیه پیش رو، به وسیله رفیق بهروز رضوانی از طرف شبکه همبستگی کارگری در اعتراضات گسترده کارگران اوترخت (هلند) در روز ۳۰ نوامبر، توزیع گردید.

\*\*\*

شرایط فعلی جنبش کارگری ایران، بیش از هر زمان دیگری ناهمگون است. به این معنا که از یک سو کارگران با شدیدترین فشارهای اقتصادی رو به رو هستند و دیگر تاب تحمل آن را ندارند، و از سوی مبارزات آن ها پراکنده و فاقد اتحاد و انسجام است. از زمان انقلاب ۵۷ به این سو، آن ها هرگز قادر نبوده اند که خود را در قالب تشکل های مستقل کارگری دلخواه شان سازمان دهند. سرکوب سیستماتیک از همان فردای انقلاب، منجر به آن شده است که کارگران تمامی اعتماد به نفسی را که سابقاً در مقطع انقلاب به دست آورده بودند، از دست بدهند. این موضوع به تنهایی به تشدید پراکندگی مبارزات، و تضعیف اتحاد و هماهنگی مبارزات کارگران انجامیده است. هرچند کارگران پراکنده و فاقد پیوند با یک دیگر هستند، ولی ناگزیر وارد مبارزه ضد سرمایه داری شده اند. به طوری که می توان ادعا کرد در کم تر کشوری به مانند ایران چنین حجم عظیمی از اعتراضات و اعتصابات روزمره را می توان مشاهده کرد (مورد اخیر آن، اعتراضات ۸۰۰ نفره کارگران پلی اکریل اصفهان بوده است).

به علاوه، نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران به دلیل شرایط بحرانی در عرصه بین المللی و همین طور وضعیت نابسامان داخلی حکومت و اعتراضات روز افزون طبقه کارگر، برای افزایش بقای خود، به سوی رفع سوء تفاهات با همتایان غربی خود خیز برداشته و در همین راستا نیز شماری از زندانیان سیاسی رفرمیست را به شکل نمادین مورد عفو قرار داده است؛ با این حال، خطر یک کشتار آرام و بی صدا در زندان های ایران هر لحظه بیش تر می شود. کما این که در آستانه روی کار آمدن حکومت روحانی نیز شاهد بودیم که رژیم بهترین فرصت را برای تسویه فعالین کارگری و سیاسی در زندان ها به دست آورد، علناً تعدادی از فعالین کارگری و

هستند و بی تردید یک وظیفه طبقاتی به شمار می روند، اما قطعاً به هیچ رو کافی نیستند.

هرگونه فعالیت های حمایتی برای اعمال فشار و عقب راندن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، باید به طور مداوم، در سطح وسیع تر، با هماهنگی و کاربرد ابتکار عمل های بیشتری صورت بگیرد، و در این جا نقش و وظیفه بخش پیشروی جنبش کارگری پررنگ تر می شود. در شرایط کنونی که جنبش کارگری، هم از سرکوب شدید حکومتی و هم از افتراق و سایر ضعف های درونی خود آسیب می بیند، این اعمال فشار عملی نخواهد بود مگر با «اتحاد عمل» گسترده میان تمامی نیروهای چپ و فعالین کارگری حول حمایت از تمامی زندانیان سیاسی، مطالبه آزادی آنان و اعتراض علیه اعدام ها به عنوان خواست هایی مشترک.

شبکه همبستگی کارگری

۱۹ آبان ۱۳۹۲

(۱) نگاه کنید به «ویژه نامه انتخابات»، نشر میلیتانت، شماره ۸:

<http://militaant.com/?p=2508>

(۲) رجوع کنید به:

تهران: تداوم حمایت عملی از رضا شهابی و شاهرخ زمانی

<http://militaant.com/?p=3194>

و «نشر همبستگی کارگری»، شماره ۴:

<http://militaant.com/?p=3011>





# We extend our Solidarity and Support



## to the Protesting Workers in Holland

Iranian Workers' Solidarity Network

**Free Reza Shahabi!**



**The Iranian Workers are not alone!**  
**Free all political and labor activists!**  
Iranian Workers' Solidarity Network

زندانیان سیاسی را تهدید به مرگ کرد و برای تعدادی نیز پرونده های جدیدی ساخت؛ شاهرخ زمانی، رضا شهابی، بهنام ابراهیم زاده و صدها کارگر مبارز دیگر تحت چنین شرایطی در زندان ها به سر می برند.

در شرایطی که کارگران اجازه ایجاد تشکلات مستقل خود را ندارند، در شرایطی که مبارزات آنان عموماً پراکنده است؛ و به ویژه در شرایطی که فقدان رهبری انقلابی بر بدن جنبش همچنان سنگینی می کند، و جمهوری اسلامی از این خلأ بی پروا به زندان و شکنجه فعالین کارگری و زندانیان سیاسی می پردازد، ایده اتحاد عمل ویژه حول مطالبات مشترک میان فعالین کارگری و بخش پیشرو طبقه کارگر، ابزاری به مراتب کارا تر برای بازگرداندن اعتماد به نفس به طبقه کارگر، و عقب راندن جمهوری اسلامی از موج اعدام ها است.

یکی از مهم ترین تدارکات در این راستا، افزایش حمایت بین المللی از مبارزات کارگری است. اگر کارگران مبارز بدانند که تنها نیستند و متحدین حقیقی خود را در گوشه و کنار جهان دارند، با شهامت بیشتری وارد میدان مبارزه خواهند شد. برای نیروهای انقلابی ایران، حمایت بین المللی مؤثرترین ابزار جهت تدارک اتحاد کارگران و همبستگی است. از دل این همکاری است که متحدین بین المللی جنبش کارگری ایران، به یک دیگر مرتبط می شوند و با تداوم بی وقفه آن، عناصر پیشروی کمونیست از مبارزات یک دیگر خواهند آموخت و قادر خواهند شد که خلأ رهبری انقلابی را در سطح جهانی و ایران به طور توأمان پر نمایند.

بدین وسیله ما نیز همبستگی و حمایت خود را از مبارزات به حق کارگران هلند علیه سیاست های نئولیبرالی ریاضت اقتصادی و حملات سرمایه داری، ابراز می داریم.

کارگران ایران نیستند!

زنده باد همبستگی جهانی!

شبکه همبستگی کارگری (IWSN)

۲۹ نوامبر ۲۰۱۳





### جمع آوری ۱۰۰ هزار امضا علیه سوانح کار

کمپین «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» (UID-DER) در ارتباط با سوانح کار، توجه عمومی در سطح کشور را افزایش داده است. تعدادی از روزنامه ها و شبکه های تلویزیونی کشور، این موضوع را پوشش داده اند؛ از جمله، روزنامه «رادیکال» (روزنامه ای که همه روزه در سطح کشور توزیع می شود). «ژاله اوزگن تورک»، ستون نویس این روزنامه، مقاله ای را درباره کمپین مذکور و انجمن به رشته تحریر درآورد. مقاله وی به انگلیسی ترجمه و از سوی «اخبار روزانه حریه»، قدیمی ترین روزنامه انگلیسی ترکیه، منتشر گردید. متن پیش رو، نسخه انگلیسی مقاله «اوزگن تورک»، منتشره در «اخبار روزانه حریه»، است.

### جمع آوری ۱۰۰ هزار امضا علیه سوانح کار



انجمن همبستگی بین المللی کارگران (UID-DER)، طی کمپینی علیه سوانح کار، صد هزار امضا جمع آوری نموده است.

از نقطه نظر شمار سوانح کار، کشور ترکیه بالاترین جایگاه را در اروپا به خود اختصاص می دهد و رتبه سوم در جهان را دارد. در کشور ترکیه، ماهانه صد کارگر جان خود را از دست می دهند. تنها در طی ده ماهه نخست سال ۲۰۱۳، تعداد کارگرانی که در نتیجه سوانح ناشی از کار فوت کرده اند، ۱۰۱۷ مورد برآورد شده است. ظرف ده سال، قریب به ۱۱ هزار کارگر جان خود را از دست داده اند.

البته این ها رویدادهایی هستند که ثبت می شوند. پس از

وقوع یک سانحه کار، کسانی هستند که مجبور می شوند به بیمارستان های خصوصی مراجعه کنند، خانواده هایی هستند با گرفتن «پول خون»، وادار و تهدید به سکوت می شوند. همه این ها رویدادهایی هستند که در هیچ جا ثبت نمی شوند.

این آمار و ارقام، هر چند مخوف، اما صرفاً اعدادی بی جان هستند. اگر تاب تحملش را دارید، سعی کنید که به روایت این کارگران هم گوش بدهید. من به صحبت های «ایلم پینار» و «عاکف محمد امینلی» گوش دادم، دو کارگر بسیار جوان و عضو انجمن.

زمانی که «ایلم»، این دختر جوان، در کارخانه ای مشغول به کار بود، به بیماری به اصطلاح «آرنج تنیس باز» مبتلا شد. با این حال این بیماری در رده بندی بیماری های شغلی قرار نمی گیرد. او شغل خود را از دست داد. تعداد بیماری های شغلی در ترکیه، تنها ۵۳۳ مورد در نظر گرفته شده اند، در حالی که این رقم در اروپا ۴۰ هزار مورد می شود.



«عاکف» کارگر نساجی است؛ شغل خود را طی یکی از کوچک سازی هایی که اغلب انجام می شود، از دست داد. او الآن فعالیت های تئاتر انجمن را می گرداند.

«عاکف» و «ایلم» ابتدا از مسائل و مشکلات دوستان خود می گویند؛ روایت آن هایی که مجبورند به کار ادامه دهند، حتی اگر انگشتان دست خود را یک به یک در نتیجه کار با ماشین الات از دست داده باشند؛ داستان کارگر بیست ساله و غیر ماهری که به تازگی از روستای خود رسیده بود، اما بدون هرگونه تعلیم به کار



وزیر کار را مجدداً تکرار می کنند که «۹۸ درصد از سوانح کار قابل اجتناب هستند».

کارگران خواهان این هستند که ساعات کار- که بعضاً حتی به بیش از ۱۲ ساعت هم می رسند- کاهش پیدا کنند؛ اساسی ترین تمهیدات ایمنی کار، لحاظ شوند؛ ماشین آلات در صورت عدم تعمیرات لازم و مناسب، متوقف شوند.

آن ها به سهولت طی یک کمپین، به ۱۰۰ هزار امضا دست یافته اند؛ و قادر شدند که آگاهی عمومی را نسبت به این مسائل به طور جدی ارتقا دهند.

این امضاها به نمایندگان BDP و HDP در پارلمان منتقل خواهند شد.



به نظر می رسد که گویا کارگر در ترکیه تنها یک سرنوشت دارد. هنگامی که کارگری شغلی در ترکیه پیدا می کند، آن وقت به بهای زندگی اش کار می کند.

در همه محیط های کار، این شعار نصب شده است که «اول، ایمنی کار». اما چرا «اول، زندگی بشر» یا «اول، کارگر» نوشته نشده اند؟ چرا؟

ژاله اوزگن تورک، ستون نویس روزنامه «رادیکال» که در آن مطلب فوق به تاریخ ۲۱ نوامبر انتشار یافته است. این مطلب به وسیله هینت تحریری «اخبار روزانه» به انگلیسی ترجمه گردیده است.

ترجمه فارسی: شبکه همبستگی کارگری

با ماشین آلات گرفته می شود و در دومین روز از کار، جان می بازد؛ داستان کسانی که در چادرهای مسکونی موقت خود در «اسن پورت» سوختند و جان دادند.



اکنون انجمن در حال تمرکز بر روی سوانح ناشی از کار است، چرا که وضعیت دیگر خارج از کنترل شده است.

سوانح، به سببیت و توحش تبدیل شده اند. آن ها نه ماه پیش کمپینی را آغاز کردند با نام «سوانح شغلی، تقدیر نیستند. به مرگ کارگران پایان دهیم!».

«عاکف» ابعاد این آمار و ارقام را برجسته کرد: «حتی در جنگ هم شما این تعداد آدم را از دست نمی دهید». عاکف می گفت که کارگران به سوی مرگ فرستاده می شوند و در همان حال که ترکیه رشد می کند، سوانح کار هم به شدت بالا رفته است.

کمپین روی این حقایق متمرکز می شود: با وجود صدها هزار محیط کار و میلیون ها نفر کارگر، تعداد کارشناسانی که وزارت کار برای امنیت و بهداشت مشاغل تخصیص داده، تنها ۲۵۰ نفر است؛ در نتیجه نمی توانند نظارتی داشته باشند. اعضای کمپین تلاش می کنند که آگاهی را نسبت به سوانح کار و بیماری های شغلی بالا ببرند. آن ها توجه را به این نکته جلب می کنند که شمار سوانح کار و بیماری های شغلی به مراتب بیشتر از آن چیزی است که می دانیم. آن ها می خواهند این واقعیت را برجسته کنند که سنگین ترین مجازات برای کارفرمایان خاطی، فقط ۲۰۰۰ لیره ترکیه منظور شده است.

کارگران می خواهند به کارفرما و حکومت توضیح بدهند که با انجام اقدامات لازم و نظارت های کافی، می توان از سوانح جلوگیری کرد. آن ها گفته «فاروق چلیک»،



## اعدام ها را متوقف، و زندانیان سیاسی را فوراً آزاد کنید!

بیانیه ای از رضا شهابی و بهنام ابراهیم زاده علیه اعدام ها و زندان، و و اعلام حمایت شاهرخ زمانی، خالد حردانی و محمد جراحی از آن

\*\*\*

مردم شریف ایران، مردم انساندوست دنیا

همان طور که می دانید در حال حاضر ده ها فعال کارگری و تعداد زیادی از زندانیان سیاسی و عقیدتی با اتهاماتی واهی و به جرم مبارزه برای حق و حقوق خود در زندانند. جرم این ها این است که تلاش کرده اند کارگران را برای احقاق حقوق خود متشکل کنند، و علیه بی عدالتی ها و بی حقوقی ها، ابراز مخالفت کرده اند. این درحالی است که دولت آقای روحانی با آزاد کردن شماری از زندانیان که اکثراً هم «خودی» بوده اند، ژست «اعتدال» به خود گرفته است. ما زندانیان محکوم در بند ۳۵۰ زندان اوین، ضمن اعلام خوشحالی از آزادی کسانی که در همین مدت از زندان آزاد شده اند، اعلام می کنیم که اولاً غوغا بر سر آزادی زندانیان سیاسی و وعده های پیشا-انتخاباتی یک هیاهو بیشتر نبوده و آزادی همین تعداد نیز به خاطر اعتراضات داخلی و یا جهانی صورت گرفته است.

ما زندانیان بند ۳۵۰ زندان اوین، اعلام می کنیم که نه تنها خبری از آزادی ده ها کارگر زندانی و شمار بسیاری از زندانیان سیاسی و عقیدتی نیست، بلکه فشار بر روی آن ها شدت یافته و اعدام ها نیز چندین برابر شده است. توهین و بدرفتاری با زندانیان به حدّ اعلاّی خود رسیده و بی توجهی به معالجه و دوا و درمان زندانیان بیمار بیداد می کند.

ما مجرم نیستیم و جنایتی نکرده ایم که باید مورد این همه اذیت و آزار و توهین قرار گیریم و به سال ها زندان محکوم شویم. سؤال ما این است که آیا ارگان های حکومتی می توانند به جامعه اعلام کنند که جرم ما چه بوده است؟ آیا صدا و سیمایی که هزینه هایش از طریق استثمار ما کارگران و مالیات از مردم تأمین می شود، این جسارت را دارد که مناظره ای با ما ترتیب بدهد تا مردم هم از جرائم (!) ما مطلع شوند؟ آیا آقای روحانی و

سیستم قضایی کشور حاضرند با ملاقات یک هیئت بین المللی از زندان اوین موافقت کنند؟

ما کیفرخواست سنگینی علیه کسانی داریم که آزادی را از ما گرفته اند و ما را از بودن در کنار عزیزانمان محروم کرده اند. اولین خواست ما آزادی فوری و بدون هیچ قید و شرطی از زندان است. خواست اضطراری ما نیز این است که تمامی زندانیان سیاسی که نیاز به درمان و معالجه دارند، با استاندارد قابل قبولی تحت درمان و معالجه قرار گیرند و بیمارانی که احتیاج به معالجه در بیرون زندان دارند به آن ها مرخصی لازم داده بشود. ما می خواهیم که به تحقیر و بدرفتاری های روزمره زندانبانان با زندانیان فوراً و برای همیشه پایان داده شود و امکانات ملاقات با بستگان و وکلای زندانی در فضایی توأم با احترام فراهم شود. ما خواهان اعزام هیئت های بین المللی برای بازدید از زندان اوین و کلیه زندان های کشور اعم از سیاسی یا غیر سیاسی هستیم. ما مخالف مجازات اعدامیم. این ها برخی از خواست های به حق ما است.

ما مخالف مجازات اعدام هستیم. و آخرین تأکید ما توقف فوری اعدام هاست. ما از مردم شریف ایران و مردم انسان دوست در سراسر جهان می خواهیم که فعالانه از خواست های ما حمایت کنند و همه جا، صدای ما باشند.

رضا شهابی عضو هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه- بند ۳۵۰ زندان اوین

بهنام ابراهیم زاده فعال کارگری و دفاع از حقوق کودک، عضو کمیته پیگیری تشکلهای آزاد کارگری و جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان، زندان اوین پند ۳۵۰

ما:

شاهرخ زمانی، از زندان گوهردشت کرج، و محمد جراحی، از زندان مرکزی تبریز از اعضای کمیته پیگیری... و خالد حردانی، از زندان گوهردشت کرج با دوستان خود رضا شهابی و بهنام ابراهیم زاده هم عقیده بوده و نوشته بالا را تأیید و امضا می کنیم.

[http://www.chzamani.blogspot.se/2013/12/blog-post\\_3.html](http://www.chzamani.blogspot.se/2013/12/blog-post_3.html)





[i\\_tutuklandi.htm](http://i_tutuklandi.htm)

کمیته حمایت از «شاهرخ زمانی»

<http://uidder.org/video>

یک پیشنهاد به: احزاب، سازمان ها و تشکل های کارگری و مدافع کارگران

<http://uidder.org/haberler/dunyadan>

[http://uidder.org/iran\\_isci\\_orgutlerinden\\_uidder\\_e\\_tesekkur\\_mesaji.htm](http://uidder.org/iran_isci_orgutlerinden_uidder_e_tesekkur_mesaji.htm)

[http://uidder.org/iranli\\_sendikaci\\_sahruh\\_zamani\\_den\\_cagri.htm](http://uidder.org/iranli_sendikaci_sahruh_zamani_den_cagri.htm)



اکنون که رفقای نامبرده کمپینی سراسری را در خاک ترکیه با عنوان «جنایات حوادث کار علیه کارگران را متوقف کنید» پیش می برند، فرصت بسیار خوبی برای کارگران و نیروهای مدافع طبقه کارگر ایران است تا با اعلام حمایت های کتبی خود، ضمن دادن جواب لازم و مناسب به حمایت های آن ها از کارگران ایران، قدم بلند عملی در جهت همبستگی جهانی و منطقه ای طبقه کارگر دو کشور بردارند.

«انجمن همبستگی بین المللی کارگران» در ترکیه، طی سه سال گذشته حمایت های شایان توجهی از کارگران ایران، به خصوص کارگران زندانی، به عمل آورده است، از جمله طی سال گذشته ضمن معرفی مشکلات کارگران ایران در مجامع و سندیکا های کارگری ترکیه، اقدام به جمع آوری ۶۰ هزار امضا در حمایت از کارگران زندانی در ایران نمودند، همچنین به مناسبت های گوناگون حمایت های معنوی و عملی خود از کارگران ایران را اعلام کردند و در طی دو سال گذشته آن ها و برخی از سندیکا های کارگری در برگزاری اول ماه می به ایرانیان کمک بسیاری کردند تا بتوانیم مشکلات کارگران ایران را در ترکیه با هم طبقه ای های خود در میان بگذاریم، شما می توانید بخش های از این کمک و حمایت ها را در سایت این رفقا با ادرس های زیر مشاهده کنید:

برنامه این رفقا در ادامه کمپین فوق طی دو هفته آینده عبارت است از:

انجمن همبستگی بین المللی کارگران در تاریخ ۲۰۱۳/۱۲/۱۵ (۱۳۹۲/۹/۲۴) کنفرانسی در سالن مرکزی سندیکای کارگران نفت ترکیه واقع در استانبول برگزار خواهد کرد، طبق برنامه های مشخص شده در این کنفرانس، تعدادی از نمایندگان انقلابی پارلمان ترکیه، همچنین سران سندیکاهای کارگری ترکیه، همین طور خانواده کارگرانی که بر اثر حوادث کار کشته شده اند، و خانواده کارگرانی که بر اثر حوادث کار ناقص شده اند، به اضافه نمایندگان برخی از احزاب و سازمان های انقلابی ترکیه، شرکت خواهند داشت.

<http://fa.uidder.org/node/13841>

[http://en.uidder.org/great\\_interest\\_for\\_uidder039s\\_appeal\\_solidarity\\_with\\_the\\_iranian\\_working\\_class\\_is\\_growing.htm](http://en.uidder.org/great_interest_for_uidder039s_appeal_solidarity_with_the_iranian_working_class_is_growing.htm)

[http://uidder.org/Koseler/iran\\_isci\\_sinifina\\_yonelik\\_baskilara\\_son](http://uidder.org/Koseler/iran_isci_sinifina_yonelik_baskilara_son)

[http://en.uidder.org/free\\_shahrokh\\_zamani.htm](http://en.uidder.org/free_shahrokh_zamani.htm)

<http://en.uidder.org/node/12274>

[http://uidder.org/iran\\_da\\_60\\_mucadeleci\\_isc](http://uidder.org/iran_da_60_mucadeleci_isc)

لازم به توضیح است که تحت فعالیت های کمپین فوق تاکنون جلسات، تجمع ها، میز های کتاب، مصاحبه های رادیویی، تلویزیونی و با روزنامه ها صورت گرفته است و همچنین بیش از ۱۰۰ هزار امضا جمع آوری کرده تحویل پارلمان ترکیه شده و در برنامه بررسی قرار دارد ، مجموع کار های انجام شده باعث جلب توجه بسیاری از کارگران، سندیکاها ، احزاب و سازمان های مختلف به موضوع فوق شده است.





## هیچ راه نجاتی جز انقلاب وجود ندارد!

### گرامی باد ۱۶ آذر روز دانشجو

شاهرخ زمانی، زندان گوهردشت کرج

دروود بر دانشجویان انقلابی، درود بر دانشجویانی که در راه آزادی و رهایی انسان می‌رزمند و می‌دانند که آزادی و رهایی از ستم و حکومت سرمایه داری، در گرو انقلاب اجتماعی به رهبری طبقه کارگر است.

امسال در حالی به ۱۶ آذر، روز دانشجو، نزدیک می‌شویم که اوضاع اقتصادی و سیاسی، ده‌ها بار بدتر و ظالمانه‌تر از سال‌های گذشته شده است، جناح‌های مختلف حاکمیت سرمایه داری با سوء استفاده فربیکارانه از شرایط و اوضاع دهشتناک کنونی- که حاصل حاکمیت و عملکرد خودشان است- انتخابات مهندسی شده‌ای را به مردم تحمیل کرده و با شارلاتانی تمام در بوق و کرنا کردند که مردم پیروز شدند (اما هیچ وقت بیان نمی‌کنند مردم با انتخاب مثلاً آزاد حسن روحانی چه چیزی به دست آورده و چه کسی را شکست داده اند)

پس از این همه ظلم و ستم به مردم، به خصوص علیه کارگران در سازش با جناح‌های مختلف سرمایه داری جهانی نه تنها شرایط بهتر نشده و فشار بر کارگران، فعالین، دانشجویان و دیگر جنبش‌های اجتماعی کمتر نشده، بلکه شدت سرکوب، زندان و تعداد اعدام‌ها افزایش یافته است.

ظلم و ستم، چپاول و غارت دسترنج کارگران توسط جناح‌های مختلف سرمایه داخلی و جهانی به رهبری حاکمیت استبدادی ایران با هم پیمانی امپریالیست‌ها، به طور آشکار و پنهان، و سرکوب و شکنجه دانشجویان و دیگر مبارزین، به طور بی‌حد و مرزی افزایش یافته است. در همین حال عوامل سرمایه داری در جهت افزایش سود سرمایه بی‌وقفه با طرح‌ها و نقشه‌های ضد نیروی کار امروز (کارگران)، بر دانشجویان و دانش آموزان که نیروی کار فردا هستند هر چه بیشتر سلطه خود را گسترده و بی‌حقوقی و استبداد را بیشتر به مردم تحمیل می‌کنند.

با خصوصی و گران کردن تحصیل در دانشگاه‌ها و مدارس که بسیاری ترک تحصیل می‌کنند و بسیاری

طبق آمارهای ترکیه، هر ماه بیش از ۱۰۰ کارگر بر اثر حوادث کار (بر اثر روند جنایت علیه کارگران) کشته و بیش از ۱۰۰۰ نفر نقص عضو می‌شوند. با توجه به این که در کنفرانس فوق تقریباً تمامی کارگران و تشکیلات‌های انقلابی ترکیه نمایندگانی خواهند داشت، بنابراین بهترین و مناسبترین زمان جهت بسترسازی برای همبستگی میان کارگران، سندیکا‌های کارگری و تشکیلات‌های انقلابی دو کشور است. در چنین راستایی پیشنهاد می‌کنیم که هر کدام از تشکل‌ها، احزاب و سازمان‌ها با هم یا جداگانه پیام‌هایی به حمایت از کمپین فوق به کنفرانس ۲۰۱۳/۱۲/۱۵ (۱۳۹۲/۹/۲۴) ارسال نمایند. در آینده بر مبنای چنین کارهای مشترکی می‌توانیم همبستگی منطقه‌ای و جهانی کارگران را هر چه بیشتر گسترش بدهیم.

جهت ارسال پیام‌های خود از ادرس زیر استفاده نمایید:

<http://en.uidder.org/bizeyazin>

یا می‌توانید از آدرس ایمیل کمیته حمایت از شاهرخ زمانی استفاده کنید؛ رفقای عضو این کمیته با توجه به داشتن کانال‌های ارتباطی با «انجمن همبستگی بین المللی کارگران» می‌توانند پیام‌های شما را به دست رفقا برسانند.

کمیته حمایت از شاهرخ زمانی

۱۳۹۲/۹/۱۱

[http://www.chzamani.blogspot.se/2013/12/blog-post\\_557.html](http://www.chzamani.blogspot.se/2013/12/blog-post_557.html)







کارکنند در نتیجه باز هم بیکاری را افزایش می دهد، افزایش بیماری های کشنده و ناتوانی در مداوا و استفاده از بیمارستان و پزشک و...

حاکمیت اسلامی برای حفظ خود باید شرایط بالا را که با آن عجین شده است، حفظ کند و برای حفظ شرایط فوق باید با شورش، قیام و انقلاب مقابله کند، در نتیجه استبداد و خفقان نیز بدتر از گذشته ادامه خواهد یافت.

باز هم نگاهی به آمارهای دولتی می اندازیم:

اقتصاددانان ایرانی اعلام کردند از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ روی هم رفته سالانه فقط ۱۴۲۰۰ شغل ایجاد شده است، با توجه به این گفته می توان نتیجه گرفت که در سالهای ۹۰، ۹۱ و ۹۲ که وضعیت بدتر بوده است، هیچ شغلی ایجاد نشده است. همچنین بانک مرکزی ایران اعلام کرده است در سال نود ۸۰۰۰۰۰ شغل از بین رفته است و با توجه به این که سال ۹۱ و ۹۲ بدتر از سال ۹۰ بوده است، می توان نتیجه گرفت که طی سه سال ۲۴۰۰۰۰۰ شغل از بین رفته است و همچنین بانک مرکزی اعلام کرده است سالانه ۱۳۰۰۰۰۰ نفر وارد بازار کار می شوند که طی سه سال می شود ۳۹۰۰۰۰۰ نفر و با توجه به نرخ بیکاری در اول سال نود که ۱۰/۵ در صد اعلام شده بود می شود ۲۸۰۰۰۰۰ نفر، بنابراین طبق آمارهای دولتی که از واقعیت کمتر هستند اکنون ۹۱۰۰۰۰۰ نفر بیکار داریم و اگر ۵ میلیون دانشجویی که سال آینده فارغ التحصیل شده به بیکاران اضافه خواهند شد و ۱۳۰۰۰۰۰ نفر هم که سال آینده برای اولین بار خود وارد بازار کار خواهند شد جمع کنیم در سال آینده ۱۵۴۰۰۰۰۰ نفر بیکار خواهیم داشت و این بیش از ۵۰ درصد نیروی آماده به کار است؛ چرا که طبق آمار نیروی آماده به کار ۲۹ میلیون نفر می باشد.

اوضاع بسیار بغرنج تر از این است، چرا که در این آمار، بیکارانی که از طریق کارهای کاذب امرار معاش می کنند، محاسبه نشده اند و از طرفی قبل از سال ۱۳۸۳ پارامتر پایه ای آمارگیری بیکاران این بود که هرکس در هفته کمتر از ۲ روز کار می کرد، بیکار محسوب می شد. ولی در سال ۱۳۸۳ تصویب کردند که هر کس در هفته فقط یک ساعت کار کند شاغل محسوب می گردد بدین صورت میلیون ها بیکار از آمار بیکاران بعد از سال ۱۳۸۳ حذف شدند.

تحصیل را اصلاً تجربه نمی کنند، افزایش هزینه های بهداشت و درمان تا حدی که استفاده از بیمارستان و پزشک و دارو به رویا تبدیل شده است، با حذف یارانه ها، برقراری طرح استاد و شاگردی، نابود کردن امنیت شغلی، تحمیل دستمزدهای ۵ برابر زیر خط فقر، تحمیل قراردادهای موقت و سفید امضا، ایجاد و گسترش بیکاری گسترده، افزایش تعداد کودکان کار و خیابان، گسترش اعتیاد و فحشا و... همه و همه شرایطی را به مردم و به خصوص خانواده های کارگری تحمیل کرده است که هیچ راه نجاتی جز مردن یا انقلاب کردن باقی نمانده است.

البته و صد البته هیچ شک و تردیدی نیست که بیش از ۹۰ درصد دانشجویان تا یکی دو سال دیگر با همه مواردی که در بالا به آن ها اشاره شد، دست به گریبان خواهند شد، چرا که اکثریت دانشجویان امروز از خانواده های کارگری و کارمندی هستند، هم اکنون بسیاری از دانشجویانی که فارغ التحصیل شده اند، یا بیکار هستند یا به کارهایی که هیچ تناسبی با تحصیلاتشان ندارد زندگی بخور و نمیری را می گذرانند. بنابراین بخشی از طبقه کارگر محسوب می گردند و حال آن که طبق آمارهای اعلام شده دولتی، تا یک سال دیگر ۵ میلیون دانشجو فارغ التحصیل شده و به خیل بیکاران خواهند پیوست. آن گاه بخشی از ۵۰ درصدی بیکاران را تشکیل خواهند داد، اگر اجازه بدهیم جمهوری اسلامی تداوم پیدا کند، این آینده محتوم جوانان و دانشجویان ایران است، بنابراین هیچ راه نجاتی جز انقلاب وجود ندارد.

اگر تغییر انقلابی ایجاد نشود، برای حفظ جمهوری اسلامی و ممکن شدن سازش میان آن و سرمایه جهانی باید پیشکش ها و امتیازات مورد نظر غرب و جبران زیان های گذشته و آینده بر گرده طبقه کارگر گذاشته شود؛ بنابراین شرایط سیاسی و اقتصادی فعلی به صورت سیستماتیک و اجتناب ناپذیر ادامه و افزایش خواهد یافت.

شرایط فعلی، یعنی بیکاری ۵۰ درصدی، طبق آمارهای دولتی ۹ میلیون زیر خط فقر و ۱۱ میلیون در خط فقر، ۷ میلیون معتاد، گرانی و تورم ۴۲ درصد، افزایش فشار بر نیروی کار از طریق قانونی کردن کار کودکان که ضمن پایین نگهداشتن دستمزد ها بیکاری را نیز گسترده تر می کند در همین حال دستمزد های پایین باعث می شود کارگران مجبور شوند بیش از ۸ یا ۱۲ ساعت





ایران شرایط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کنونی ادامه خواهد یافت. مگر این که شما دانشجویان و ما کارگران دست در دست داده، انقلابی را سازماندهی نماییم.

طبق اصول علم‌رهایی بشریت از استثمار و سلطه سرمایه‌داری که طی تجربه تاریخی عملاً ثابت شده، تنها نیروی تا به آخر انقلابی طبقه کارگر است و تنها دانشجویانی انقلابی هستند که در پیوند تنگاتنگ و ارگانیک هم‌رزم با مبارزات طبقه و جنبش کارگری باشند، در همین حال می‌دانیم دانشجویان، آرمانگرا و صادقترین نیروهای اجتماعی و فرزندان پاک باز خلق در جهت مبارزات آزادی خواهانه هستند.

طبق گفته لنین معلم و رهبر کبیر کارگران جهان، دانشجویان تنها به عنوان انقلابیون حرفه‌ای و در جهت سازماندهی انقلابی مبارزات اجتماعی تحت رهبری طبقه کارگر می‌توانند روند‌رهایی و آزادی را شروع و ادامه بدهند.

اکثریت دانشجویان به خانواده کارگری تعلق دارند، از این رو دانشجویانی که خواهان آزادی خود، طبقه کارگر و کل بشریت هستند، باید بی‌هیچ شک و تردیدی به صفوف مبارزات کارگران پیوسته و در پیوند ارگانیک با کارگران آگاه و انقلابی اقدام به سازمانیابی و سازماندهی نمایند.

ایران بدون انقلاب نجات نخواهد یافت و انقلاب بدون سازمان‌یابی و سازماندهی طبقه کارگر ممکن نخواهد شد، چرا که چاره زحمتکشان وحدت و تشکیلات است.

بنابراین امروز وظیفه عاجل دانشجویان و کارگران آگاه و انقلابی آماده کردن طبقه کارگر در جهت سرنگونی سرمایه‌داری است.

**یعنی وظیفه شما دانشجویان و ما کارگران، ایجاد وحدت و تشکیلات در طبقه کارگر است.**

**بر قرار و پایدار باد اتحاد کارگران و دانشجویان!**

**پیش به سوی سازمانیابی و سازماندهی تحت رهبری طبقه کارگر!**

زندادان گوهر دشت کرج، ۱۳۹۲/۹/۱۳

بر مبنای تولید ناخالص ملی که سالانه ۱۰۰۰ میلیارد دلار اعلام شده است، برای کاهش بیکاری در حد سرمایه‌داری‌های متعارف، ایران باید سالانه ۱۱ درصد نرخ رشد اقتصادی داشته باشد تا بتواند طی ۱۱ سال چنین بیکاری عظیمی را تعدیل نماید. اما با توجه به موارد زیر با وجود جمهوری اسلامی چین چیزی ممکن نیست:

۱ - سیاست افزایش جمعیت را پیش گرفته‌اند و خامنه‌ای گفته است باید جمعیت ایران ۱۵۰ میلیون نفر شود. این یعنی پرورش نیروی کار برای سرمایه‌داری.

۲ - با توجه به توزیع سرمایه و تصاحب سرمایه‌ها توسط باند‌های مافیایی که دزدی و اختلاس جزء ساختار ذاتی جمهوری اسلامی است و هیچ قانونی را رعایت نمی‌کنند، هیچ برنامه ریزی نمی‌تواند با ساختار جمهوری اسلامی اجرایی گردد.

۳ - با وجود بدهی‌های گسترده که طی سال‌های گذشته ایجاد شده‌اند، و کهنه و از رده خارج بودن صنایع و زیرساخت‌های اقتصادی.

۴ - همچنین امتیازاتی که کشور‌های غربی از ایران می‌خواهند تا اجازه بدهند جمهوری اسلامی باقی‌ماند و جمهوری اسلامی با جان و دل پذیرفته این امتیازات را پیشکش کند.

۵ - سیاست سرمایه جهانی در تقسیم کار جهانی برای مناطق مختلف، که ایران را به عنوان بازار مصرف و محل صدور انرژی می‌شناسد، نه تولید صنعتی، بنابراین سرمایه‌گذاری و برنامه ریزی در ایران، محل گردش سرمایه مالی خواهد بود.

ناتالی گوله فرانسوی بعد از مذاکرات ایران و آمریکا و سپس مذاکرات ژنو گفته است: "فکرش را بکنید پس از سی سه سال درهای ایران به روی بازرگانان ما باز شده است و ایران مثل این است که ما گنجی یا سرزمین بکری را کشف کردیم که معادن بسیار و دست نخورده، بازار مصرف بسیار گسترده و نیروی کار با سواد و ارزانی دارد...". این چکیده اندیشه و سیاست غرب در مورد ایران است. بنابراین با وجود جمهوری اسلامی و دست بالا داشتن سرمایه جهانی در امتیاز گیری از دولت



## بحث های فیس بوک

مجید آذری:

اینان دشمن شماره ۱ حکک هستند. تمام هم و غمشان این است که این حزب را از بین ببرند... کاری به اعدام رژیم ندارند- کاری به سنگسار ندارند... کاری به زندانیان در بند ندارند و فراخوانی برای آزادی آنان نمی دهند. در ۳ ماه اخیر این رژیم صدها نفر را اعدام کرده... اینان کنفرانس و پالتک می گذارند که ببینند مثلاً مارکس و تروتسکی در رابطه با مرحله انقلاب چه گفتند. و چرا حکک خوانایی با لنین یا تروتسکی ندارد! ترجمه متون مارکسیستی را می کنند و در دیباچه اش حزب را می کوبند... این حد و اندازه های این جریان بی ربط به جامعه و انقلاب و سیاست است. می گویند حکک، حزب نیست، چون ۵۰ میلیون کارگر عضو نیستند. پس حزب کارگران نیست. اینان حتی الفبای حزب را هم نمی دانند. مثلاً اگر یک حزب بورژوازی خواهد تشکیل شود، چه می کند؛ چند نفر دور هم جمع می شوند، و می گویند مثلاً این برنامه ما است، این پلاتفرم ما است، این جلسات ما است، و حزبی درست می کنند، تقسیم کار می کنند و تبلیغ می کنند... می شود حزب دمکرات، یا حزب جمهوریخواه و همه احزاب... ممکن است اعضای اولیه اصلاً سرمایه دار هم نباشند. ممکن است معلم و یا کارگر باشند... اما چون برنامه و خواست و هدف سرمایه داری را در نظر گرفته اند، می شوند حزب بورژوازی و بعد از چند سال تبلیغ و ترویج میلیون ها سرمایه دار و مردم به آن حزب می پیوندند... اما از نظر این آقایان برای حزب سرمایه داری، اول همه سرمایه دار ها باید باهم جمع شوند، کمیته سرمایه داران سراسر کشور باید این حزب را قبول کند، و اصلاً هیچ معلم و کارگری حق ندارد در این حزب شرکت کند... بعد تشکیل حزب می شود... اگر بورژوازی حرف اینان را گوش می کرد هنوز حزبی تشکیل نداده بود و ۴۰۰ سال پیش کارگران شکستش داده بودند... اما می بینیم که سرمایه داران مثل این جریان چپ سنتی عقب افتاده نیستند. می روند ده ها حزب بورژوازی تشکیل می دهند... و خود را سازماندهی می کنند و حکومت را بدست می گیرند. اما اینان تشکیل حزب کمونیست را موکول به متصل شدن مستقیم ۶۰ میلیون کارگر به حزب می دانند... تا آن موقع فعلاً مبارزه اصلی شان فحاشی و ضدیت و مبارزه با حکک است... ای کاش اینان حداقل به اندازه یک دهم بورژوازی عقل داشتند... وضعیتشان خیلی بهتر از این بود.

مجید آذری:

مجید آذری:

بدبختی این جریانات چپ سنتی این است که فکر می کنند یک حزب از روز اول باید ۴۰ میلیون طرفدار داشته باشد. نمی داند که یک حزب باید نظرات و خواسته های طبقه کارگر را نمایندگی کند. و فقط در زمان انقلاب است که وضع عوض می شود و میلیون ها نفر به حزب می پیوندند... وگرنه حزب لنین از سال ۱۹۰۰ در خارج کشور بود. و حتی قبل از انقلاب فوریه از حزب کمونیست کارگری خیلی ضعیف تر بود. فقط در مقطع انقلاب ۱۹۰۵ شوراها به آن پیوستند. و بعد رفتند پی کارشان و همه کارگران شدند سربازان دولت تزار و میلیون میلیون رفتند در جنگ ناسیونالیستی-امپریالیستی جهانی اول شرکت کردند... بعد از انقلاب فوریه حزب کم قدرت گرفت.

علیرضا بیانی:

بدبختی چپ سنتی هرچه هست، از بدبختی تناقضات سیستماتیک شما بدتر نیست. اولاً این شما هستید که هرکسی نقدی به حزب میلیونی تان می کند در جواب می گویند شما حاشیه ای و گروه ۴ نفره هستید و نظایر این. اما وقتی صحبت از ارائه کارنامه ای در قد و قواره ادعایان پیش می آید می گویند، "یک حزب از روز اول ۴ میلیون نیست و...". بسیار خوب؛ اما بفرمایید به این سؤال جواب دهید که چرا در به قول خودتان "انقلاب ۸۸" حزب شما نتوانست به یک حزب چهل میلیونی تبدیل شود. شما که برخلاف دوره لنین، تلوزیون ۲۴ ساعته و انواع سایر امکانات را داشته اید، پس چرا در آن چه نام "انقلاب" بر آن گذاشتید نتوانستید به یک حزب میلیونی تبدیل شوید؟ برای پاسخ به این سؤالات نمی توان با گیج بازی طفره رفت. نمی توان در پاسخ گفت چون حزب ما مشکلات خانوادگی داشت و یا برایمان مهمان آمده بود و یا ترافیک شدید بود یا دوست ناباب باعث شد نتوانیم رهبری را به دست بگیریم. یا باید بگویید ما حزب انقلابی طبقه کارگر نبودیم و "انقلاب ۸۸" این را ثابت کرد و یا این که بگویید این حزب بودید و انقلاب هم رخ داده و شما هم رهبری آن را به دست گرفتید و "حکومت انسانی" هم مستقر کردید. بر سر این گونه موارد اساسی روش های شامورتی جواب نمی دهد، بالا بروید پایین بیایید باید جواب اساسی برایش پیدا کنید.





بباید تا بتواند بگوید، بفرمایید نظاره کنید، ما گفته بودیم که حزب این کارگران در سراسر ایران هستیم و اکنون نگاه کنید که میلیون ها کارگر به فراخوان های ما توجه کرده و با فرمان ما وارد انقلاب شده و ... اما در رویدادهای انتخاباتی سال ۸۸ که حزب کمونیست کارگری ایران آن را انقلاب نامید، میلیون ها کارگر به زیر پرچم آن جمع نشد، حتی همه اعضای خود این حزب هم به زیر پرچم آن جمع نشدند. ما کمترین اشکالی به این موضوع نمی گیریم، با خوشبینانه ترین حالت می گوئیم این اتفاق می افتاد و طبیعی است. اما مسأله مهم این است که از آن پس چگونه باز هنوز بگوئیم این حزب، حزب طبقه کارگر ایران است. چرا مجید آذری قادر به فهم این موضوع ساده نیست که یک حزب زمانی می تواند مدعی حزبی برای طبقه کارگر باشد که توانسته باشد آن ها را تحت رهبری خود قرار دهد و بهترین عرصه برای محک این موضوع، وقوع انقلاب است، حککا در به قول خودش "انقلاب ۸۸" نتوانست نشان دهد که توده های عظیم کارگر تحت رهبری آن قرار گرفته است که این هیچ اشکالی ندارد و خیلی هم خوب است. اما چگونه بپذیریم حزبی که نتوانسته کارگران را به زیر پرچم خود گرد آورد همان حزب کارگران است و نه اشباح آسمانی.

بر اساس ادعای حزب کمونیست کارگری ایران به طور اعم و ادعای مجید آذری که می گوید "حکک حزب همه مردم آزاده است". به طور اخص، هر حزبی که نام خود را بگذارد حزب طبقه کارگر ایران می تواند واقعاً چنین باشد، بسیار خوب، چرا ما نباید حزب توفان را حزب طبقه کارگر بشناسیم، چرا نباید دو حزب کمونیست کارگری دیگر را حزب طبقه کارگر ایران بشناسیم، چرا حزب رنجبران، حزب کمونیست ایران، حزب م ل م، حزب کار، و ... را حزب طبقه کارگر ایران نشناسیم. آن ها هم در "انقلاب ۸۸" دقیقاً مانند حزب کمونیست کارگری ایران نتوانستند میلیون ها کارگر را به گرد پرچم خود متحد کنند و قدرت سیاسی بورژوازی را خلع کنند، پس چرا آن ها نباید حزب سراسری طبقه کارگر ایران باشند اما حزب حمید تقوایی چنین باشد! حال برای این که مجید آذری دوباره برنگردد بگوید حزب بلشویک چنان شد و چنین شد، به عرض ایشان می رسانم که این حزب مادام که نتوانسته بود کل طبقه کارگر روسیه را به زیر پرچم خود متحد کند ادعای حزب کمونیست سراسری کارگران را نکرده بود. این از اسم آن حزب پیدا است، آیا "بلشویک" یا قبل از آن "سویسال

ببینید عقلشان چقدر است... می گویند در سال ۸۸ چرا ما میلیون ها نفر نشدیم و قدرت را نگرقتیم...خب شما اگر این حرف را از هر آدم معمولی بپرسید می گوید این حزب قدرت گرفتن را نداشت...آماده نبود...مردم میلیونی انتخابش نکردند--بورژوازی سازماندهیش بهتر بود--مردم گول موسوی را خوردند--سرکوب رژیم خیلی زیاد بود و غیره....قرار نیست در هر شورش و انقلابی کمونیست ها و حزبشان فوری قدرت را بگیرند...واگر نگرقتند پس حزب کارگر وجود نداشت... در انقلاب ۱۹۰۵ هم لنین و حزب کمونیست ها هیچ غلطی نکردند...پس یکی مثل شما باید می آمد می گفت باید بلشویک ها و منشویک ها واس آر ها و غیره باید منحل شوند...اینان حزب نیستند...چون انقلاب شد...اما اینان به کارگر بی ربطی نداشتند.این منطق در هیچ جا پیدا نمی شود...مگر در چپ سنتی و عقب افتاده که تمام هم و غمش این است که حکک را منحل کند...ای کاش این طور نبود...حداقل اینان ضد رژیم اسلامی فعالیت می کردند...و ما هم با آنان در این رابطه متحد می شدیم...برایشان خیلی متاسفم. برای عقب افتادگیشان .. برای بی ربطی شان به جامعه و سیاست و حتی مبارزه روزمره.

### علیرضا بیانی:

نظر به این که "سخت است فهماندن مفاهیم به کسی که برای فهمیدن عضو حزب کمونیست کارگری می شود"، از یکی از دوستانی که عضو این حزب نیست و می تواند موضوعی را که در ذیل می آید به سادگی درک کند، تقاضا می شود این را به زبانی که تشخیص می دهد دانشمند حزب شناسی « مجید آذری » بتواند بفهمد، به وی بفهماند.

بحث بر سر این نیست که چه اتفاقاتی می افتد که یک حزب در یک انقلاب به حزب چهل میلیونی تبدیل نمی شود. موضوع بر سر این است که چرا یک حزبی که هنوز نتوانسته میلیون ها کارگر را به زیر پرچم خود گرد آورد، مدعی می شود که حزب کارگران سراسر ایران است. یک نظاره گر بی طرف چگونه می تواند این را باور کند. چگونه می توان تشخیص داد که حزبی که مجید آذری یکی از کادرهای آن است، حزب طبقه کارگر ایران و رهبری کننده آن است. یا باید چنین حکمی به صورت وحی از آسمان نازل شود و یا در کشمکش طبقاتی میلیون ها کارگر به زیر پرچم این حزب گرد





جای رهبری طبقه کارگر در تقابل با این طبقه قرار بگیرد.

مجید آذری می گوید:

"اینان دشمن شماره ۱ حکم هستند. تمام هم و غمشان این است که این حزب را از بین ببرند... کاری به اعدام رژیم ندارند-کاری به سنگسار ندارند... کاری به زندانیان در بند ندارند و فراخوانی برای آزادی آنان نمی دهند"

ما اعلام می کنیم که ادعا نکردیم حزب کمونیست کارگران ایران هستیم، شما خود به ما می گوید یک جریان حاشیه ای و ۴ نفره و نظایر این، با این حال در این جا از حزب کمونیست کارگری و مجید آذری می خواهم کارنامه فعالیت های اخیر خود در رابطه با "موضوعات فوق" در "ایران" را منتشر کند و من هم در همین فضا چنین می کنم و قضاوت را به عهده مخاطبین می گذارم تا متوجه شوند ادعای "حزب کمونیست کارگران ایران" را داشتن، باید ملزومات خودش را داشته باشد که از این حزب بسیار دور است:

تهران و کرج: پخش پوستر و دیوارنویسی با شعار «اعدام ها را متوقف کنید!»

<http://militaant.com/?p=3267>

بیانیه: ماشین کشتار دولتی را متوقف سازید!

<http://militaant.com/?p=3240>

تهران: تداوم حمایت عملی از رضا شهابی و شاهرخ زمانی

<http://militaant.com/?p=3194>

تهران: اقدام مشترک در حمایت از بهنام ابراهیم زاده

<http://militaant.com/?p=2856>

تداوم حمایت از شاهرخ زمانی در قطب صنعتی یکی از استان های ایران

<http://militaant.com/?p=2958>

گزارش شبکه همبستگی کارگری از آکسیون ۲۸ سپتامبر نروژ در حمایت از کارگران زندانی

<http://militaant.com/?p=3005>

گزارشی از آکسیون اعتراضی علیه فاشیسم و در حمایت از پناهندگان در شهر آخن

<http://militaant.com/?p=3245>

دمکراسی روس" به معنی حزب کمونیست کارگران سراسر روسیه بود؟ چنین نبود. این اسم درست پس از به دست گرفتن رهبری بلشویک ها در انقلاب اکتبر بر این حزب برگزیده شد، چون در آن مقطع هیچ تشکل کارگری، حتا شوراهای سراسری روسیه به میزان حزب بلشویک اعضا و رهبران عملی کارگران را در خود عضو نداشت. در این جا بود که آن ها جرات کردند و گفتند ما حزب کمونیست روسیه هستیم.

دیدگاه وارونه و بورژوا پسند حزب کمونیست کارگری، همان طور که از توضیحات مجید آذری مشخص است، معتقد است که: "اما می بینیم که سرمایه داران مثل این جریان چپ سنتی عقب افتاده نیستند. می روند ده ها حزب بورژوازی تشکیل می دهند".

پیشرفتگی حزب کمونیست کارگری این است که معتقد است "ریشه های حزبش در تفکر، فرهنگ و تمدن اروپای غربی قرار دارد"، بدیهی است که چنین ریشه بورژوایی که همان تفکر روسو، هگل، جان لاک و امثالهم است حزب سیاسی را به مثابه یک ارگانیزاسیون یا کلپ یا پارتی می شناسد و برای همین ده ها نمونه از آن می سازد و هر گرایشی از بورژوازی در یکی از آن ها قرار می گیرد. اما کارگران پراکنده که هنوز به طبقه تبدیل نشده اند، نمی توانند به دور برنامه ده ها حزب گرد آیند و به طبقه هم تبدیل شوند. فقط یک گرایش از درون طبقه کارگر، حزب کمونیستی می سازد (صرف نظر از میسر ساختن آن) و آن گرایش کمونیستی این طبقه است. تازه آن ها مدعی نمی شوند که حزب کمونیست کارگران در سراسر کشور هستند، این چیزی است که در آینده باید به اثبات برسد. آن ها مدعی می شوند حزب پیشتاز انقلابی، یا در زمان لنین «وَنگارد پارتی» هستند. آن ها معتقدند "یک طبقه" نیاز به "یک گردان رهبری" کننده دارد تا بتواند جنبش کارگران را به سوی هدف استراتژیک رهبری کند، در نتیجه مخالف روش بورژوایی ساختن تعداد بی شماری حزب هستند که کارگران ندانند به حول کدام برنامه از این احزاب تجمع کنند. انواع جریانات متشکل صرف نظر از نام و اسامی آن ها زمانی می توانند نام حزب سراسری کمونیستی کارگران را بر خودن نهند که توانسته باشند در درون خود نیز به یکپارچگی برسند و در درون یک حزب واحد انقلابی گرد آیند. به این ترتیب می بینیم که سراسر آموزش های ایدئولوژیک حزب کمونیست کارگری وارونه و منحرف کننده است و همین باعث می شود به





پیام همبستگی «انجمن همبستگی بین المللی کارگران»  
ترکیه به شاهرخ زمانی

<http://militaant.com/?p=3145>

پیام همبستگی کارگران ترکیه با بهنام ابراهیم زاده

<http://militaant.com/?p=2875>

حمایت متحدان «احیای مارکسیستی» در بریتانیا از  
شاهرخ زمانی

<http://militaant.com/?p=2898>

بیانه شبکه همبستگی در مورد شش ماه حبس بیشتر  
شاهرخ زمانی

<http://militaant.com/?p=3021>

جزوه «به سوی مارکسیزم قرن بیست و یکم:  
پروژه احیای مارکسیستی در گسست از نخبه گرایی  
و تخیل گرایی»، نشر میلیتانت شماره ۱۱ در ۱۲۰  
صفحه منتشر گردید. برای دریافت آن، به آدرس  
زیر رجوع نمایید.

به سوی مارکسیزم قرن بیست و یکم



پروژه احیای مارکسیستی در گسست از نخبه گرایی و تخیل گرایی



نشر میلیتانت

<http://militaant.com/?p=3302>

سر دبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره:

مازیار رازی، علیرضا بیانی،

سارا قاضی، بهروز رضوانی،

آرام نوبخت، جهانگیر سخنور،

چنگیز کامبخش، و

فعالین شبکه همبستگی کارگری

پست الکترونیکی:

[contact@militaant.com](mailto:contact@militaant.com)

نشانی وب سایت:

[www.militaant.com](http://www.militaant.com)

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار،

بر روی وب سایت قرار می گیرد!

رفقا! در حدّ توان،

با نشریه همکاری کنید!

